ژوندون

بلندبردن سویه علمی دکتوران...

ساړه د بشر د ژوند د دوام وسیله ده

مجلهٔ هفتگی ـ شنبه ۲۷ دلو ۱۳۵۲ـ شماره ۴۸

فریده انوری
رجوع به صفحه

ددولت رئیس اوصدراعظم

دبزکشی دانکشاف په باب لازم هدایات ورکړل

ددولت رئیس او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد د پنجشنبی په ورځ د سلواغی ۲۷ تر غرمی دمخه په یو لسو بجو د ولایتو دبز کشی دټیمونو رئیسان و منل له هغوی سره یی د خبرو په ترڅ کی د هیواد دنوی نظام او دهغو بنیادی اصلاحاتو په شاو خوا کی یاودنی وکړی چه دولت یی په بیلو بیلو خانگو کی په نظر کی لری .

ښاغلی محمد داود دبز کشی لرغونی سپورت ته داشاری په ترڅ کی دبزکشی د ټیمونو رئیسانو ته ددغه افغانی ورزش دپر مختیا ا و پرمختگ په باب لازم هدایات ورکړل په دغه وخت کی دالمپیک سرپرست ښاغلی عبدالو حید اعتمادی هم حاضر وو .

در سال تعلیمی آینده :

۳۷۸ مکتب جدید در نقاط مختلف کشور تاسیس میگردد

به پیروی از بیا نیه خطاب بمردم رهبر ملی ما ښاغلی محمد داؤد که فر موده بودند، دولت تعلیمات ابتدایی ، عمومی ومجانی را برای تمام کودکان اعم ازدختر وپسر ازطریق بسط وتوسعه مکاتب دولتی تامین خواهدکرد. وزارت معارف درحدود توان مالی وپرسونل درسال تعلیمی آینده ۳۷۸ مکتب جدیددرنقاط مختلف کشور تاسیس میکند.

یك منبع آن وزارت روز ۲۳دلوگفت تاسیسات جدید شامل ۲۶ مکتب ابتدایی ۲۴۸ مکتب دهاتی یك، دو وسه معلمه وارتقای ۱۰۴ مکتب دهاتی به اساسی میباشد.

منبع علاوه کردمکاتب جدید بروی نیازمندی هرولایت وبه اساس سروی که ازطرف ریاست پلان آن وزارت بعمل آمده تاسیس میگردد.

منبع افزود تطبیق این امر به مدیریتهای معارف ولایات خبر داده شده است .

طبق یك خبر دیگر:

درسال نو تعلیمی معارف معلمان ورزیده مسلکی وباسو یه به غرض تدریس صنوف اول، دوم وسوم گماشته میشوند .

برای معلمان نخبه دوره ابتدایی ازطرف مراجع مربوط یك تعداد پیلوشپ تهیه میشود.

هم چنین درنظر گرفته شده است که شاگردان صنوف اول، دوم، وسوم مکاتب ابتدایی ودهاتی دراکثر نقاط کشور غرض رسیدن به مکتب راه ها ی دور ودرازی را می پیمایند .

وبنا بر سردی ویا گرمی هوا شاگردان این صنوف به مشکلات مواجه میشوند. برای رفع ازاین مشکل تصمیم گرفته شده که تدریس صنوف اول، دوم وسوم مکاتب ابتدایی ودهاتی در سر تاسر کشوردرساعات قبل ازظهر صورت بگیرد ولی درجاهاییکه تطبیق این کار مشکل باشد ازاین امرمستثنا میباشد.

همچنان برای حل مشکلات شاگردان وتهیه زمینه بهتر آموزش ،تدریس صنوف اول، دوم وسوم طی سه سال متواتر توسط یك معلم صورت میگیرددراین حالت معلم بافهم، سویه وخصوصیت شاگرد مسؤلیت بیشتر ومشخصتر برای رسانیدن شاگردان را میداشته باشد.

به منظور رهنمایی بهتر معلمان وسرمعلمان درتطبیق موثر پروژه ارتقای، اتومات شاگردان به صنوف دوم وسوم ریاست تدریسات ثانوی ابتدایی لایحه ارتقای اتو مات را بایك سلسله اطلاعات مربوط به آن تهیه کرده وبدسترس جراید و مکاتب ابتدایی ودهاتی درسر تاسر کشور خواهد گذاشت .

۳۳۷۶۴۶ جلد پوست قره قل افغانی به قیمت ۱۸۴۴۸۵۶ پوند سترلنگ بفروش رسیده است

سه صدو سی و هفت هزارو ششصدو چهل وشش جلد پوست قره قل افغانی درلیلام ماه جاری در لندن به قیمت مجموعی یك ملیون و هشتصدو چهل و چار هزارو هشتصدو پنجاه وشش پوند سترلنگ بفروش رسید.

درین لیلام پنجصدو پنجاه ودو هزارو ششصدو نودو دوجلد پوست گذاشته شده بود.

ښا غلی عبدالغفور رئیس کو پراتیف قره قل مزار شریف که به نمایندگی از کوپراتیف های قره قل از لیلام نظارت میکرد دیروز هنگا م مراجعت از لندن بکابل گفت همچنان یکتعداد پوست سیاه که ازلیلام های گذشته باقی مانده بود درلیلام ماه جاری فروش شد .

وی فروش قره قل افغانی را درلیلام ماه جاری قناعت بخش خوانده علاوه کرد که منجمله پوست های قره قل عرضه شده شصت و یك فیصد آن به قیمت وسطی فی جلد ۴۶ره پوند بفروش رسیده است.

یك تعداد دیگر

دو سیه ها ی مختلسین گدام های دولتی فیصله گردید

یکتعداد دیگری دو سیه های مختلسین گدامهای دولتی که ازچند سال به این طرف ملتوی گذاشته شده بود ازطرف ریاست محکمه اختصاصی گدامهای دولتی ارزیابی شده وفیصله هایی در زمینه صادر شده است.

یك منبع آن ریاست دیروز گفت قرار قضایی وفیصلهٔ که اخیرا از طرف آن محکمه صادر شده است مربوط بسر نوشت یکعده متهمین اختلاس گدامهای شکر دوراهی پغمان دیپوی آرد سیلوی مرکز وگدام بریکوت می باشد

منبع تصریح کرد متهمین گدامهای شکر دوراهی پغمان به تادیه مبلغ دوملیون و سی شش هزار وپنجصدو هفتادو دو افغانی قیمت مال اختلاس شده دولت سه هزار افغانی جریمه نقدی ودونیم سال حبس ودو نفر گدامدار بریکوت هر یك بدووچهار سال حبس و تادیه قیمت مال اختلاس شده محکوم گردیده اند ،متهمین گدام آرد سیلو مرکزی بری الزمه شناخته شده اند.

د افغا نستان با نك

٦صدهزار افغانی رابرای تقویهٔ بنیهٔ مالی جوایز مطبو عاتی اهدا نمود

به مقصد سهمگیری درجوایز مطبو عاتی وزارت اطلاعات وکلتور ، د افغانستان بانك ششصد هزار افغانی به آن وزارت اهداء نموده است .

یك منبع وزارت اطلاعات وکلتور گفت که چك حاوی این مبلغ به منظور تقویه بنیه مالی جوایز مطبوعاتی و همکاری در زمینه رشدقابلیت های علمی ونویسندگی در کشور به این وزارت ارسال شده است .

وزیر فواید عامه

ازیکتعداد پروژه های ساختمانی ولایت لغمان دیدن کرد

ښاغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه دیروز از یکعده پروژه های ساختمانی ولایت لغمان دیدن نمود .

وزیر فواید عامه در حالیکه ښاغلی عبدالقادر قاضی، والی لغمان وعده ازانجنیران باوی همراه بودند خط سیر سرك نورستان راکه به همکاری وزارت فواید عامه وریاست انکشاف محل احداث میگردد از منطقه کله گوش تامنطقه مووی توسط هلیکوپتر دیدن نمود.

این سرك به طول پنجاه کیلو متر تحت ساختمان میباشد همچنان وزیر فواید عامه ازتعمیرات مر کز جدید اداری ولسوالی نورستان در دوآبی که قسما تکمیل شده وقسما تحت ساختمان است دیدن کرد.

وزیر فواید عامه که روز پنجشنبه بمنظور بازدید پروژه های ساختمانی بولایت لغمان آمده است باوکیل ریاست انکشاف محل وانجنیران موضع پل اساسی را در بالای دریای نورستان در منطقه گندله بو تثبیت نموده است .

استخراج معدن تلک

کار مقدماتی به مقصد استخراج معدن تلك ماماخیل ولایت ننگرهار روز ۲۳ دلو آغاز گردید.

ښاغلی عزیز الله واصفی والی ننگرهار هنگام آغاز کار دراین معدن در محضراهالی ماماخیل هدف دولت جمهوری را در تطبیق پروگرام های انکشافی واستفاده از منابع وثروت های طبیعی شرح داد.

انجنیر عبداللطیف آره رئیس استخراج وزارت معادن وصنایع در هنگام آغاز کار مقدماتی معدن تلك گفت ذخایر این معدن درچندین منطقه سپین غر به مقدار کافی موجودمیباشد.

وی اضافه نمود اخیرا قرار دادی بین ریاست استخراج وزارت معادن وصنایع ویك کمپنی خارجی عقد شده که به اساس آن صادور تلك درسال آینده آغاز میگردد.

وی متذکر شد ازتلك در صنایع رنگ سازی، ونساجی و همچنان صابون سازی درداخل کشور نیز استفاده بعمل خواهد آمد.

راپورنهایی مربوط به لاینحل ماندن دوسیه های محبوسین در شورایعالی قضا تحت مطالعه قرار گرفت

در جلسهٔ شورای عالی قضا که تحت ریاست دوکتور عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خارنوال دیروز تشکیل گردید ،راپور نهائی هیات اصلی بررسی امور مربوط به لاینحل ماندن دوسیه های محبوسین تحت مطالعه قرار گرفت .

طی این جلسه تدابیر موثر و مقتضی برای جلوگیری از ظهور آن چنان وضعی که باعث اخلال تا مین عدالت قضایی گردیده بود اتخاذ وچنین فیصله شد که پیشنهادات مندرج راپور ارائه شده هیات مربوط درزمینه رفع مشکلات عملی و ایجاد تسهیلات مربوط به تنظیم بهتر اجرا آت عدلی وقضایی مراجع ذیصلاح قانونی اعم از پو لیس خارنوال و محاکم به هیات مرکب از نما یند گان با صلاحیت سپرده شود تا موارد وطرق موثر قانونی برای عملی ساختن تدابیر مذکور را توضیح وپیشنهاد نمایند.

همچنین در مورد اشخاص مقصر اعم از پولیس ، خارنوال و قاضی که بی موجب قانونی از تعلل ومعطلی کار گرفته اندلست مرتبه هیات های تفتیش به مراجع مربوط هریك جهت غور مزید وباز خواست قانونی ارسال شود.

یك منبع ریاست تدقیق ومطالعات آمریت عمومی اداری قضایی وزارت عدلیه گفت هیات هاییکه قبلا به تاسی از احکام دولت جمهوری جهت بر رسی هرچه کاملتر قضایای محبوسین و ارزیابی دوسیه های متهمین محبوس در مراجع عدلی وقضایی و معلوم نمودن اشخاص مقصر واقعی جهت بازخواست قانونی به عموم ولایات کشور اعزام شده بودند چهار هزار و یکصدونو دویك دوسیه را بررسی کردند.

منبع علاوه کرد هیات اعزامی راپورنهایی ومستند خویش را در زمینه به هیات اصلی ارائه کرده وبعد از ارزیابی توحید وانسجام لازمه به شورای عالی قضا فرستاده شد.

منبع افزود هیاتی که قبلا از طرف شورای عالی قضا به این منظور موظف گردیده بود عبارت اند از : ښاغلی مولانا عنایت الله ابلاغ عضو شورای عالی قضا بحیث رئیس، ښاغلی محمد اسما عیل قا سمیار رئیس تدقیق ومطالعات ، مولوی عبدالعلی رئیس تفتیش قضایی وښاغلی محمد شعیب نائب لوی خارنوال درامور کشف وتحقیق جرایم بحیث اعضا میباشند .

شهادتنامه های فارغان ساتنمن اکادمی پولیس توزیع گردید

شهادتنامه‌های دوصدو بیست‌و پنج نفر فارغان ساتنمن اکادمی پولیس ساعت دوی بعد از ظهر دیروز در ایتوریم آن اکا دمی به‌آنها توزیع شد .

یك منبع اکادمی پولیس گفت ز جمله دوصدو بیست‌و پنج نفر فارغان پنجاه‌و یك نفرآن ساتنمن بکلوریا پاس و یکصدو هفتادو چار نفر آن ساتنمن های متوسطه میباشند که برای مدت ۹ ماه کورس ساتنمنی را تعقیب نموده اند .

منبع علاوه کرد ساتنمن‌های بکلوریا پاس بعد از چهار سال خدمت و اخذ معاش رتبوی برتبه دریم ساتنمن شامل صنف سرساتنمن شده ودوسال بعد از آن پس ازگذشتاندن امتحان کانکور شامل صنف کمیساری میشوند

منبع افزود همچنین ساتنمن های متوسطه بعداز سپری نمودن چهارسال به‌رتبه دریم ساتنمن ، چهار سال به رتبه دوهم ساتنمن چهارسال به رتبه لمری ساتنمن و چهارسال به رتبه سر ساتنمنی به اساس امتحان شامل صنف کمیساری میشوند .

در جلال آباد :

کار حفر کانالی در مسیر اصلی دریای کابل جریان دارد

ښا غلی غوث‌الدین فایق وزیر فوایدعامه روز ۲۰دلو از جریان کار ساختمان دکه‌های کنار دریای کابل واقع جلال آباد دیدن نمود .

قسمت غربی شهر جلال آباد در نزدیکی پل بهسود وپل کامه تحت تهدید آب دریای کابل وکنرواقع می باشد که ازطرف وزارت فواید عامه پلان اصلاحی آن طرح وتحت‌تطبیق قرار داده شده است .

ښاغلی فایق که شب ۲۱دلو ازجلال‌آباد بکابل مراجعت کرد گفت :

فعالیت عمله ووسایط برای حفریك‌کانال درمسیر اصلی دریای کابل و ساختن استحکامات درقسمت های لازم آن جریان دارد تابه اینوسیله ازیك طرف شهر واراضی ازتهدیدآب دریا مصئون گردد ازجانبی پل بهسود که بامصارف هنگفتی اعمار گردیده ازخساره احتمالی نجات داده شود .

ښاغلی فایق متذکرشدکه پل کامه دراثر تغییر مسیر اصلی دریای کنرتحت تهدیدآب قرار گرفته است وبرای برگردانیدن آب‌دریا به مسیر اصلی درین حصه کار جریان دارد.

قرارداداستفاده از آب‌دریای آمو برای آبیاری اراضی پائین آب‌وادی بلخ عقد گردید

قرار داد سروی استفاده از آب دریای آمو به مقصد آبیاری ساحه وسیع اراضی پائین آب وادی بلخ روز ۲۵ دلو در کابل عقدگردید .

قرار داد را ښاغلی فضل‌الرحیم معین وزارت زراعت و آبیاری و ښاغلی تیتوف مستشار اقتصادی سفارت کبرای شوروی، در کابل امضا کردند .

بموجب قرار داد این سروی با صرف یکصد ملیون و چهل و چار هزارو پنجصد و هفتاد و هفت روپل درچوکات قرضه طویل‌المدت اتحاد شوروی در سال ۱۳۵۳ آغاز ویك سال را دربر میگیرد .

از چندماه اخیر

۱۵۲ تراکتور طور قرضه به‌دهقانان توزیع گردیده است

۴۰۰ تراکتور دیگر نیز تورید میگردد

بانك انکشاف زراعتی ۱۵۲ عراده تراکتور رادر چندماه اخیر به قیمت مجموعی ۴۲ملیون افغانی طورقرضه به‌اقساط پنجسال به‌زارعین کشور توزیع نموده است .

یك منبع آن بانك گفت ۱۵۲عراده تراکتور که باسامان ملحقه‌آن ازقبیل قلبه، کولیتراتور ودیسك مجهز میباشد ۷۴ عراده‌آن از نوع بیلروس ساخت اتحاد شوروی بقوه ۷۰ هارس پاورو ۷۸ عراده آن ازنوع مسی فرگوسن ساخت انگلستان به‌قوه۵۰هارس‌پاورمیباشد.

منبع افزود بانك انکشاف زراعتی دو صد عراده تراکتور بیلروس رابرای توزیع به دهاقین تورید نموده است .

همچنان قرار داد تورید صد پایه تراکتور ۵۰ـام تی زیدساخت شوروی به قوه ۷۰هارس پاور برای سال آینده عقد شده ودر نظر است درآینده قریب به‌تعداد۵۰ عراده تراکتور های کوچك به قوه ۲۵ هارس پاور ساخت شوروی برای زارعین که ساحه ملکیت‌کوچك دارند وارد گردد .

منبع علاوه کرد برای ماشینی ساختن زراعت درکشور از قر ضه بانك جهانی و سرمایهٔ دورانی بانك زراعتی در تورید۴۰۰ عراده تراکتور باسامان ملحقه آن اقدام گردد.

ژوندون

شنبه ۲۷ دلو ۱۳۵۲ برابر ۲۴ محرم الحرام مطابق ۱۶ فبر وری ۱۹۷۴

۳۷۸ مکتب جدید

وزارت معارف بمنظور تعمیم و گسترش تعلیم و تر بیه درنظردارد در سال آینده تعلیمی ۳۷۸ باب مکتب جدید ، در نقاط مختلف کشو ر تاسیس نماید، که باعملی شد ن این پلان وزارت معارف ، ز مینهٔ تحصیل برای یك تعداد ز یاد از کودکان مهیا خوا هد شد .

امروز که کشورما بطورمحسوسی به افراد تحصیل کرده نیاز دا رد ، معارف برای گسترش و انکشا ف مسایل تعلیمی نقش بسزایی داشته و با تعقیب همچو پلانهای انکشافی تعداد ز یاد اطفال و کو دکان ا ز نعمت سواد بهره مند میگر دند

پلان تاسیس ۳۷۸ مکتب ابتدایی ودهاتی در نقاط مختلف ودرجاهاییکه کمبود مکاتب دیده میشود، براساس سروی و مطالعه قبلی صورت گرفته است که قدمی مثمر در راه ترویج تعلیم و تر بیه در سر تاسر کشور میباشد .

در بسیاری ازنقاط کشور مااطفال وکودکان با عطشان فراوان خواستار شامل شدن بمکتب و فرا گر فتن و آ مو ختن هستند . و لی ز مینه تحصیل برایشان میسر نیست که با تاسیس مکاتب جدیدآرزوی یکتعداد آنها برآورده خواهد شد .

باید متذکر شد کـــه تا سیس مکاتب جدید ایجاب پرسونل ووسایل درسی را مینماید که وزارت معارف در زمینه باید به اقدا مات مقتضی متوسل گردد .

ار تقای اتومات شاگردان بـــه صنف دوم و سوم و تدریس یـــك صنف ابتدایی بو سیلهٔ یك مـــعلم تادورهٔ سوم تحصیلی تااندازهٔ ا ین مامول را بر آورده میسازد ز یـــرا از یکطرف از مصارف زیادجلوگیری بعمل می آید واز جانب دیگر برای تدریس صنوف ابتدایی لزومی بـــه گماشتن واستخدام چندین معلم دیده نمی شود ،باین ترتیب شا گر دا ن میتوانند از درس استفاده بیشتـــر بـــبرند .

قدر مسلم اینست که در پهلوی توجه به تاسیس مکاتب ، تو جه به بلند بر دن کیفیت و سطح تعلیم و تر بیه نه تنها در مرکز بـــلکه در ولایات کشور امر بسیار ضرو ر ی پنداشته میشود ز یرا در حال حاضر نه تنها از نظر کمیت، تعداد مکاتب در مرکز و بعضی ولایات زیاداست، بلکه از نظر کیفیت سطح تعلیم وتربیه در بعضی از نقاط دور دست بسیار پائین است واین بخاطر آ نست که در گذشته کمتر برای تحقق یـــك معارف متوازن در کشور کـــار ی صورت گرفته است .

حال و ظیفهٔ وزارت معارف است که پلان های انکشافی خودرا طوری در کشور تطبیق نماید که مفکو ره معارف متوازن از نظـــر کمیـــت و کیفیت در عمل بمنصهٔ اجراگذارده شود .

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خویشرا تحکیم نماید وبا اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصدراعظم افغانستان

دردفتر مدیر

زیاد ترین نامه هاییکه از خوانندگان مجلهٔ ژوندون دریافت میدا ریم به کسانی تعلق می گیردکه نظریات و پیشنهاداتی در مورد مجله ابرا ز داشته ودرپهلوی آن مضا مین ومقالاتی برای نشر می فر ستند. از همین سبب هم تصمیم گرفـــتیم ، صفحهٔ تازه‌ای بنام صفحهٔ دو ستان سر از هفتهٔ گذشته باز کـــنیم ، تانوشته های این دو ستان مـــا ن چاپ ونشرشود .

حل کنندگان صفحهٔ مسا بقا ت در کتکوری دوم قرار دارد . وبعضا شمارهٔ نامه های آ نهاآنقدر ز یـــادمیشود که در ردیف نخست قـــرار می گیرند . عرض کنم که باید هـــم همینطور باشد . آ خر خوا نـــد ن این صفحه گذشته از آ نکه کیفیتی دارد . حل معماهایش جوا یـــز ی هم دارد!

واما سومین مقام ازان دوستانی است که تازه دست اندر کارشاعری زده اند و نخستین تراوش هـــا وچکیده‌های « موزون» و منظوم شانرا برای ما می فرستند و ماهم و ظیفهٔ خود میدانیم که بعضی ازین اشعار را نشرکنیم تااسباب تشو یـــق و ترغیب آ نها فراهم گردد .

بسیاری از کسانیکه می خوا هند احساسات شانرا به نحوی ر و ی کاغذ بیاورند ، خوش دارند شعـــر بگویند تا نثر بنویسند . بطو ر یکه آدم گا هی فکر میکند بسیاری اینها فقط شعر می شناسند و بس .

یااینکه شعر بیشتر از نثر در دل‌ها جای می گیرد و فکر میشود که سرودنش نیز کـــا ریست ساده وآسان . در حالیکه اینطور نیست .

جالب اینکه بسیاری ازین هـــا طرفدار موج نو هستند واگـــر د ر برابر شان چیزی گفته شود پـــوزخندی زده ومیگویند : چیزی ازشعر نو نمی داند .

درین هفته در حدود سه چـــها ر چهره تازه بدفتر آمده واشعـــار ی که ساختهٔ خود شان بود برای نشر سپردند بعـــضی از یـــن اشعـــا ر قابلیت چاپ را دارند که درمو قعش به نشر خوا هد رسید واما بعضی از نوشته ها، پیش ازینکه بـــه شعر بماند بیشتر به نثری میما ند که در سطور کوتاه و بلندی پشت سر هم نوشته شده اند .

آیااین دوستان مامکلفیت احساس میکنند که باید شعر بگویند، درحالیکه میتوانند نثر بنو یسند ؟ مگـــر امروز نثر هم در پهلوی شعر با زار گرمی ندارد ؟

ژوندون

درزمینهٔ فرهنگ وعلوم

منتبع : ع، مبا

اسلام وعلم دوشاخه ای اند که ازهم‌جدایی‌ندارند وهریك متمم دیگرش است ..
اسلام هرفرد مسلمان را حکم میکند درپی‌علم ودانش باشد.. زیرابدون علم نمیتوان آفریدگار را بحق آفرید گـاریش شناخت.ونمیتوان نیز حقیقت اسلام رادرك کـرد .. وبالاخره انسان بدون علم دارای عقیده ای‌تردد بوده ایمانی دارد ضعیف وغیر قابـل اطمینان ...

خداوند جهان، دانشمندان واهل فرهنگ را، می ستاید وقدر ومنزلت ایشان راگرامی وبلند میخواند، ارزش شان رابالاتر شمرده ودرقطار نخستین انسانها قرار شان میدهد.

پیامبر اسلام هنگامیکه ارزش بی نظیرعلم ودانش رابخوبی دریافت و مخصوصا تاثیر علم رادرطریق رسالتش، درك کرد، اینگونه دعایی راباخداوند (ج) درمیان گذاشت و از بارگاه بی نیازی خداوند(ج) التجا کرد که : «پروردگارمن بردانشم بیفزا» .

پیامبر اسلام برای تاکید وتوصیه بیشتر مردم درراه فراگرفتن علوم ودانش میفرماید: آنکه بمقصد فراگیری علم ومعرفت راهی را طی میکند واز نقطه ای به نقطه ای دیگـر بدین منظور میرود، خداوند، راه جنت هـای سعادت وخوشبختی آن جـهان رابروی وی هموار میسازد .

هنگامی که رستاخیز الهی آغاز گـردد و موقع پرسش خداوندی فرارسید، برای‌عابدی که جزعبادت کاری نکرده وجزخدا (ج) بهیچ چیزی نظرنداشته ، دستورداده میشود کـه داخل جنت شود، ولی برای دانشمند وعالـم گفته میشود که انتظار ببر تادیگران را نیز شفاعت نمایی وعده‌ای دیگرهم ازفیض دانش توبرخوردار شده راهی جانب جنت بیابند .

اسلام دانشمندان وارباب علم ومعارف را وارث پیامبران ورهبران بشری میخواند ، در حالیکه ازپیامبران ورهنمایان انسانیت جـز علم وحکمت، ثروت ودارایی مادی دیـگری، بجانمانده تاآن‌رابمیراث‌ببرند،پس دانشمندان میراث بر، دانش وحکمت پیامبران بحساب می آیند .

قرآن‌کلیه نظریات، اکتشافات واختراعاتی راکه عقل ودرك بشری ازهمان آغاز آفرینش تا پایان گردش چرخ‌زندگی این‌جهان، به‌آن دست می یابد درخوددارد وهیچگونه جهتـی ازجهات پیشرفت وترقی وپدیده های حیرت افزای مغز وضمیر انسان ها، ازتفریح ویا لااقل اشاره وتلویح آیات قرآنی بدورنمانده است ودراسلام تحصیل هرعلمی که موردنیاز مردم باشد، یك ضرورت‌دینی بشمار می‌آید.

... وبطورمطلق اگر انسان دربرخـی از موارد، به‌علت نارسایی‌نیروی درك وبرداشت علمی اش، موفق بدریافت اشاره ویاتصریح قرآنی نگردد، لااقل این رابطور قطع ویقین پیدا نخواهد کرد که درتمام آیات قـرآنی حتی اشاره ای درجهت ضد روحیهٔ پیشرفت ونهضت های معقول وسودمند انسانی،صورت گرفته باشد .

آیات قرآن بصراحت، گواه اند که خداوند کائنات را برای بشر یت مسخر ساختـه‌و آنطرف وظیفهٔ انسانهاست که درپرتو علـم ودانش خویش، برنیروی طبیعی جهان دست یابد، هیولاهای سهمگین دریاها، کوه هـا وسایر مظاهر حیرت آفرین کائنات را، مهار کنند وازآن هابرای تامین سعـادت دنیای انسانیت وبرای انجام وظیفهٔ خلافت در روی زمین، استفاده نمایند .

این دستور مطلق وعام اسلام، دیگـر شامل پیشرفت های دانش بطور عمـو م میگردد، طوریکه انسان بایستی بر حقایـق کائنات روشنی افگند، اسباب رابه مسببا ت ربط دهد، نتائج رابر مقدمات مرتب سـازد ودرپی کشف اسرار کائنات وآنچه درآن از قبیل نجوم وستارگان، افلاك، فضا وصبـح وشام وغیره است ، مجدانه تلاش کند.

ازجمله آیاتی که درقرآن کریم انسان ها رادر پیرامون کائنات به جستجو وا میدارد یکی این آیه است‌که : «پیرامون آنچه در آسمان ها وزمین است بیندیشیدوفکر خودرا درآن بکار اندازید » .

باساس پیروی ازهمین وسعت نگاه اسلام ودستوراتش درموردعلوم‌ودانش، دانشمندانی ازاجتماع اسلامی درمیان بشریت عرض وجود کردند که نوابغی کم نظیرویکه تازبی رقیب درعلوم وفنون گوناگون بارآمدند وهررشته راکه پیش گرفتند آخرین قلهٔ آنرا تسخیـر کردند وحق علم راآنچنان‌که بود، ادانمودند، چنانچه جابر ابن حیان‌نابغهٔ علوم کیمیا، رازی وابـن‌سینا نوابغ علم‌طب، ابن هیثـم نابغهٔ علوم طبیعی، بغدادی نابغهٔ علوم نباتات خوارزمی نابغهٔ علوم ریاضی وفلك، خیـام نابغهٔ هندسه، البیرونی وادریسی نوابغ علوم تاریخ وجغرافیا، بلخی وفارابی‌نوابغ سیاست ماوردی نابغهٔ اداره، معاملات وتنظیم حکم.. وابن بطوطه نابغهٔ رحلت ها وابن خلـدون نابغهٔ علوم اجتماعی، وغیره مخترعین ونوابغی که قیدوحصر شمار ایشان ازحوصلهٔ ایـن مقال بیرون است .

این نوابغ علوم درآسمان دانش وفرهنگ قدبرافراشتند وگوشه های عمده وحیاتی و انسانی اسرارکائنات وعلوم بشری راآشکارا ساختند وآثار گرانبهایی ازخویش بجـا گذاشتند که تاامروز مورداستفاده دانشمندان قرار دارد .

اسلام همچنانکه موقف علما ودانشمندان رابرتر وممتاز ترازموقف وارزش سایرافراد انسان میشمارد و هیچنوع ارجمندی رابـه ارجمندی ایشان نمیداند ، هکذا مسئولیت ووظیفه آنهارانیز سنگین تر وبزرگـتر از دیگران وانمود میکند .

اسلام دانشمندان رااکیدا امر میدهد تـا دانش واستعداد های علمی خـویش را در طریق اصلاح افکـار وذهنیت اجتماع ودر طریق رهنمایی انسان ها وتربیهٔ سالـم و سودمند مادی ومعنوی اولاد اجتماع خویش

بقیه درصفحهٔ ٥٦

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

از : عبدالرحیم عینی

وفات خالد (رض)

حضرت عمر (رض) وقتی خالد (رض) راعزل نمودکه مجد، فتح وپیروزی آن درجنگ هابه درجه شهرت رسیده براعت و مهارت‌جنگی آن زبان زدخاص وعام بود ودر مقابل خلیفهٔ مسلمین چنین عکس‌العملی ازخودنشان‌دادکه درتاریخ مانند آن دیده نشده است .

زمانیکه وقت مرگش قریب میشود آخرین نفس خودرا می کشید چنین گفت: همیشه مرگ رادرکاز زار می خواستم ولی مقدربوده‌است که بالای بستر بمیرم، بسیار جنگ‌ها زادیدم ودرجسد من‌یك شبر جایی‌هم‌نیست که ضربهٔ شمشیریازخم تیر ویاتوك نیزه وارد نشده باشد، حالامن خلاف خواسته ام‌بالای فرش مانند مرکب اهلی می میرم .

همانبودکه‌این قهرمان بزرگ‌اسلام‌درسال(٢١ هجری وفات نمودودرشهرحمص یکی ازشهر های سوریه دفن گردید مزارش در آنجـازیارت گاه خاص وعام بوده وهزاران تن از عرب هابه زیارت آن قوماندان قهرمان اسلام‌که باعث فتوحات بلادگردید نائل میشوند .

سرگذشت وسیرت این قهرمان بزرگ ونامی اسلام بماچنین می آموزدکه انسان در مقابل دین ووطن چگونه اخلاص داشته بـه‌دفاع ازآن چه ایثار وگذشت هارا متقبـل شود وبه بدست آوردن آزادی تمام جـرأت‌وشهامت خودرابه‌خرج داده ازین راه هرگونه تکلیف ورنج رابخود بپذیرد .

وهمچنان مارا می آموزد که در مصالـح‌شخص واجتماعی ازهرگونه ایثار وفی‌باتـی دریغ نکنیم چنانچه موقف حضرت خالد(رض)رازمان صدور امربه گـوشه گیری اش از فرماندهی عمومی سپاه اسلام‌بهتر می دانیم‌که چگونه این خبررابامتانت ، طاعت، رضا واذعان تلقی نمودواین امررابه‌پذیرفت که بعدازقوماندانی عمومی وپیروزی های چشم‌گیر محض برضای خدا، وارادهٔ خلیفه بحیث یکتن‌عسکر افرادبی آنکه به اراده اش خللی وارد شود ایفای وظیفه نمود .

پسر خاله اش ابن عباس، علقمه وجبیربن نضیرازوی حدیث روایت کرده اند .

نوشته : کاظم

از کنفرانس واشنگتن تا کنفرانس الجزایر

مهمترین وقایع‌سیاسی واجتماعی که طی هفته گذشته تبارز کرده و جهانبهان را متوجه خود ساخته‌بود **نخست ازهمه انتخابا ت انگلستا ن** بوده است که در اثر بحران دامنه دار اقتصادی و اعتصابات عمومی کر گران معادن در آنکشور به وجرد آمد . همچنان درین هفته سه نفر سر نشینان سکایلاب سوم بعد از ۱۲ هفته در فضا موافقا نه بزمین باز گشتند مدت اقامت سر نشینان سکایلاب تا کنو ن طولانی ترین وقتی است که انسان توانسته است به فضای خار جی از زمین باقی بماند . به همین ترتیب درین هفته نمایند گان بازار مشترك اروپا کنفرانس خودراروی پالیسی زراعتی‌خویش برگزارنمودند

و همچنان یك تعداد مسا یل خرد و بزرگ دیگری در اطرا ف و اکناف جهان رخ داد اما مهیج‌ترین وقایع جهان هما نا یك سلسله کنفرانس های بود که در شرق و غرب تقریبا روی یك موضوع‌حیاتی انسا نها بر گزار شد که این کنفرانس هاعبارت بود ازکنفرانس واشنگتن ـ کنفرانس طرابلس‌و **کنفرانس الجزا یر. گر چها ین** کنفرانس ها از نظر هدف خودهر کدام جهت‌خاصی‌را پیموده‌اندولی‌از نظر کیفیت عمومی خود به این لحاظ یکی بودندکه هم روی‌موضوع نفت و بحران انرژی بود .

کنفرانس واشنگتن :

کنفرانس واشنگتن باثر پیش نهاد ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالت متحده امریکا بین ۱۳ کشور عمده مصرف کننده نفت بروز ۲۲ دلو با بیانیه داکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالت متحده امریکا افتتاح گردید .

طوری که پیشبینی شده‌بود درین کنفرانس راجع به طرح یك‌پالیسی مشترك در برابر قلت نفت وتدابیر صرفه جویی برای حفظ و موازنه نفت در کشورهای مربوط وجستجوی انرژی و انرژی تعویضی بحث و مذاکره صورت گرفت . ولی آنچه جریان این‌کنفرانس را بیشتر هیجانبی ساخت موقف مخالفت آمیز میشل ژوبر وزیر خارجه فرانسه بود در برابر بیانیه وپیش نهاد کیسنجر .

داکتر کیسنجر طی بیانیه خو د پیشنهاد نمود که این کنفرانس باید یك گروپ انسجام را تنظیم کند تا اینکه برای آینده ترتیب کنفرانس‌هائی را مانند کنفرانس کشور های مصرف کننده و تولید کننده نفت و رو با انکشاف را بعهده بگیرد . اما ژوبر این پیش نهاد را رد نموده و توضیح نمودکه وی مخالف این مفکوره میباشد که باین کنفرانس شکل دایمی داد ه شود . و کشور های صنعتی‌مصرف کننده نفت را در برابر کشور های عربی وسایر کشور های تولید کننده نفت قرار دهد این مخالفت

ژوبر باعث آن شد که جریا ن کنفرانس به رکود و مشکل روبرو شود و بنا بر همین معضله بود که کنفرانس دو روزه واشنگتن به‌سه روزه تمدید یافت و بقرار منابع اطلاعاتی جهان اعلامیه مشترکی که هم در ختم این کنفرانس نشرشد اعلامیه ای بود که بدون موافقت فرانسه نشر گردید و در اینجا **قابل تذکر است کهوقتی از وز یر** خارجه فرانسه پرسیده شد آیا با اخذ این موقف فرانسه تجرید نمی **شود ؟**

وی به جواب گفت این نو ع تجرید شد نهانزد فرانسه تازگی ندارد ولی موقف فرانسه وقتی قابل درك خواهد بود که واقعیت و درست بودن این موقف فهمید ه شود .

بهر حال کنفرانس واشنگتن **بااین سر نوشت به پایا ن رسید** و دیده شود که بااین وضع آیابعد از ۹۰ روز کنفرانس پیشنهاد ی دیگر نکسن بین کشور های مصرف کننده و تولید کننده نفت برگزار خواهد شد ویا اینکه ازین‌کنفرانس درس کافی اخذ شده است چه همین حالا کشور های موسسه اوپك عدم موافقت خود را مبنی بر فیصله های کنفرانس ابراز نموده اند .

کنفرانس طرابلس :

در طرابلس‌مرکز لیبیاکنفرانسی به شمول ۳۱ کشور افریقایی دایر گردید این کنفرانس تحت ریاست عزالدین مبروك وزیر نفت لیبیابر گزار شد . مهمترین موضوعی که‌در کنفرانس نفتی لیبیا مطرح بحث قرار گرفت عبارت بود از تاسیس موسسه نفت افریقا تا مشکلا ت ناشی از از دیاد قیمت نفت و در قدم اول بدست آوردن نفت حل شده و کشور های رو با انکشاف افریقایی از این ناحیه مصئو ن باشند .

کنفرانس طرابلس بتاریخ ۲۳ دلو خاتمه یافته و در آن فیصله شد که موضوع‌تاسیس موسسه نفت افریقا به موسسه اتحاد واقع شود .

در اینجا قابل یاد آوری است‌که اکثر کشور های افریقایی درپهلوی عرب در قبال جنگ ماه میزان‌سال جاری عرب و اسرائیل طرفدار ی خود را از داعیه اعراب به بهترین وجه تبارز دادند چنانچه در حدود سی کشور افریقایی عملا روابط سیاسی خود را با اسرائیل قطع کرده و هم در نظر و گفتار در مجامع بین المللی و دیگر مواقع حمایه خود را اظهار نمودند .

البته در برابر این عمل کشور های افریقا ئی عربها مکلفیتی احساس میکنند که گویا به آنها از همه اولتر تیل برسد و بعد از معضلات ایشان در برابر استعمار اقتصادی و سیاسی دست حمایت بسوی آنها دراز شود و موضو ع منحوس نژاد پرستی و تبعیضی‌از این سر زمین رخت بر بندد .

کنفرانس الجزایر :

گرچه کنفرانس الجزایر از لحاظ تعداد نمایندگان به کنفرانس قبلی سران کشور های عربی برابر شده نمیتواند ولی به عقید ه مبصرین سیاسی کشور هائیکه در این کنفرانس گرد هم جمع شده اند از لحاظ اهمیت و موقف خود متبارز ترین‌اعضای کنفرانس سران کشور ها ی عربی بشمار میرود

کنفرانس اخیر الجزایر که به صورت ارتجالی‌بین‌سران جمهوریت عربی مصر ، عربستان سعودی ، سوریه و الجزایر بتاریخ ۲٤ دلو صور ت گرفت در آن دو موضو ع مطرح بحث قرار داده شد .

موضوع نخستین عبارت ازمساله عقب کشیدن قوابین سوریه و اسرائیل از جبهه گولان میبا شد باید گفت که به تعقیب انفاذ اوربند جنگ ماه میزان شرقمیانه سا یر کشور های مربوطه در کنفرا نس صلح ژینو اشتراك کرده و رو ی موضوعات مربوطه بحث نمودند اما سوریه از این امر خود داری کردو هم تاکنون در برابر خیره سری اسرائیل مبنی بر عدم رهائی قلمرو های اشغالی سوریه لست اسرا ی جنگی اسرائیل را به مقامات‌مربوطه آن تسلیم نداده است و گذشته از آن جبهه گولان اخیرا شاهد یك سلسله تصادماتی بین قوای طرفین بوده است . گر چه این موضوعات همه وهمه‌با عث‌میشود که‌مخاصمت و دشمنی بین طرفین وسیع ترشده برود ولی بر خلاف اظهارات شام ۲٤ دلو کورت والدهایم در ژینو **موید آن است که درامر نز د یك** شدن طرفین‌متخاصم‌ازطرف‌ملل‌متحد قدمهایی بر داشته شده است .

بقیه در صفحه ٦۳

تحقیق از :ع ،ج شرعی

«معلم ثانی» ابو نصر فارابی

یونان باستان تا قرون وسطی مرکز فکری جهان بود ،ولی رفته‌رفته تحت الشعاع پیشر فتهای علمی اسکندر یه قرار گرفت وبعد از سکندریه نوبت مرکز یت علمی به انطا کیه (۱) رسید .

در نتیجه این تغییر محیط ،روشن فلسفی یونان بخشی از عظمت خود راازدست دادودر طول چند قرن اول ازقرون وسطی (قرن ٥ـ٦) مبانی عقلی مغرب زمین راه انحطاط وفتورپیمود.در همین دوره‌بو د که نخستین متفکر ین در شرق پا به عرضه وجود گذاردند ومحصو ل فکری یونان را از زوال وفراموشی نجا تدادند واز فیض مسا عی‌آنان بود که غرب با اند یشه های ارسطو آشنا یی یافت (۲).ابو نصر فارابی در صف مقدم این متفکر ین قرا ر میگیرد .

زندگی ومیراث علمی فارا بی :

تا کنون بیو گرافی علمی فارابی **نوشته نشده ودر مورد راه زندگی** وی کدام اثر مستقل وجود ندارد. طوریکه میدانیم برخی از متفکر ین **مشرق نظیر ابوعلی بن‌سینا ترجمه** حال خویش را خود نوشته‌اند، ،اما معلوم نیست که فارابی هم در مورد خود چیزی بقید تحریر د رآورده باشد .

در برخی از منابع کهن شرقی‌در **اطراف آثار ،زندگی‌وفعا لیت علمی** فارابی روشنی اندا خته میشود در جمله اینها کتبی (تر جمه صوا ن **الحکمة)بیهقی «قرن ۱۳ » «درعیون** الابناء » این اصیبه «قرن ۱۳ » ، «تاریخ الحکما »القفطی «قرن ۱۳» و «وفیات الاعیان »ابن خلکان (قرن۱۳) از مهمتر ین‌و کهنتر ین منابع بشمار میروند .علاوه میتوا ن **منابع بشمارمیروند . علاوه براینها** میتوان از آثاری چون (روضته **الصفا)خواند میر و میر** خواند (قرن ۱۵).

مرآة الجمال) عبدالله یا فعی (قرن ۱٦) «تاریخ ابو الفد اء» «قرن ۱۷» و«مقد مة» ابن خلدون (قرن ۱۵) نام برد .

با مرا جعه باین منابع میتوا ن راه زندگی وفعالیت علمی ابو نصر فارابی را تا حدودی روشن ساخت واو را شنا خت .

نام کامل فا رابی ابو نصر محمد بن محمد طر خا ن‌بن او ز لغ (او ز لق) بوده در سا ل ۲٦۰ هجری مطابق سال ۸۷۳ـ **۸۷٤ میلادی در محلی بنا م‌فارا ب** «بعدا اطرارـ اترار » جائی که آب ارلیس به دریای‌سیحون‌میریزدبجهان آمد.

فارابی با یك وسعت نظر، بدون آنکه در تحصیل علم‌تفاوت معتقدات را مورد اعتبار قرار دهد ،از نزد دانشمندان عرب ،فارس ،یونان و مسیحی دانش آموخت .او حکمت وعلوم یو نانی رااز دانشمندان‌شهیر ابو بشر متی بن یونس فرا گرفت **سپس به‌شهر حران رفت ودرآنجا** علم طب ومنطق‌رانزد طبیب معروف مسیحی یو حنا بن خیلان تحصیل

بقیه در صفحه ٥٤

تصویر ی‌از ابو نصر فارا بی

نظر بمعلو مات بار تولد فاراب در آن روز گار ،جزیی از قلمرو خلافت عربی بوده وبا سر زمین **قبایل کوچی ترکی که‌تاز ه اسلا م** آورده بودند وتوسط سا ما نیان اداره میشد ،هم سر حد بوده است

فارابی پس‌ازفرا گرفتن معلومات ابتدایی در پی تحصیل دانش به شهر های بزرگ رومی آوردو از **شهر های سمر قند ، بخا را،مرو** وری گذشته به بغداد میرسد .

در آن روز گار پا یتخت خلافت از دمشق به شهر نو بنیا دبغدا د انتقال داده شده واین شهر بیکی از مراکز مهم علم‌و مدنیت شرق مبدل گردیده بود .

در بغداد مردمان مربوط به ملیت های مختلف میز یستند ،بازار های شهر مزدهم وکوچه هایش پر از تردد ورفت وآمد بود. امکان داشت انواع کتب رادر رشته های مختلف علوم در آنجا بدست آورد .مصاحبه ومناظره های علمی رنگ‌یك بخش انفکاك ناپذیر حیات مدنی شهررا بخود گرفته بود .(۳)

بقول بار تولد بغداد بیش ازهر نقطهٔ دیگر سر زمین وسیع اسلامی **دانشمندان وادبا یی راکه ازفارس** وآسیا میانه می آمدند ،بسوی خو د جلب مینمود .

---

(۱) شهری است در ترکیه که سلو کوس اول (۳۰۰ قبل از میلاد **آنرا بنانهاد وپس از روم و** اسکندر یه سومین شهر امپرطوری روم بشمار میر فت .

(۲) مقالهٔ «فیلسوف بزر گ مسلمان ...» نوشته دکتور بد یع ن. شهشوار او غلو، تر جمه‌ح،س، منتشره در شماره پنجم سال۱۳۳۱ مجلهٔ جهان نو ،

(۳) خیر الله یف، فارابی در بارهٔ پر وسه های روحی وتعلیم و تربیه ،تا شکند ۱۹٦۷ ص ۱٤

از گل احمد زهاب نوری

سه قدم اساسی برای تامین صحت

بلندبردن سویه علمی دکتوران تهیه ادویه موثر و گسترش پروگرام‌های صحی تا نقاط دوردست کشور

پوهاند سکندر وزیر صحیه:

- بجای هزاران قلم ادویه غیر ضروری صرف چهار صد قلم دوای مؤثر به کشور وارد میگردد.
- شفاخانه‌های مرکزی به مراکز تربیوی دکتوران در آورده می‌شود.
- نسخه‌های طولانی دکتوران به پیکر اقتصادی مریض صدمه می‌زند

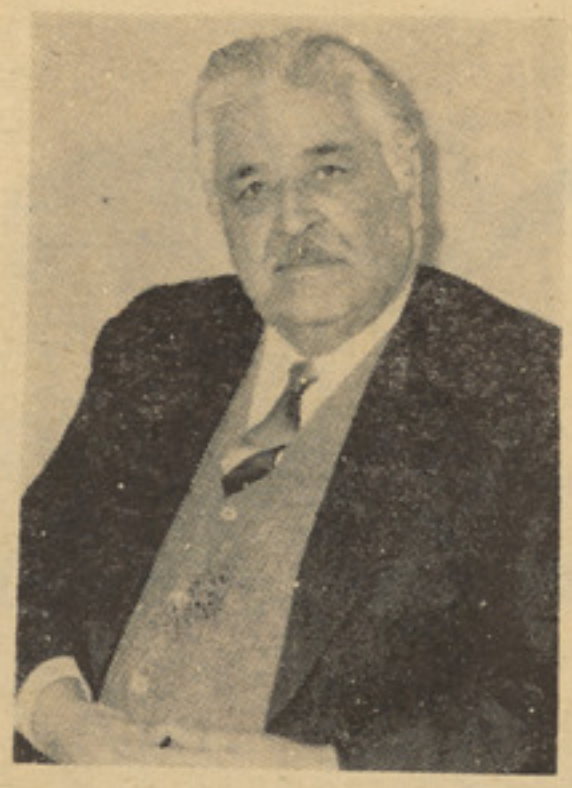

پوهاند سکندر وزیر صحیه

و نقاط دور دست کشور ، ازتابلیت ساده یی هم محروم بودند .

هزاران قلم ادویه منحصربکسانی

صحت زیر بنای جامعه است و تکامل سریع اقتصادی واجتماعی یك جامعه، رابطهٔ مستقیمی به تندرستی وصحت افراد باآب و هوای گوارا واقلیم مساعد کمترزمینه فعالیت امراض‌را مساعد ساخته ، اما عدم توجه به تامین صحت ، نبودن دکتوران کافی و بالاخره عدم موجودیت ادویه موثر سبب شده بود ، تا امراض عادی وابتدایی ، رفته رفته ریشهٔ عمیق پیدا کند و سلامتی گروه زیادی از مردم مارا به خطر اندازد .

درشهر ها ، تعداد دواخانه بیش از اندازه بود ، در حالیکه دهات بود ، که به معاینه خانه دکتور را ن رفته ونسخه یی می گرفتند ، در حالیکه مردم اطراف دوردست کشور برای مداوی خود، در عوض دکتور کمپودری را هم سراغ نداشتند .

باتحول بنیادی کشور ، وزارت صحیه برای تامین صحت وگسترش طبیب ودوا به همه حصص و لایات وولسوالی ها ، مساویانه، پروگرام های را تحت مطالعه قرار داده است

پوهاند دکتور نظر محمد سکندر وزیر صحیه در پاسخ سوالی گفت:

ـ وزارت صحیه دولت جمهوری با درك نیاز مندی ضروری جامعه وبا مطالعه اساسی ، پروگرامی را تنظیم نموده که در حقیقت تغییر بنیادی در امور صحی مملکت بشمار میرود .

وزیر صحیه افزود :

ما مطابق پالیسی عمومی دولت نمیخواهیم تا با حرف مردم را ، امیدوار بسازیم ، ،بلکه در عوض زمانی از موضوعی سخن میدانیم ، که زمینه تطبیق و عملی شدن آن فراهم گردیده باشد .

جامعه ما ، در شرایط موجود ،از نگاه تامین صحت یك‌سلسله‌ضرورت های اساسی دارد ، که قبل از همه باید به آن ها توجه می شد ، تا زیر بنای یك محیط سالم و تندرست فراهم گردد .

پوهاند سکندر وزیر صحیه ،بعد از اندکی سکوت ادامه داد :

ـآنچه در مرحله اول میتوانیم از آن یاد آوری کنیم ، سه قدم‌عمده ومهمی است، که برای بهبود امور صحی مملکت ، مدنظر گرفته شده است .

تورید اقلام زیاد دوا ، عدم‌موجودیت تعداد کافی‌دکتوران ور زیده‌ونبودن دوا و داکتر ، در همه حصص‌کشور از معضلات موجوده به شمارمی‌رود.

از وزیر صحیه می خواهم تاازین سه قدم اساسی در امور صحی ،یاد آوری کند .

پوهاند سکندر میگوید :

ـ نخستین موضوع پروگرام اساسی وعاجل وزارت صحیه را ، بلند بردن سویه علمی‌دکتوران‌طب تشکیل میدهد .

تداوی امراض به صورت صحی‌و

موثر صورت نمی گیر ، گروهی از بیماران، برای درمان شان به‌ممالك خارج میروند ، نسخه های طولانی دکتوران در عوض شفای بیمار ، بر پیکر اقتصادی او نیزصدمه‌میزند

این ها ، همه ناشی از عدم موجودیت تعداد کافی دکتوران ورزیده است دسته از دکتوران گاهی در تشخیص اساسی مرض عاجز می مانند واز ین رو ، به‌تجویز نسخه های میپردازند که چندین قلم‌دوا را در بر گرفته و قیمت آن از پنجصد تا هزار و با لاتر می‌رسد

شفا خانه های اطراف نسبت نداشتن وسایل کافی و دکتوران مجرب ،از انجام بعضی تداوی های مهم عاجزاند ویك سلسله نواقص دیگر ....

وی می افزاید :

ـ از همینرو ما، در قدم اولی بلند بردن کیفیت طب و سویه‌علمی دکتوران را ،روی دست گرفته ایم تا تشخیص امراض که اساس‌تداوی به شمار میرود ، به صورت درست صورت بگیرد.

از وزیر صحیه میپرسم چگونه واز چه طریق میخواهند تادر بلندبردن‌سویه علمی دکتوران بپردازید .

وی پس از لحظه یی سکوت ، چنین میگوید :

ـ در شهر کابل یك تعداد شفاخانه های نسبتا مجهزی وجود دارد .

وزارت صحیه درنظر دارد تا این شفاخانه هارا ، به حیث مراکز تربیوی دکتوران در آورده و طبیبان ورزیده به‌رهنمایی دکتوران جوان بپردازند..

دکتوران که دوره معینه را ، تحت شرایط خاص به‌این شفاخانه ها سپری کنند و به‌صورت نظری و عملی کار کنند سند تحصیلی تازه یی را کمایی خواهند کرد ،که تخصص است .

همچنان دکتوران ولایات نیز ، طبق پروگرام مدت های معینی را ، درین شفاخانه ها سپری کرده واز مطالعات علمی بهره مند می‌شوند .

وزیر صحیه افزود :

ـ با این عمل ما دکتوران‌ورزیده یی را تربیه خواهیم کرد،تا در تشخیص امراض ،تداوی موثر و تامین صحت ،بتوانند مصدر خدمات خوبی شوند .

همچنان این مراکز تربیوی منحصر به دکتوران‌نیست ، بلکه موظفین لابراتوار ها ، نرس ها ، قابله ها وسایر پرسونل فنی نیز دوره های معینی‌را برای فراگرفتن اندوخته های تازه علمی طی خواهند کرد.

پوهاند نظر محمد سکندر وزیر صحیه ،از قدم دوم آن وزارت به سلسله تغییر بنیادی در امور صحی اینطور یاد آوری کرد :

ـطوریکه همه میدانیم دکتوران صرف به شهر های پر نفوس و کابل جمع گردیده اند ودهات دور دست حتی ،از داشتن نرس ، یا قابله یی هم محروم اند .

وزارت صحیه برای رفع این‌مشکل وبه منظور گسترش فعالیت های طبی ،در همه نقاط مملکت پروگرام تازه یی را، روی دست گرفته‌است.

به اساس این پروگرام مراکز صحی اساسی و فرعی که در ولایات وولسوالی ها وجود دارند وفعلا تقریبا به صورت راکد افتاده اند تجهیزگردیده وفعال ساخته می شوند .

بافعال شدن اساسی این مراکز وتجهیز بهتر آن ، همه مردم‌ولایات وحتی نقاط دور دست،از دوا و داکتر برخور دار می‌شوند .

مادرنظر داریم ، تا همه مراکز صحی اساسی و فرعی باهمه وسایل ممکنه طوری به فعالیت بازاندازیم تاوقایه صحت ساکنین مناطق مربوط را، طور لازم انجام داده وهمچنان‌به‌تداوی‌مریضان وانتقال آنها به شفا خانه های مربوط شهر ها بپردازند .

وزیر صحیه علاوه کرد :

ـ دیگر داکتر وطبیب صرف‌برای یك عده نخواهد بود، بلکه مطابق خواسته های رژیم کشور، همه ازآن برخور دار خواهند شد .

پوهاند سکندر در برابریك‌سوالم راجع به اهمیت‌طب‌وقایوی‌وپروگرام های وزارت صحیه درین ساحه اینطور معلومات داد:

ـ طب وقایوی از پدیده های تقریبا تازه علمی بشمار میرود ،که با طب معالجوی رابطه‌نزدیکی‌دارد.

متاسفانه هنوز دسته یی از هموطنان ما، به اهمیت طب‌وقایوی پی نبرده اند، ازهمین رو وزارت صحیه در تطبیق پروگرام های وقایوی گاهی به مشکلاتی مواجه می شود .

وزیر صحیه افزود :

ـ پروگرام واکسن بر ضد مرض توبر کلوز ،از اقدامات تازه‌وزارت صحیه‌می‌باشد ودر نظر است تابالای تمام مردم کابل وولایات، واکسن توبر کلوز تطبیق گردد .

مطابق این پروگرام پیش بینی شده که در حدود شصت فیصد مریضان توبر کلوز ،کم میگردند .

همچنان درساحه توسعه‌واکسن امراض چیچك ،ملاریا ، محرقه ، همای لکه دار، دیفتری و غیره نیز پلان های مدنظر می‌باشد.

وزیرصحیه بعد از مقدمه یی پیرامون دوا، در کشور،قدم‌اساسی سوم آن وزارت را، اینطور توضیح میدهد :

ـتصمیم وزارت صحیه در مورد کنترول ادویه ، به راستی تغییر

بقیه در صفحه ۵۷

نوشته سویل استاکس

تلخیص وترجمه: «رز»

سر گذشت دردنـ

«ایزا دورا» زیبایی افسانه یی‌داشت وبرابر به زیبایی خو دش بی پر وا ولذت طلب بود. ولی این‌نکته ها مانع تبارز استعداد شگفتی انگیز او در هنر رقص نمیتوانست‌شد.

«ایزا دورا » ر قص یو نا ن‌باستان رابه تماشا گران بورژ وای اروپا وامریکا شنا سا نید او درخواست «گابریل دی انو نز یو» را برای از دواج رد کرد .

«ایزادورا: همان کسیست که‌به«بر ناردشا» گفت:

-چون شما بزرگترین دما غ‌رادارید ومن زیبا ترین پیکر را، کودکی که‌ازما به‌وجود آید، از هر نظر کامل خواهد بود .

بر نارد شا جواب داد:

-ترس من این است که کودک‌ما زیبایی مرا ودماغ تـرا‌داشته باشد.

«ایزا دورا» با ایسی نیز شا عرپر آوازه روس ازدواج کردوسر انجام این شاعر جوان را بسوی‌خود کشی راند.

باخواندن سر گذ شت ا ین‌رقاصه امریکا یی نه تنها بایکی از چهره های تابناك هنری آشنا می‌شوید، بلکه اثر خوبی رادر زمینه «چهره سازی» ادبی خوا هیدشناخت . (متر جم)

درسایه رو شن اتاق خوا بم آواز خد متکارم را شنید م که گفت:

-یکی از دوستا ن شما مر ده است: درسر کها همه جا روی پوستر ها نو شته شده« مرگ غم انگیز ایزا دورا دنکن .»

خد متکار به دنبال این گفته اش پرده اتاق را کشیدونور خیره‌کننده روز رابه اتاق سر ازیر سا خت. نور برایم آزار دهنده بودهمانگو نه که‌خبر مرگ ایز ادورا سر گیچه ام‌ساخته بود.

جرات نمیکرد م تفصیلا ت مرگ او را در روز نامه هابخوانم، ولی مطمئن بودم که مرگ‌اومرگ راحتی ، در میان بستر نرم نبو ده است درین‌باره چنان اطمینا ن داشتم که اگر خد متکار م کلمه غم انگیز رابه کار نمیبرد باز هم این نکته را میدانستم .برای اینکه خودش یکبار گفته بود که‌از مرگ آرام خو شش نمیاید او میخوا ست که‌مرگش به نحوی از انحاءبرمرد م اثری عمیق‌گذارد .

آنشب رفته بودیم سینماهنگامی که‌ازآنجا بر آمدیم ،پیاده به‌سوی خانه به‌راه افتادیم. در ینحال اودر باره مرگ صحبت میکردو گفت :

-میدانی ، مرگ من باید یك اوج باشد. هما نطور ی که تماشا گران رقص من انتظار دارند مرگ من نباید چیزی عادی‌وخسته کننده به نظر آید .

در حالی که روز نامه چملك شدهٔ را به دست داشتم ذهنم د ر تاریکهای چار ماه گذ شته سیر کرد واثراتی که«ایزا دورا» بر من گذاشته بود، پیش چشمم مجسم شد.

روزی‌رابه خا طر آوردم که‌برای نخستین باروی را در خانه اش ملاقات کردم آنشب وقتی خا نه اش را ترك گفتم، احساس‌میکردم که او خرابه ها ی‌یك زن احمق است- خرابه هایی که‌هیچ زیبایی ندارد.

بعد، باز هم ایزا دورا را د ر هوتل«نگر یسکو» دیدم در آنجا در میان رنگهای زیبای اتاق نشسته بودودرنور سر خرنگ سپیده دم از گذشته های خودش قصه میگفت.

باردیگر ، هنگامی ایزادو رارا دیدم که روی زینه های خا ك آلود استیشن «نیس» انتظار ترینی را میکشید تابه پا ریس برود .

پیش ازآن سه بار دیگرکوشیدم اورابببینم ،ولی وی هر بارتصمیمش راتغییر میداد و من نمیتوا نستم ببینمش وحالا باشر مندگی میگو یم که‌درآخر ها حوصله ام از دستش سر میرفت.

من‌به اووعده کرده بود م که وقتی«نیس» راترك گو ید بر ای خداحافظی به استیشن خوا هم آمد آما او رفتنش‌رابرایم خبر ندادومن از ارسی اتاقم درهوتل که رو به روی استیشن واقع شده بود او را میدیدم که انتظار ترین را دارد تنها هنر مند جوانی که اوراه«ج» می

دنـــاك ((ایـــزادورا))

نامم برای خدا حافظی آ مـــد ه بود.

ایزادورا دریك کوپه گرا نبهـا سفر میکرد ، زیرا تکت تر ین اورا کس دیگری خریده بوداوآنقدر بی پول‌بودکه نمیتوانست به بار بـران استیشن انعام لازم را بد هد. بعد فهمیدم که درطو ل مسا فر تش‌تا پـاریس، جزچند تا مالته یی کـــه باخودش داشت ، دیگر چیـــزی نخورده بود.

پس ازآن تنهایك نا مه ازایزدورا دریافت کردم او درین نامه ا شـــ من‌خواسته بود که برای یکی ا ز بزرگترین روز نامه های پار یس مقاله‌یی درباره او بنو یسم، نـوشته بود«میدانید که من هنوز هم مـــی توانم بر قصم زیراشما درین آ خر هامرا در استد یو دید ه‌اید و لـی بسیاری ازمردم درینجا باورندا رند که‌من رقصیده میتوا نم.»

ازروی این نامه دریافتم که اوبا چه‌سقو ط مد هشی رو به‌رو شده است- آنهم از چه او جی .

روز گاری بود که میخوا ستم رفتار خودم را بـا«ایـزا دوار» بـه صورت عملی عیارکنم. یکـــر وز باچشمهای زیبایش خیره خیره مرا نگریست و گفت :

-شما چقدر مرد عملی‌هستید . چـرا شما اینقدر عـملی هستید ؟ چرا همه به جز ایزا دورای بیچا ره آدمهای عملی هستند ؟ باهر کسی که‌رو به رو میشوم، فکر میکند که زندگی تنها همین شنبه ، یکشنبه دوشنبه ،سه شنبه ،چار شـنبه ، پنجشنبه و جمعه است ؟بعد هـــم تشییع جنازه فرامیر سد ، زند گی برای مردم همین است و بس چرا؟ من هیچ نمیفهمم.

نخستین دیدارم را با«ایزا دورا» چون‌رویای دلپذ یری به یاد دار م:

یکشب گرم تابستا نی بو د ما در «نیس» زند گی میکرد یم. آ نشب باهمراهی «ج»به دیدن ایز ا دورا رفتیم.« ایز ادورا» ازما خوا ستـه بودکه‌سا عت‌پنج ونیم به دید نش برویم. ولی ماکه فا صله‌خانه اورا ازمرکز شهر غلط تخمین کرد ه - بودیم، ناو قت به آنجا رسید یـم یك ساعت ناو قت رسید یم‌با اینهم دیر رسیدن ما گران تمام‌نشد، زیرا یك‌ونیم ساعت دیگر صبر کرد یم‌تا میزبان به سرا غ مان آمد.

خدمتگار « ایزا دورا» مارا بـــه اتاقی که ار سیش به سوی بر نده یی‌باز میشد ر هنمایی کرد. نیـــم سا عت‌بعد خد متگار دیگری‌که‌یك پسر امریکا یی بود، به اتاق آمده وگفت:

- شما باید صبر کنید.اگر بروید «ایزا دورا» هر گز مارا نمیبخشد. او ازچهره های تازه خو شش می آید، وی حالا برای شنارفته است، هر لحظه ممکن است بر گردد.

ما به برنده رفتیم و نیم سا عت‌دیگر صبر کردیم تمام این مدت‌را درباره ایز ادورا سخن زدیم و من‌بـــه تصویر او که از ارسی نیمه بـاز دیده میشد، خبره شده بودم .

این تصویر د ختر زیبا یـــی‌را نشان میداد که‌د ر ساد گی‌به‌را هبه هامیماند. این دختر پیرا هن‌سپیدی باآستین های دراز پو شیده بو د. این‌پیرا هن سپید تا شصت‌پاهایش میرسید. دختر زیبا روی یك میز چوبی نشسته بود و چهره اشـــ سادگی پر شکوهی داشت .

خد متگار امریکایی که نگاه‌های مرا دنبال کرده بود گفت:

-«ایزادورا» دیگر به این تصویر شباهت ندارد .

پیش ازآنکه چیزی بگویم،توجهم راموتر کو چکی جلب کردکه‌بـــه

ایزادورا

سوی‌خانه میامد. مردی از مو تر پیاده شد وبعدتر فهمیدیم که‌برادر «ایزادورا» است او تو جه چندانی به‌مانکرد. تنها گفت :

-باز هم دو تا تازه وارد د یگـر بگرد وپیش خواهرم میچر خنـــد

نیم ساعت دیگر صبر کردیم و سرانجام موتر دیگری زیر برنده ایستاد و«ایز ادورا» همراه با یك زن‌امریکا یی ازآن پیاده شد .و من برای نخستین بار پر آواز ه‌تر ین رقاصه نسل را دیدم.

او در پیاده رو پایین‌ایستاده وما رابرای لحظه یی خیره خیرهٔنگریست نمیدانستم که ایز ادورارا چگو نه

بقیه در صفحه ۵۸

عبادی

ممثلی برای نقش های منفی

بالاخره باید کسی هم باشد تا نقش های منفی را بعهده گیرد

. . .

عبادی: میخواهم هنرم در یک ساحه محدود نماند

« نمی توانم قبول کنم که هنر بدون ارتباط باجامعه باشد هنری را که ربطی به اجتماع نداشته باشد هنرمندی بو جود می آورد که از اجتماع بریده‌باشد وجدا زندگی‌کند واین نا ممکن است ، ز یرا ا گر فرد در اجتماع زیست نکند پس اجتماع چگو نه به وجود آمد ه وا گر هنر که ر یشهٔ آن از اجتماع‌وروابطاجتماعی آب‌میخورد حاصلش برای اجتماع نباشد .

بیهوده است . من به اینکه هنرو هنر مند نمی تواند از آ دم ها جدا باشد ، از اجتماع جدا باشد و با و بازروابط اجتماعی تماسی ندا شته باشد سخت عقیده دارم. اگر دقیق شده باشید هنر تمثیل در طو ل ز مان دچار تحو لاتی شده‌وتغییراتی بخود دیده است این بعلت آ نست که جوامع همیشه در تغییر وتحو ل است . این مطلب هم ثابت میکندکه هنر و بخصو ص هنر تمثیل با اجتماع پیوند محکمی دارد » .

وقتی که او این حرف ها را میزد من متو جه حر کاتش بودم، او آدمیست گلوله باصورت گوشت آلود بروت های ضخیم و مو های خر مائی. خشن به نظر میر سد ولی نهایت صمیمی و ظریف است. اسم او را بار ها شنیده ایدمنتهی بشکل شکسته آن «ف عبادی» بسیار ممکن است بعد از شنیدن داستان دنباله داری او نفرت‌تانرا بر انگیخته باشد . نقش ها یی‌که بازی میکند غالبا منفی است . او نقش آدمهای بد را بازی میکندولی خودش خو بست او می خندد و میگوید :

«وقتی که نویسنده برای‌نکوهش بدیها واعمالی نا پسند قهر مان خلق میکند و توسط او پیام خود را باز میرسا ند حال باید ممثلی‌باشد تابا بازی کردن درین نقش آن پر سناژرا زنده سازد . این بازیگر هر که باشد مثل سایر ممثلان در زنده ساختن اثر اهمیت دارد :

او می خندد و اضافه میکند :

– شاید کسانیکه مرا ندیده اند و صرف آوازم را «البته آواز خشن مرا» هنگام تمثیل در یکی ازنقش های منفی میشنو ند تصو ر بنمایند که من اصلا آدم خشنی هستم ، شاید دلشان بحال فامیلم بسوزد که چگونه با آدمی مثل من میسازند اما بر عکس وقتی که پای تمثیل و هنر در میان نیست دو ستانم با علا قمندی فر او ان می خوا هند من با ایشان با شم‌و آنها را بخندانم میتوان‌گفت که در زندگی غیرهنری خود کمید ین هستم .

می پرسم :

– کمیدین گفتی استاد رفیق صادق بیادم آمد . در مورد او چه عقیده ای داری ؟

عبای به صورت جدی پاسخ میدهد :

– استاد رفیق صادق هنرمند شناخته شده و معروفی است که بخصو ص‌باز ی‌کمیدی اوطرفداران بیشماری دارد .

من از رهنمایی های او همیشه بر خورد ار بوده و هستم .

می پرسم :

– تا حال در چند نما یشنا مه حصه گرفته ای عبادی میخندد :

–یکی دو تا نیست که یاد آوری کنم به خصو ص با اینهمه‌گرفتاری توقع داری نقش هایی را که بازی کرده ام می شمردم و بحافظه می‌سپردم...؟ بهر حال غیر درام ها و داستا نهای متعدد رادیو رو ی سنوج تیاتر هم بازی کرده ام ، بسیار آرزو دارم ممثل بر کا ری باشم وهنرم محدود به رادیو نماند، از همین جهت در فلم اندرز ما در نقش کوچکی را بازی نمودم .

می پرسم :

– راجع به فلم چه نظر داری ؟

میگوید :

– من در فلم اندرز مادر نقش کوچکی داشتم یعنی نقش من آنقدر عمده نبود که بتوانم در باره‌تمثیل خود در فلم حرفی بزنم . اما من

ف. عبادی هنرمند محبو ب

معتقدم که هنر سینما روزی در کشور ما رونق خوبی خوا هدیافت و آرزوی من اینست که در فلم‌ها هم بازی کنم .

میگویم:

– حتما از فلمها هم‌نقش های منفی را بعهده میگیری ...

می خندد پاسخ میدهد :

– ممکن است‌همینطور باشد ...

میگو یم :

–از بازیگران نقش های منفی در فلمهای هندی چه کسا نی را می‌پسندی .

عبادی بعد از اندك تفکر میگوید:

– من اصلا با طرح ریزی‌سنار‌یوی اکثر فلمهای هندی موا فق نیستم ... در فلمهای هندی صحنه های زد وخورد ویا بعضی صحنه های کمیدی و یا رقص عمدا و بدون ارتباطبااصل داستان‌گنجانیده میشود ... نقش های منفی اکثرا شکل فر عی و تجارتی د ارد... در حالیکه باید اصلا صحنه اضا فی در فلم گنجا نیده نشود ... از بازیگران نقش های منفی مو فق

ترین چهره ها عبا رتند از گی،ان‌سنگ، پران وشتر وگن سینما

می پرسم :

چگونه فلمها را می پسندی :

ـ فلمهایی را که در عین‌سا دگی وغیر اغراق آمیز بودن جدی و پرکشش باشد و تماشاگر نتواند از پرده سینما چشم باز گیرد .

ـ آیا می خوا هی در دوبله فلم ها سهم بگیری ؟

اصلا آوازه دوبله کردن فلم از مدتها ست در همه جا شنیده می شود ولی نمیدانم کار اساس‌دوبلاژ فلمهای خار جی چه وقت شر وع خواهد شد ... من جدا مایلم در دوبله فلمهااز آوازم استفاده کنند. گر چه میدانم کار مشکلی‌است و شاید یکی دوفلم ویا بیشتر را نتوانیم درست دوبله کنیم ولی بشتکار وبعد تجر به ها خواهد توانست ما را درین امر مو فق بگر داند .

بناغلی عبادی نظرت در با ره داستا نهای رادیو چیست ... آیا شما در کارتان موفق هستید ... ؟

ـ باید بگویم که اگر موفق‌بودن را از روی استقبال مردم وتبصره های شان سنجش کنیم کار ما امید وار کننده است زیرا داستا نهای رادیو شونده زیاد دارد امااز نظر فنی و هنری نوا قص بیشماری در کارما به ملاحظه میر سد که عوامل زیادی در آن دخیل است ، از قبیل کمی وقت برای تمرین درام ها و داستانهای نر سیدن داستان از طرف نویسنده بوقت و زمان معین محدود بودن وقت استد یو بر ای ثبت، عدم آشنایی ممثلان تازه کار وغیره ، با اینهم استاد صادق و بناغلی رونق که تازه همکا ری را بارادیو آغاز کرده اند تلاش‌فراوانی برای بهتر شدن تمثیل بخرج می‌دهند .

ـ از کدام نقش هایت خو شت آمده ؟

ـ از نقش هایی‌که بازی کرده ام عمده ترین آن در داستان رابعه. مهره سفید ، آخرین فریب ویك تعداد داستا نهای بنا غلی روستا باختری است که متاسفانه دریـن اواخر بارادیو همکاری ندارند.

ـ چون همیشه نقش های منفی‌را بازی میکنی آیاکسی در برا بر ت اظهار انز جار نمی کند ...

ـخوشبختانه مردم مادرین‌سالها باهنر آشنائی خوبی بهم رسا نیده اند وازین لحاظ قدر هنر مند را میدانند... اکثرآبا خوشرو ئی ازمن استقبال میشود . باز اگر کسی‌بمن بخاطر کدام نقش که بازی کرده‌ام دشنام هم بد هم من آزرده نمی ـ شوم زیرا هر قدر آدم قو یتر بازی کند (یعنی نقش منفی را) به همان اندازه بیشتر تماشاگر یا شنو نده را تحت تاثیر می آورد واحساسات شان را مشتعل میگر داند .

ف عبادی در چوکی جابجا می ـ شود ، من متوجه او هستم، متو جه حرکاتش ، متوجه قیافه اش که‌گاهی جدی میشود و گا هی لبخندی بر لبش هویدا میگردد . او میگوید :

ـ من مخالف تقلید هستم ... یعنی هر هنر مند باید بکو شد شیوهٔ بخصوص داشته باشد ا ما ممثل بایدطوری بازی کند که یك نقش او بانقش او با نقش‌دیگر ش شباهت نداشته باشد یعنی ممثل باید کرکتر شخص اگر را تبا رز بدهد می پر سم :

به موسیقی علاقه داری ..؟

ـ سوال عجیبی میکنید ... آیا ممکن است کسی به مو سیقی‌علاقه نداشته باشد ...؟

من در مجالسی که با رفقا می ـ باشم آواز می خوانم و لی بموسیقی دسترس کافی ندارم ...

برای اینکه با او شوخی کرده باشم به هیکل فربه اش د قیق‌شدم یکی از همان سوالهای قرار دا دی مصاحبه هارا مطرح میکنم :

ـ عبادی جان از همی خور د نی ها چیره خوش داری .

می خندد ... خنده بلند وصدادار بعوض اینکه بسوالم جوابی‌بد هد خودش سوال میکند :

ـ چرا اینرا پرسیدی ؟

میگویم :

ـ هیچ همینطور ... مصا حبه است دیگر و من هم مصا حبه چی...

باخنده پاسخ میدهد :

ـهرچه پیش آید خوش آید ... مهم اینست که‌از هیچ خورد نی بدم نمی‌آید ...

ـ یعنی هر چه‌دم‌رویت بو د میخوری .

ـ بلی میخورم ...

خودرا در چوکی فرو کرده‌میگویم

ـ ماره تر ساندی‌ناجوان ...

هردو میخندیم و من فکر میکنم دیگر سوالی باقی نمانده... آ نگاه میگویم از خودت حرف بزن‌اززندگی فامیلی ، از مصرو فیت‌ها ...

حرفم را « قر مچك » کر ده میگوید :

بقیه در صفحه ۵۵

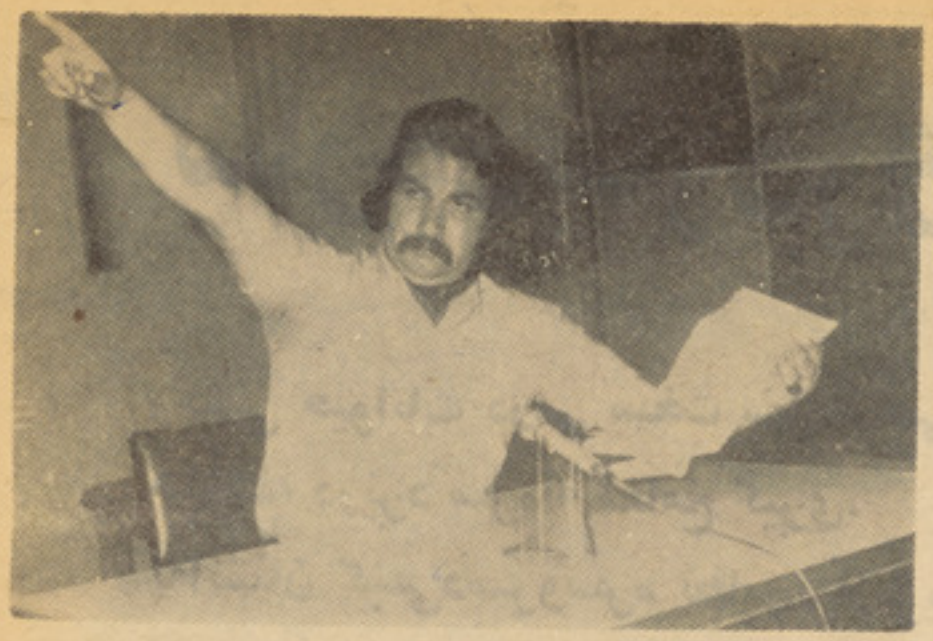

عبادی درحال اجرا ی نقشی ازپشت میکرو فون رادیو

عبادی (استاده) از طرف راست‌نفر سوم بین گرو هی‌از هنر مندان‌رادیو

ساړه دبشر دژوند دوام وسیله ده

وحشی حیوانات دژمی سخت ساړه زغمی او هیڅکله دریږد سره نه مخامخ کیږی. په انسان کښی دسړوسره تطابق ترازموینی لاندی نیول شوی دی ،غړه ختونکی او هغه کسان چه قطب ته نژدی ژوند کوی، ددغی ازموینی دپاره ښه مثالونه دی.

ټول خلك له سړ ی هوا څخه شکایت کوی ،مگر لږ شمیر دانسان په ژوند کښی دهغی په اهمیت پوهیدلی دی. ښایی دا خبره د تعجب و ړ وگرځی که ووایو چه ژوند پیژندنه دساړه مرهونه ده، ځکه په همد غه وسیله ده چه کیدای شی حیوا نی او نباتی انساج ذخیره او ترخیړنی لاندی ونیول شی. په ژوند یو وجوداتو کی سا ړه په حیا تی اعمالو باندی پخ کوونکی اغیز ه لری اوله همدغه امله ده چه دژړه په عملیاتو کښی له دغی طر یقی څخه کار اخیستل کیږ ی . په سختو جټکو کښی دناروغ دسړو لو په وسیلهٔ ده ته دژوندی پا تی کیدو و امکان وربښل کیږی ځکه چه په همدغه وسیله، ناروغ ترزیا تی مودی پوری خپل حیاتی اعمال سا تی اود جټکی نښی ورو ورو له منځه ځی.

دهغو حیواناتو دبدن په سړولو سره چه توده وینه لری ، کیدا ی شی چه ددوی دبدن دتو دو خی درجه دسا نتیگراد لسو در جو ته ورسوله شی او په دغسی یو حا لت کښی حیوان دسړی وینی دحیواناتو تر شرایط لاندی راځی او تریو ی محدودی مودی پوری بی له دی چه دکوم بهرنی محرك احساس و کړی پوره بیحر کتی په حالت کښی ژوندی پاتی کیږی او که یی بد ن بیرته تودشی ، حیوان دبیهو شی له حالت څخه راوزی او خپل عاد ی ژوندته بیرته راگر ځی بی له د ی چه کومه وړه روحی یا جسمی نا رامی ورته پیښه شوی وی.

نن ورځ دکنگلید لو په وسیله د انسان دبیهوشه کو لو په برخه کښی زیاتی خیړ نی کیږ ی .

دانسان کنگلول اود هغه سا تل دپو هانو هیله ده او ډاکتر ا ن په دی هڅه کښی دی چه خپل ناروغان مثلاً هغه څوك چه دونیو په سرطان اخته وی دکنگلولو په وسیله ژوندی وساتی اود هغی ورځی په انتظا ر کښی پاتی شی چه دوینو دسرطا ن ناروغی دپوره تداوی وړو ی او بیا عادی حالت ته دناروغ په راگرځولو سره دهغه نارو غی تر معا لجی لاندی ونیسی .

باید وویل شی چه دکنگلیدو په وسیله دا نسان یاحیوا ن ژوند ی ساتل هغه طریقه ده چه په هغی کښی موجود نه ژوندی وی اونه مړ .خو په دغسی یو حالت کښی ژوند په ډیر ورو ورو شر ایط کښی په کنگل شوی نسوجو کښی دوام پیداکوی. ژوندی موجودات دوه ډوله دسړ ی هواپه مقا بل کښی عکس العمل ښیی: یادهغی په مقابل کښی تسلیم شوی او دمحیط دتو دو خی تردرجی پوری خپلی دتو دو خی در جه ثبتوی او یا یی په مقابل کښی مقاومت کړی او دخپل بدن دتو دو خی در جه ثابته ساتی. خو څندی له لو مړی ډلی څخه دی او انسان او تی لرونکی حیوانات او الوتونکی په دوهمه ډله کښی راځی . ددغو دوو ډلو ترمنځ داسی حیوانات شته چه دبهر نی محیط دسړو په مقابل کی دمقاومت توان نلری اودبدن دتو دو خی درجه ثابته نشی ساتلای خو تر یو ی اندازی پوری ی مقاومت ورسر ه کولای شی. له دغی جملی څخه دقطبی هږ چه هبو ناسیون، ورته وایی. په دی معنی چه دبدن سو نگ کمیږ ی او د نیمه بیهو شی په وضع اخته کیږی. په ورو ستیو کلو کښی د هبر ناسیون یادبدن دتو دو خی درجی ښکته کولو مساله په انسا ن کښی هم دتوجه وړ گرځیدلی ده او لکه چه وویل شول له هغه څخه هدف دبد ن دتودوخی دمنظم کوو نکو وسا یلو ځنډول اود نیمه بیهو شی خو اته دانسان بیول دی.د ښکتی ډلی په حیواناتو کښی د سړو په وا سطه کیمیاوی بدلو نونه ځنډ یږ ی اوپه دی ډول دوی کولای شی چه منفی تودوخه وزغمی .د ښکتی ډ لی د حیواناتو په خلاف چه د سړ و سره دمخامخ کیدو په وخت کښی یی د ملولی فعالیت ډ یری لږ ی اندازی ته رسیږی ،په انسان کښی هرڅومره چه دبهرنی محیط دتو دو خی درجه کمه شی ،بدن خپل فعالیت زیا توی او زیاته تو دوخه تولید ږ ی .

کله چه انسان دسړو په مقا بل کښی پیښیږی ، دده بدن په دو ه ډوله له ځان څخه دفاع کو ی:«دزیاتی تودوخی تو لیده او تو دوخی دبیر ته ورکولو کهوالی .»تاسی به کله کله دی ته متو جه شوی یاست کله چه هوا سړه وی او تاسی دمجبو ریت له محی د هغی په وړاند ی درید لی یاست، ناڅاپه لږ زه درته پیدا شوی اود زیاتو سړو له امله غاښه و نه یو پربل نښملی .

ددغه ریږ دعلت دبدن ذعضلاتو انقبا ض دی چه میخا نیکی کارسرته نه رسوی او په دغه حال کښی دبدن ټول عړی په خاص نظم او جټک په یوه ثانیه کښی له پنځونه تر لسو ځلو پوری منقبض شو ی او په دی ډول خپله انرژی په تودو خه بدلوی ترڅو دبدن دتودو خی در جه پورته لاړه شی .

هر څومره چه سړی هواشدت زیات وی ،زیاتره غړ ی به دعمل دگرته راووزی ،مگر داچه دکو م علت به اساس دغه انقباض منځ ته راځی بیلی بیلی عقیدی شته .ځینی عقید ه لری چه عضلا تی انقباضه ونه دعصبی غوټو ترفرمان لاندی چه په ټو ل بدن کښی خپاره دی، سرته رسیږ ی او بالعکس ځینی نور په دی عقید ه وی چه دغه عمل د «هیپو تالاموس»

غړه ختونکی انسان کښی دسړوسره درتطابق در آزموینی دسرته رسولو دپاره مثالونه دی.

داوسنی عصر د جرا حی‌عملیا ت‌په انکشاف سره دانسان بدن هغه غری چه‌د سړو په مقابل کښی دنه‌مقاومت له عمله دوچ‌شوی وی بیرته عادی حالته راگرځو ل‌کیږ ی .

(دتکوسنه)

په‌فرمان چه ترما غزه لاندی پرو ت دی، سرته رسیږی .په‌هر حا ل هغه تودو خه چه‌په دغه‌وسیله پیداکیږ ی دتو دوخی سنجوونکی آلی په‌وسیله یاد مصرف شوی اکسیجر داندازی په‌تاکلو سره اندازه کیدای شـی . دوهمه طریقه ډیره ساده ده‌ځکه چه هرلیتر اکسیجن ٤ر٦ کالوری تودو خه‌تولیدوی اوکه‌د اکسیجن انداز ه دتنفس ما سك په وسیله و نیو له شی، دتودو خی میزان به لا س‌ته راشی نوځکه دریږد په‌و سیله بد ن زیاته تودوخه تولیدو ی اود خپلی تود وخی درجه ثابته ساتی .دریږ د اغیزه له‌دی ځایه پو هیدای شی چه پو هانو د (کووار) په‌وسیله په‌شپی کښی ریږدله منځه یوړل او په غه حالت کښی حیوان ونشو کو لای د خپل بدن دتو دو خی درجه چـه د سانتیگراد شلو در جوته رسید لی وه، خپلی معمو لی اندازی یعنی۳۷ درجی ته ورسو ی .

«کورار» یوه سمی ماده ده چه د عضلاتو دوچیدو سبب کیږ ی‌اوتن ورځ دجراحی عملیاتو د پار ه پـه بیهوشه کو لو کښی استعما لیږی سورپو ستانو دغه ماده‌د خپلو نیزو او غشو په ځوکو باندی موږل اوپه جگړه کښی یی استعمالول اوپه دی

په‌زره هواکښی دانسان مقاومت په‌سړو او بو کښی دپاتی کید وپه نسبت ډیر ځله زیادت ډ ی.

ډول که غشی په‌چا باندی لگید ماو هغه یی نه‌واژه ،دکورار دزهـره د اغیزی په‌وجه به‌دهغه تنفسی عضلات وچیدل په‌پور تنیو مطالیو ته پـه پاملرنی سره په دی‌پوهیدای‌شو چه ایږدتر کومی اندازی پور ی دانسان دپاره گټورد ی اود سړو سر ه په مقابله کښی ځومره لویه بـرخـه لری .

دسړو په مقابل کښی دانسا ن‌د بدن دوهم عکس العمل دتودو خی دبدلونو کمول دی. آیا هغه خو ك چه تریوی مودی پوری په‌سړ ه هوا کښی پاتی کیږی ، رگنك یی سپین نه‌اوړی ؟

درنگ ددغه سپینوا لی علـت د یوستکی دسطحی رگو نو آنقبا ض دی. په‌دی ډول دپو ستکی په‌رگونو کښی چه دبهرنی سړ ی هواسر ه په‌تماس کښی دی، دوینو جریا ن کمیږی اوله دغی لاری څخه لږ ه‌تو دوخه راوزی . مگر دغه حالت دایمی نه‌دی اور گونه ژر خلا صیږی او ر گو نوته دوینوزیاته‌اندازه رارسیږی چه پو ستکی توده کړی .

که‌هغه موده چه آنسان د سړ ی هواپه مقابل کښی ولاړ دی، زیا ته وی، دغه دوه حالتو نه‌به یوپه بـل پسی تکرار شی.

هغه وینه چه دپو ستکی درگونو دانقباض له امله‌دمحیطی ونیو لـه جریان څخه کمیږی ،دبدن ددا خلی غړو په تیره بیا دځیگر خواته ځـی اوپه دی ډول دبدن داخلی سو نگ زیاتیږی او زیاته تودوخه‌تو لیدیږی باید وویل شی چه‌د سړ ی‌هواسره دمبارزی دپاره دغه دوه عوا مـل کافی نه‌دی اویوبل عامل هم اړیکی ورسره لری چه‌هغه ته دمحیط سره تطابق یاعادت کول ویل کـیـږ ی. تاسی به ارو مرودی ټکی ته‌متو جه شوی یاست چه والگی نیو لدژ می په‌شروع یادمنی په‌پای کښی زیا ت وی ځکه چه بدن دسړو سره عادت نه‌وی نیولی اود هغو دشرایطو سره بی جوړه نه‌وی کړی . مگرله یو ی مودی وروسته یعنی دژمی په اولو وختو کښی سره ددی چه هوا سړه ده، انسان لږ ورځخه‌رنځ اخلی ځکه چه‌بدن دهغی له شرایطوسر ه‌تطابق کوی .

دایوه نه پیژندله شو ی مر حله ده چه باید ترزیا تی څیړ نی‌لاند ی ونیوله شی .پرو فیسر (هنـرو) ددغی مرحلی دعلت او میکا نیزم د موند لو دپاره یوشمیرسپین موږکان ترازموینی لاندی ونیـو. دمـوږك د تاکلو علت دا ؤچه‌دغه‌حیوا ن زیاته وړی. نه‌لری او سر پیره په د ی د انسان په‌شان دساړه محیط سر ه‌د خپل بدن دتودو خی ددرجی ډکمولو عادت نه‌لری .نوموړی دغه ازموینـه په‌یو زیات شمیر موږ کانوباندی د خو نسلونو په ترڅ کښی جـار ی ساړه محیط په شرایطوکښی تغذیه کیدل .جوړه کیدل او لنگو ن به‌یی کـا ؤ.

کله‌چه دلو مړی ځل دپار ه‌به‌یی حیوان سړی هواته پـر یښودل ، موږك به‌په ریږ دیدو پیل کاؤ اودغه ریږد به اوږدیده . مگر خوسا عته وروسته به‌له ریږد څخه پاتی کیده اوداسی ښکاریده چـه بـدن یـی د بهرنی محیط دشرایطو سر ه‌ځا ن تطبیق کړیدی. از موینه ښو لـه چه دریږد په‌مرحله کښی دتیروئید دمرغیړی اودپښتور گو دپـا سنـی برخی څخا زیاتید له او بیاکله چه

پاتی‌په ٥٧ مخ گی

از : علی اصغر بشیر

(قسمت ۸)

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

تقویم مسیحی:

تقویم مسیحی بر مبنای سال شمسی است و ماههای آن عبارتست از:

جنوری	۳۱روز
فبروری	۲۸ یا ۲۹ روز
مارچ	۳۱ روز
اپریل	۳۰روز
می	۳۱ روز
جون	۳۰ روز
جولای	۳۱ روز
اگست	۳۱ روز
سپتمبر	۳۰روز
اکتوبر	۳۱ روز
نومبر	۳۰ روز
دسمبر	۳۱ روز

(آنچه در فوق آمده است اسامی ماهها به انگلیسی است و لی سایر ملل مسیحی هر کدام بز بان خو د نامی به این ماهها داده اند مثلا فرانسو یها میگو یند: ژا نو یه، فوریه، مارس ، اوریل ،مه ،ژوین ژوئیه، اوت، سپتا مبر، اکتبر، نوامبر و دسا مبر).

سال ژولین:

رو میان قدیم سا لی دا شتند که مبدأ آن از تاریخ بنا ی شهرروم حساب میشد و ما هیای آن از این قرار بود :تشرین اول مطا بق اکتوبر، تشرین دوم مطا بق نو مبر، کانون اول مطابق دسمبر، کا نو ن دوم مطابق جنوری، شباط مطا بق فبر وری، آذر مطابق مارچ، نیسان مطابق اپریل، ایار مطابق می،حزیران مطابق جون، تموز مطابق جو لا ی ، آب مطابق اگست و ایلول مطا بق سپتمبر (این ماهها اکنون هم د ر بعضی ممالك واز آنجمله بر خی ممالك عربی که مسیحیان درآن زندگی میکنند معمول است).

ژول سزار قیصر روم در قرن اول قبل از میلاد، اصلاحی درین تقو یم بعمل آورد بدین معنی که از هر چهار سال سه سال را ۳۶۵روزه وسال چهارم را ۳۶۶روزه قراردادو یك روز کبیسه را برماه شباط (فبر وری) که ۲۸روزه بود افزود تا ۲۹ روزه شد ونام این تقویم را ژولین نهاد. درتقویم ژولین هر سال که بر عدد ٤ قا بل قسمت بود سال کبیسه محسوب میشد.

مسیحیان تا مد تهای مدیدی تقویم و تاریخ خاصی ندا شتند و همان تقویم ژولین رابکار میبردندتا اینکه راهبی بنام دینس خرد، تاریخی از مبدأ میلاد حضرت عیسی (ع) وضع کرد و روز میلاد را ۲۵ کانون او ل (دسمبر) سال ۷۵۳ از تاریخ بنای شهر روم تعیین کرد وسال ژولین را بامیلاد تطبیق نمود و نام آنرا سال ژولین میلادی نهاد. سال ژو لین که اساس سال میلادی بود، مبنا یش برطول سال شمسی اصطلا حی بود یعنی تصور میکر دند که سال شمسی ۳۶۵ روز و شش سا عت است د ر حالی که ستاره شنا سان سال شمسی نجومی را ۳۶۵ر۲٤۲۲ رو ز میدا نستند، بنا بر این سال ژو لین ۰ر۰۰۷۸ روز طو لانی تر از سا ل حقیقی بود و همین تفاوت جز ئی که در هر سال یازده دقیقه و چندثا نیه میشد اگر چه در ابتدا جلب تو جه نمیکرد ولی بعداً حساب کر دند که درهر ۱۳۰ سال یك شبا نه ر و ز میشود و در ۱۸۰۰ سال به چهار ده روز میر سد مثلا اگر ابتدا ی جنوری امسال یازده جدی با شد در ۱۸۰۰ سال بعد ابتدای جنوری ۲۵ جد ی خواهد بود.

سال گریگور ی:

برای اینکه نقص سال ژو لین برطرف شود، در سال ۱۵۸۲ پا پ گریگور ۱۳عده ای از منجما ن را دعوت کرد وبا مشورت آنان اصلاحاتی در تقویم ژو لین و ارد آورد. اصلا حات او از اینقرار بود:

۱ـ چون تا زمان پاپ مذکوریازده روز بین سال حقیقی شمسی وسال ژولین تفاوت پیدا شده بود امرکرد که روز ٤ اکتوبر سال ۱۵۸۲ راروز ۱۵اکتبر حساب کنند. این فتوا ی پاپ اعترا ضا تی را بو جود آورد ولی دستور پاپ اجرا شد.

۲ـ برای اینکه در آینده چنین تفاوتهای پیدا نشود، پاپ امر کرد در هر چهار صد سال سه سال را کبیسه نکنند ،یعنی درتقو یم ژولین تمام سا لهایی که بر عدد چهارقابل قسمت است، سال کبیسه محسو ب میشود اما د رتقویم کر یگو ری سالهایی که دا رای دو صفر درسمت راست خود می با شند و اعداد بعد از صفر بر چهار قابل قسمت نیست کبیسه نمیشود مثلا سال ۱۷۰۰ ، ۱۸۰۰ و سال ۱۹۰۰ کبیسه نمیشود اما سال ۱٦۰۰ و سال ۲۰۰۰ کبیسه است.

اگر چه با این تر تیب در هر چهار صد سال سه روز از سا لهای کبیسه کم شد و لی باز هم با این ترتیب یك اختلاف ۳٤ ثا نیه ای در هرسال باقی میما ند اما چون این اختلاف جزئی است و در مدت ۳٦۰۰ سال یك شبا نه روز اختلاف پیدا میشود، چندان به آن اهمیت قائل نمیتوان شد، بهر حال فعلا همین سال گریگو ری در بین مسیحیان معمول است .

تقویم انقلاب فرانسه:

بعدا از آنکه در انقلاب کبیر فرانسه، او زان و مقیا سهای قد یم لغو شد و سیستم متر یك روی کار آمد یك تقویم جدید هم به تصویب کنوا نسیون ر سید که بمو جب آن هفته به دهه تبدیل شده بو د یعنی بجای هفته ای هفت روز، دهه ای که ده روز بود معمول گردید، ضمنا سال به ۱۲ماه هرماه به ۳۰روز تقسیم شد و پنج یا شش روز بقیهٔ سال را بنام روز های تکمیلی برای جشنها اختصاص دادند سال این تقویم از ۲۲نوامبر ۱۷۹۲ شرو ع شد وابتدای سال فصل خزان بود. ماههای این تقویم از این ق رار بود:

ماههای پا ئیزی :ماه رنگورچید ن ماه ابر ها، ماه بر فریزه ها.

ماههای ز مستانی! ماه بر فها ، ماه با رانها، ماه باد ها.

ماههای بهار ماه جو انه زد ن، ماه گلها، ماه سبزه زار ها.

ماههای تا بستان: ماه درو، ما ه گرمی، ماه میوه ها.

اما این تقویم ر سال ۱۸۰٤ توسط ناپلیون لغو شد.

تقدیم دائمی

در حدود چهل سال قبل، عده ای از منجمان ارو پا با در نظر گر فتن این مطلب که ماههای عیسوی از ۲۸ روز تا ۳۱ روز تغییر میکند و ا ین وضع موا زنهٔ بو دجهٔ فا میلی را در هرماه بهم میزند.

بفکر ساختن یك تقویم دائمی افتادند و پیشنهاد هایی به مؤ سسات علمی جهان فر ستادند.

در میان این پیشنهاد ها، پیشنهاد دا نشمندی بنام دکتور بلو خما ن المانی از همه جالب تر بود او میگفت: یك تقویم دائمی با ید دارای شرایط دیل با شد:

۱ـ سا لهای معمولی شا مل ۳٦٥ روز با شد که عبا ر تخواهد بوداز ٥۲ هفته‌هفت رو زه با اسم هفته با ضا فه یك روز بدون داشتن اسم هفته که بین جون و جو لا یی اضا فه میشود.

۲ـ روز های کبیسه در تمام سالهای کبیسه دار به آخر سا ل اضافه شود بدون دا شتن اسم هفته.

۳ـ هر ماه در تمام سا لها یك روز معین از هفته بیفتد.

٤ـ اولین ماه‌هر فصل(جنوری ، اپریل، جولای و اکتوبر) ۳۱ روزه وماههای دیگر ۳۰ روزه با شد این پیشنهاد مورد تا یید و تر دید منجمان دیگر واقع شد و یك دانشمند سو یسی آنرا بد ینگو نه تکمیل کرد روز کبیسه در هر چهار سال بجای اینکه در آخر سا ل‌بیفتد در بین جون و جو لایی اضا فه شود وآن روز به‌بازیهای المپیك‌اختصاص داده شود بدون اینکه روز مذ کو ررا از جملهٔ ایام هفته بشما رند و چون هر سال ٥۲ هفته و هر فصل ۱۳ هفته میشود وبنا بر این سال٣٦٤ روز بیشتر نیست روز دیگر ی‌که ٣٦٥ روز را در سالهای بدون‌کبیسه تکمیل میکند در آخر هر سال واقع شود وآن روز بدون نام به بر رسی از کار های سال گذشته و پی ریزی کار های سال آینده اختصا ص داده شود بدین تر تیب اول هر فصل در یکروز معین از هفته می افتد و دیگر احتیاجی به تجدید تقویم درهر سال احساس نمیشود.

این تقویم که به تقویم دا ئمی دکتور بلو خمان یا تقویم طرح سویسی شهرت یا فت با اینکه هوا دار بسیار پیدا کرد و لی‌هرگز عملی نشد، هنوزهم معدودی‌طرفدار دارد و طر فدا ران آن میخوا هند تقویم خود را از سالی که ابتدا ی جنوری آن یکشنبه با شد آ غا ز کنند مثلا سال ۱۹۷۸ زیرا آغا ز سال تقویم جهانی در این روزمطابق تقویم گر یکوری میشود و تا آ خر فبروری با آن تقویم هم آ هنگی‌دارد اما بعداز ۲۸ فبروری تنها تقو یم دائمی خود را مورد اعتبار قرار مید هند که درآن ماه فبر وری ۳۰ روز خوا هد بود.

تقویم شمسی عادی:

تقویم شمسی عادی بر مبنا ی حرکت شمس در منطقة البروج یا بعبارت صحیح‌تر حر کت زمین بدور آفتاب ست، دوا زده برج که د ر شماره ٤۰ مجله به تفصیل در بارهٔ آنها بحث شد مدت هر کدام آنها در تقاویم سابق باین تر تیب بود که حمل و ثور و سر طان واسدوسنبله را هر کدام ۳۱ روز جوزا را ۳۲روز میزان و عقرب و دلو و حوت را هر کدام ۳۰ روز و قو س و جدی‌را هر کدام ۲۹ روز میگر فتندوکبیسه را در سالهای کبیسه بر جدی و گاهی بر قو س می افزو دند، اما در سالهای اخیر طبق یك قرار دادعلمی منجمان بمنظور آ سان شدن حسابها جوزا را۳۱ روزوقوس جدی ۳۰روز میگیرند و حوت را در سالهای بدون کبیسه ۲۹ روز و در سال های‌کبیسه ۳۰ روزه محسو ب میکنند. یعنی شش ماه اول سی ویك روزه، و شش ماه دوم در صور تیکه کبیسه باشد سی روزه وگرنه پنج ما ه آن سی روزه ویك ماه آ خر ۲۹روزه است.

تقویمی که فعلا در کشور ما رایج است همین نوع اخیر می باشد.

لطفا بقیه این بحث رادر شماره آینده بخوانید .

فرهنگ اصطلاحات نجومی

قسمت (۳)

آدینه:

جمعه، روز آخر هفته، روز میان‌پنجشنبه و شنبه حکیم سنا ئی گوید:

من سوی تو شنبه و تو نزد من چون‌سوی کودك شب آدینه ا ی.

آذار:

ماه اول بهار از ماههای‌سر یانی‌معروف به رومی ، مطابق به‌مارچ.

نا صر خسرو گو ید:

آنی که پد ید آمد د رباغ شریعت‌از عدل تو آذار واز احسان تو نیسان.

حکیم سنائی گو ید:

ای درت زیبی بر گان چون شا خ‌درآذر
وی دلت زبخشیدن چون باغ در آذار.

آذر:

نام دری ماه نهم از سال شمسی(قوس)

مسعود سعد گوید:

ای ماه ر سید ماه آذر بر خیز و بده می چو آذر

مختاری غزنوی گوید:

گرنیست آب نقش پذیر ند ه پس چراهر بامداد نقش کند یاد آذرش

آذر:

نام یکی از جشنهای آریا ییا ن‌قبل از اسلام که روز آن مطابق به۹ قوس بوده است و آنرا آذر خو ش‌وآذر گان و آذر روز نیز میگفتند.

مسعود سعد سلمان گوید:

ای خرد مند سرو تا بان ماه
روز آذر می چو آذر خواه.

آذرمه:

ماه‌نهم سال شمسی . ازر قی گوید:

دست آذر مه از کمان هوا تیر ها زد چو ناوك دلدو ز.

آراد :

روز ۲٥ هر ماه شمسی که آنر ا«ارد» نیز میگو یند، درکتب‌احکام و اختیا رات نجوم نو بر یدن و نو پو شیدن درین روز را خوب و مبارك گفته اند .

آریسنارك شا مسی:

ستاره شناس یو نانی در قر ن‌سوم قبل از میلاد که او لین کسی بود که **بحرکت انتقالی و حرکت و ضعی** زمین پی برد.

آز فنداك:

قوس قزح، رنگین کمان. و آ نراآز فنداك و آفنداك نیز نو شته اند:

آستر نو میا:

ازریشهٔ «آستران»یو نانی بمعنی‌ستاره و «نومس» یو نا نی بمعنی قانون، علم هیأت، شناختن موا ضع‌و حر کات سیا رات وثوابت. (استرو نومی).

آسترو ئید ها:

سیا رات کو چکی که در بین‌مدارمریخ و مشتری گر دش میکنند و تا کنون بیشتر از دو هزار عد د از آنها کشف شده‌است . باقیدارد

کاتیا پسکا لووابرنده جا یـز ه گلاب‌طلا در مهر گان فلم جهانی وا رنا صحنه ای از فلم «پایان یك سرود» از : ر ـ ی

قصه سینمای بلغاریا

یك ربع قرن تلاش پیگر و پیوسته بخاطر احیای هنر ملی

کشور کوچك اما زیبای بلغاریا که در چهار راه بالقان مو قعیت دارد سینمای درخشان و پرشکوهی را در سالهای اخیر به جهانیا ن نمایش داده است .

هنر شکو همند و مشعشعی که امروزه در همه فستیـوال هـا و سیمینار های هنر پرده، منـتقد ان در باره آن به گفتگو می نشینند و نام فلم سازان این کشور به کثرت و به احترا م در همه جا یاد مـی شود .

در سپتامبر ۱۹٤٤ یکجا یـا آزادی بلغاریا از چنگال فاشیز م دیبا چه هنر هفتم در این کشو ر نوشته شد .

و از آن روز به بعد تاکنون در یك ربع قرن ، تلاشس عظیمی بـه همکاری دولت و هنر مندان‌صورت گرفت تا سینما در بلغاریا نقشس ایجاد گرانه خود را در نو ساز ی کشور ایفا کند وبه عنوان‌هنراصیل ملی سازنده و مر دمـی خـود را در همه جا بگشاید .

• • •

هشتاد سال پیش همینکه در کافه گرانده در پاریس تجربـه برا دران لویز، وولد هنر نو ینی را بشارت داد در بلغاریا نیز در آخرین شبهـای سد ه‌نوزد هـم سپیده دم هنر پرده ، در افق هنر های نمایشی طلوع کردو بزو د ی گروه نلمبرداران بلغا ریا تشکیـل شد و آنها مردم را باین معجزه‌قرن آشنا ساختند .

نخستین تماشا خانه ها میـان خیمه ها و در کافه های نیمه‌تاریك گشایشس یافت و از همان آغـاز سینما ، بعنوان یك هنر همگانی و مردم پسند در بین جمعیت راه خود را باز کرد .

در (۱۹۰۳) و لادیمیر هتکو ف اولین بلغاریا ئی بود کـه دروازه های ستدیوی خود را گشود وحتی محصولات هنری او در همان سال به چند کشور خارجی از جملـه همسایگان صادر شد و به نمایشس در آمد بعد تر توجه فیلمسازان به سا ختن فیلمهای مستند اخبار ی جلب شد، جنگ‌به عنوان داغ ترین سوژه روز سبب‌گردید تا دربلغاریا فیلمهای بسیاری راجع به نبـرد بالقان ساخته شود و مردم هـر هفته از وضع جبهه آگاه شوند .

در زمستان (۱۹۱۵) نخستیـن فلم هنری بلغاریا تهیه گردید . نام فیلم چنین بود :

«بلغا ریائی مرد ظر یفیست»میشد آنرا یك اثر کمیك گفت و درسینما تیاتر (مدرن) که بمنظور خاصـب نمایشس فیلم در (۱۹۰۸) در صوفیه اعمار شده بود روی پرده آمد .

(واسیلی گندوف)مرد پیشاهنگ و مشعلدار سینمای بلغاریا در این فیلم نقشس قهرمان را ایفا میکردو هم او به عنوان کار گر دان فیلم شهرت دارد. تبصره های مطبوعات در آن روز ها هیجان انگیز بود .

اگر امروز نگاهی‌به ارشیف روز نامه ها بیاندازیم و این تبصره ها را مورد ارزیابی‌قرار بدهیم‌بوضاحت مشاهده میکنیم ، منتقدین آن وقت آینده درخشانی برای هنر هفتـم در این کشور پیشبینی کرده اند.

نخستین انفجار خمپاره ها در قاره اروپا شنیده شد و ابر های سیاه جنگ فضا را تیره و تـار ساخت .

بودجه کشور به یکبار گی در خدمت تسلیحات در آمد و سینما در آن سالها بر خلاف پیشبینـی مطبو عات ازنظر افتاد.

اما (واسیلی گندوف) ویارانشس از پا نیفتادند و بـحران آنـها را قویتر و مصمم تر گردانید . آنها هنر هفتم را باز هم چند گامی جلو تر بردند و در این راه فدا کاری های فراموشس ناشدنی کردند . از آنجا ئیکه دولت با سینما و فیلـم سازان همکاری نداشت گندوف و رفقایشس خود دست بکار شدند و با پول نا چیز شخصی کـا ر فلمبر داری را ادامه دادند وا سیلی عقیده داشت که نباید در راهی که آغاز کرده ایم توقف کنیم توقف برای ما در حکم مرگ است . آنها با فروختن اثاثیه منزل ، مـوبل و کتابها و حتی زیورات همسر شان کوره فیلمساز ی را تا پایان‌سال های دشوار جنگ بین المللی‌دوم شعله ور نگهداشتند .

اما این هنر در بلـغـا ر یـا تو لد دیگری داشت .

تو لد دوم داشت .

در سپتامبر ۱۹٤٤ چنانچـه در آغاز این مقال گفتیم دیبا چه‌سینما از نو نوشته شد .

دولت جدید پروژه های بزر گی در ساحه هنر و فرهنگ پابپا ی استوار ی اقتصاد روی دست‌گرفت موسسات عظیم بتدریج تـا سیسی گردید و شروع به احیای رشتـه های مختلف هنری نمود .

سینما ی بلغاریا بیشتـر بـه آثاری توجه نمود که مربوط بـه قهرمانی های مردم آن سر زمیـن و همچنین سهم گرفتن عمومی در تهداب گذاری جمهوری نوین بود . (عناوینی چون‌پائین آمدن پارتیزان ها از کوه ، استقبال دروارسـا اشتراك توده در نبرد قهرما نیها ی کار گـران درنـهضت ساختمانـی جمهوری‌جوان» درآثار سینمای‌آنروز

خیلی زیاد بچشم میخورد. سینمابه عنوان هنری متحد کننده وسازمان دهنده مورد توجه عمیق دولت‌قرار میگیرد.

سینما دراین کشور درعین حال تاریخ میسازد ...

تاریخی بازبان نور وسایه، گام بگام انکشاف یك مملکت نوخاسته.

اولین گروه دانش آموزان سینما بسوی وارسا، پراگ ماسکوولینن گراد برای تحصیل وکارعملی‌ا عزام میشوند. ودرسالهای که‌آنهامصروف آموختن هستند دولت برایشان ستدیو ها، لابراتوارها وتمام‌ابزار آلات کار را آماده میکند.

وقتی شاگردان دیر وز بعنو ان متخصصین وکادر فنی به کشور خود برمیگردند سه ستدیوی عظیم برآیشان آماده است.

ستدیوی فیلمهای کارتونی‌وداستانی ستدیوی فیلمهای مستند واخباری ستدیوی فیلمهای تربیوی وعلمی

در سال (۱۹۵۰) اولین محصول سینمائی بعد ازجنگ روی‌پرده می آید این فیلم‌عقاب‌نام‌دارد.درسالهای اول ستدیوی مرکزی سینمای‌صوفیه سال یك فلم هنری تو لیدمیکرد که در پانزده سال اول جمعاً ۲۲ فیلم ساخته شد اما دردهۀ دوم وازجمله در سال گذشته این ستدیو هرسال ۲۲ فلم داستانی وهنر ی یکصد حقیقت یك سال کار فعلی‌برابراست باکار پانزده ساله گذشته.

درربع قرن یعنی دربیست و پنجسال گذشته بلغا ریا یکصد و شصت فیلم داستانی وهنری یکصد وچهل چهار کار تو نی و خیمۀ گرفت بعدازاین تاریخ‌موفقیت جهانی شب بازی ، هزار و سیصد فلم کوتاه، مستندواخباری وعلمی تهیه کرده است.

درسالهای آخیر در پهلوی سا ختن فلمهای مستقل، بلغاریا یی ها پروژه فلمهای مشتر ك را نیز وسیعاً گسترش وانکشاف داده‌اند. سال گذشته فلمهای مشتر ك بامریکا، ایتالیا، اطریش والمان غرب دردست تهیه بود.

همچنین قسمت اعظم فیلمهای مشترك مسفلم (اتحادشور وی)" و دیفا فلم (آلمان‌دیمو کراتیك)ساخته میشود .

فیلمهای بلغاریائی درسالهای اخیر در فستیوال های‌جها نی فیلم موقعیت های زیادی بدست آورده است. اولین فلم بلغاریایی که در خارج کشور معروف شد درسال ۱۹۵۲ بود فیلم (اعلام‌خطر) از (زاهاری زاندوف) در فستیوال بین المللی (کارلوویواری) جایزه اول گرفت بعدازاین تاریخ‌موفقیت جهانی سینمای بلغاریا آغاز شد (گردنه) در ماسکو (کاخهابر ریگها) در سا- نفرانسسکو (دزد شفتالو)درو ینس (شاخ‌بز) در کان هر کدام‌عالیتر ین جوایز را در فستیوال های‌بین‌المللی بالا ربودند تازه ترین فیلم بلغاریائی بنام «آخرین کلمه» چهارماه پیش در مهرگان بین‌المللی فلم وار نا جایزه بزرگ گرفت.

صحنه ای از فلم «شاخ بز»

صحنه ای از فلم «هشتمین»

مقالۀ این هفته راکه اختصاص‌به سینمای بلغاریا دارد بامعرفی یکی ازبهترین هنرپیشگان سینمای آنکشور پایان میدهیم.

آشنایی‌با کاتیا پسکا لو وا :

کاتیا پاسکالووا از آوان طفولیت آرزوی هنرپیشگی‌رابدل‌میپرورانید.

در ۱۹۶۲ او درامتحان ورودی اکادمی دراماتیك صوفیه اشتراك کرد.

هیأت داوران همه اظها ر عقیده کردند که این دختر هجده ساله‌زیبا دارای استعداد غنی نقش آفرینی میباشد.

کاتیا هنوز هنرآموز هنرهای نمایشی بود که نخستین نقش را در سینما به‌اوسپردندنخستین‌گروه فیلمهای که کاتیا درآنهاروی پرده ظاهر شد وتاثیری خوبی برتماشا گران داشت عبارت ازکمان رستم. ساتیریك. وکژدم بود.

اما فیلم (پایان یك سرود) که از روی حکایت (نیکلای هیتف) شده است. او را بعنوان یك نقش افرین توا نا در سینمای بلغاریا تثبیت کرد .

کار گردان بزرگ بلغاریا (میتودی اندو نوف) که در زمان تحصیل سمت استادی کاتیا را داشت اورا برای بازی در فیلم بزرگ (شاخ بز) دعوت کرد کاتیا در این فیلم که بعد ها جایزه بزرگ فستیوال کان‌را کمایی کرد نقش استثنایی ماریا را که شش قرن پیش میزیست خیلی عا لی بازی کرد. ومخصو صاً از لحا ظ حرکات و نر مش در اجرای نقش خود توام با بیرون دادن تمام حالات روحی کرکتری که باید در پرده زنده میشد مهارت های شگرفی نشان داد تیر ماه سال گذشته در مهر گان فلم بین المللی وارنا کاتیا پسکا لوا به خاطر اجرای نقش (کریسنیتا) در فلیم ایوان کو ندریف جایزه خاص (گلاب طلا) را کمایی‌کرد. کارگردان این فیلم نیکلای کورا بوف نام دارد . کاتیاپسکا لو واهمچنین‌درفلم های (او دیسۀ سفید وکا میا بی بزرگ) شهرت زیاد بدست آورد.

او در عین حال یکی ازبهترین هنر پیشگان تیاتر شمرده میشود.

(پایان)

روزنه ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لیلا ـ تنظیم‌از : دیدبان

چند دقیقه یی از ساعتی که دعوت شده ام گذشته است ومن هنوزجلو آیینه ایستاده‌ام وخودم‌راولباسی را که پوشیده ام از نظر میگذرانم . بنظرم نمی آید که‌خودم ویا لباسم عیبی داشته باشد . تنها چیزیکه هست ،آرایش من است ،آرایش بسیار ساده وتا حدی که زیبایی طبیعی ام را تحت تاثیر قرار ندهد واز من چیزی دیگری نسازد .

یکبار سیما وارد اطاق میشود ومیپرسد :

ـلیلا !

همانطور که جلو آیینه ایستاده‌ام می پرسم :

ـچه میگویی ؟

ـچیزی نی . فقط ... فقط بالبخند بطرفش‌بر میگردم !

ـفقط چی ؟حرف بزن سیما!

سیما سرش را پائین می اندازد وبریده بریده میگوید:

ـمیخواهم بپرسم: شب چه ساعتی بر میگردید ؟

ـشب؟!

بعد یادم میاید که من دو سه بار سیما را تنها گذاشته ام ورفته‌ام.

آنوقت میگویم:

ـسعی میکنم شب زود بر گردم. اگر من نباشم عمه که هست.

با زمزمه میگوید:

ـعمه !... اما دلم میخواهد تو همیشه در خانه باشی.

تلاش میکنم ناراحتی خودم را با خنده‌یی بپوشانم، آهسته میگویم:

ـمن هم دلم میخواهد ،اما گاهی میشود که ناچار میشوم از خانه بیرون بروم فهمیدی!

سیما سرش را پائین می اندازد و میگوید:

ـفهمیدم.

ـ آفرین دختر خوب.

سیما دیگر حرفی نمیزند و وقتی میخواهد از اتاق‌بیرون برود، عمه‌وارد میشودوبابی تفاوتی‌میگوید:

ـاگر رفتنی هستی عجله کن !

جوابش را نمیدهم ودستکولم را برمیدارم وبطرف در میروم، میروم که‌در دعوت جواد، این ناانسانی که زندگیم را به تباهی وبد نامی کشانده است شرکت کنم.

از غروب آفتاب مدتی گذشته است و تاریکی شهر را در آغوش کشیده است . تاکسی با سرعت معمولی از خیابانهای پر جمعیت می گذراند ووارد سرك های خلوت شهر میشود ، یکباره جنب‌وجوش و حرکت جای خودرا به سکوت و آرامش‌میدهد . درست ساعت هشت و سی دقیقه بعد از ظهر است که تاکسی جلو خانهٔ جواد می ایستد . من یکساعت دیرتر از ساعتی که جواد دعوت کرده است بخانهٔ اومیرسم. یکساعت وقت زیادی است اما من ، عمدا چنین کرده‌ام ، خواسته ام دیر تر بیایم ودیگران را درانتظار بگذارم ، کسانی را که میدانم کی هستندوچه نوع انسانهایی اند . تاکسی غرغر ملایمی میکند و من نوتی را که به راننده داده ام، بقیه اش را نمی‌گیرم و زنگ خانهٔ جواد را بصدا درمی آورم . مثل اینکه یکنفر پشت درحویلی در انتظار آمدن من است. هنوز طنین صدای زنگ در گوشم است که در بزرگ حویلی باز میشود و مردی باتواضع و خشوع میگوید :

ـبفرمائید !

وارد حویلی بزرگ و مستطیل شکل خانهٔ جواد میشوم که سبزه خوشرنگی چون مخمل فرشی روی آن گسترده و گلهای رنگ برنگی با ترتیب خاص آن را زینت داده است . نور ملایمی از پشت پنجره ها بحویلی تابیده است و سایه روشن زیبایی رسم کرده است . هنوز بیش ازچند قدم در حویلی برنداشته ام که یکی از درهای ساختمان باز میشود و جواد باعجله از آن بیرون می‌آید . خندهٔ در صورتش می شکفد و با صدای‌بلند میگوید :

ـ وقتی صدای زنگ را شنیدم گفتم حتما شما باید باشید .

آنوقت باعجله خودش را بمن میرساند و میگوید :

ـسلام ! ترسیدم‌دعوت مرانادیده بگیرید ونیائید!بابی تفاوتی‌میگویم:

ـ می بینید که آمدم .

خنده یی میکند :

ـ بلی ، واز این جهت خیلی خوشحالم .

بعد بازویم رامیگیرد و بطرف ساختمان راهنمایی ام میکند .

وقتی وارد سالون میشوم ، مدعوین زمزمه‌ای می کنند ومحسن خان خودش را بمن میرساند و گله آمیز میگوید :

ـدیرآمدی‌لیلا ! دیر ...

میگویم :

ـ میدانم ، اما چاره چیست ، تاآدم تاکسی بیابد و خودش را بجایی برساند،مسلما دیر میشود.

محسن خان در حالیکه مرابطرف وسط سالون‌میکشد، با ناباوری میپرسد :

ـ تو باتاکسی آمدی ؟

ـ بلی ، باتاکسی .

ناگهان محسن خان که صورتش سرخ شده است وسرشار وسرحال

بقیه در صفحه ۵۹

خوانندگان عزیزژوندون قضاوت میکنند

لیلای عزیز !

وقتی آخرین یاد داشت‌های ترا در مجلهٔ ژوندون خواندم واقعاً متاثر شدم . برای اینکه تو آلان‌در شفاخانه بسر می بری ودرد بزرگ روحی و جسمی ترا آزار میدهد. ولی فراموش نکن که غم و رنج چیزی نیست‌که‌در‌این‌دنیای‌بزرگ‌کسی‌از گزندآن مصئون مانده باشد. چرا که هرکس دردی دارد و آنرا به اندازهٔ توان وقدرتش متحمل‌میشود. حالا میدانم که این بد بختی‌آنقدر ترابیچاره ساخته است که‌ازشدت آن بیمار شده ای و مریضی سل‌ترا در بستر انداخته است .

لیلای خوب و عزیز !

من داستان غم انگیز زندگی ترا از همان نخستین روز ها ییکه در مجله وژوندون بچاپ رسیده ، تعقیب کرده‌ام . بدون تعارف باید بگویم که تو بی گناه هستی ، چراکه تو فریب آدمهای را خوردی که ظاهرا به رخشان نقاب انسانیت کشیده بودند ولی در حقیقت گرگ های ددمنشی بودند که ترا به این روز انداختند . این بی انصاف ها نمی دانستند که فقط برای یك‌لحظه هوس زندگی انسانی را تباه می‌کنند .

همین دو سه سطر کوتاهی که برای تو نوشتم یقین داشته باش که همه اش از صفای نیت است . تکرار میکنم که تو بی گناه هستی ودر میانه مجرمین واقعی‌کسان‌دیگر هستند .

سعی کن خودت‌را قانع بسازی تاازین عذاب روحی هرچه زود تر رهایی حاصل کنی وازین مرض که‌دامنگیر تو شده با صحت شفاخانه را ترك بگویی و زندگی نوینی را دوباره آغاز کنی . تو هنوز خیلی جوان هستی و آیندهٔ تو روشن‌است‌اگر بتوانی ازین حالت نجات یابی حتماً زندگی بر روی تو لبخندخواهدزد .

محمد کبیر شرر

و حال فریده انوری

او میگوید:

● اگر شعر فقط نجوای شاعر با همنسل خودش باشد پس شاهنامه فردوسی شعر نیست

● شعر خوانی که بتواند؛ شنونده‌اش را جذب کند و به هیجان آورد؛ یک هنرمند است و این درست کاریست که یک بازیگر تیاتر می کند.

او معتقد است که دکلمه تا حدودی به هنرهای دراماتیک نزدیک است

فریده میگوید : دکلمه تا حدودی به‌هنر دراماتیک نزدیک است.

پروجدوحال درسخانه های قونیه ورمزپیروزی اوودرخشش اودرهمین است، درهمین است که باشعرشاعر سخنگوی آنرامی آورد وبا شنونده آشنا می‌کند وآنگاه کلمات رابه هیجان می آورد، به رقص وپایکوبی می‌آورد وآنقدر درامر باز سازی شعر ها وترانه ها چیرگی دارد که آدم می‌تواند بگویداو شاعر دوم همان شعر میشود، شاعر دوم همه ، شعرهایی راکه زمزمه می کند ۰

صدای اولبریز ازلطافت گرمی است که برپیکرهٔ شعر حریر نازکی رامی پوشد و بی شائبه موسیقی صدایش تن شعر راگرم می‌کند، حرارت میدهد وشنونده‌اش احساس می‌کند که رخوت دور اماآشنایی اورا بخود می خواند واودر امر آفرینش این رخوت وخلسهٔ دیرپا، مهارت دلپذیرانه یی دارد و چیرگی جاودانه ۰۰

پشت‌پرده های‌زرد خانه‌اش انتظار شس رامیکشم ، تاباواوگفتگو کنم واو با صدای شورانگیزش ازشعر بگوید، از دیکلمه سخن زند واززندگیش حرفی برزبان راند ۰

خلوت است وسکوت و گاهگامی این سکوت تنبل راکودك خوردسالی بهم میزند، کودك خودش ۰۰

روی کوچ بالامیشود، مجسمهٔ ونوس را لای انگشت های گوشت آلود تا توانش می‌گیرد، به دستهای بریدهٔ ونوس خیره‌میشود وآنوقت دلش میزندوپیکره رابرزمین میگوید۰

ازکناره میزقاب عکسی رابر میدارد ، درون قاب تصویر یکزن است، زنی باگیسو های ریخته برشانه هایش وباچشم هایی‌که آمیزه‌یی ازصمیمیت وغم‌ورآنها را انباشته‌اند به تصویر خیره میشوم، می بینم خوداوست تصویرسیمای خوداوست ویادم می آید که بارها، اززبان خودش این شعر راشنیده ام:

تصویرها درآیینه ها نعره می کشند

هنوزدرهمین رویای ناپایدارم که فریادی گرم ولطیف درخانه میریزد :

– مسیح، مسیح کجاستی ؟

این فریاد اوست ، فریاد خودش، ومن می بینم که حتی فریادش لحن یك ترانه را دارد، ترانه یی لطیف وخیال انگیز ۰۰

بدنبال آن فریاد، خودش رامی بینم که شتاب آلوده دروازه رابازمی کند وبسرش رادربغل می گیرد ۰

لبخند شادمانه یی روی لبهایش میزشیند وباصمیمیت میگوید :

– فکرمیکردم اینجانیست ، خیلی پریشان شدم ۰

می خندم ومی پرسم :

– مثلیکه خیلی دوستش دارید ؟

گرم وباحرارت پاسخ میدهد ۰

– بیش ازتصورتان میخواهمش، او درهمه لحظه های دردناك وحز ن انگیز زندگیم ، برایم شادی میدهد. وقتی غصه‌یی روی دلم جوانه میزند، بسوی اومی آیم، اورا میجویم وآیه‌های محبت اورامیخوانم چون اوترجیع‌بند زندگی من است ۰ ترجیع بندی که هرقدر تکرارش میکنم ، خسته ام نمی سازد ۰

فریده خاموش میشود ومن درآن لحظهٔ سکوت، به سیمای اومی نگرم‌که محوتماشای فرزند خود است وبه سوی مسیح می بینم که شادمانه وبیخیال می خزد، وآنگاه باخود میگویم لالایی که چنین مادری برای بچه‌اش می خواندچقدرشورانگیز است وخیال‌پرور۰۰

فصل گفتگو آغاز میشود ، پرسش ازشعر ازدیکلمه اززندگیش وچیز های دیگر ۰۰

ازاومی پرسم :

– این روزها هرکسی دربارهٔ شعر حرف هایی میزند وقصه هایی برای شعر دارد ، شماچه میگویید ؟

لختی درنگ می‌کند، چشمهایش را که آرامش غم آلودی درآنها خفته اند بسوی من می دوزد ومیگوید :

– راستی‌هم، این‌روزها، همان مقولهٔ یکی ازشاعران معاصر عرب، زیاد تکرار میشود که شعرنجوای‌انسان باانسان است، یانجوای شاعربا‌همنسل خودش ولی من این باور را جانبداری نمیکنم ۰ چراکه شعر همیشه نمیتواند نجوای باشد، اگرگاهی نجوی باشد ولی زمانی پرخاش است ، فریاد است و زمانی هم نعرهٔ اعتراض وعصیان وناباوری :

اگر شعر رانجوی بدانیم، یك نجوای لطیف ورویائی پس شاهنامهٔ فردوسی شعر نیست، چون درآنجا فریاد اعتراض یك ملت است‌وصدای آدمهایی‌که پشت سر فرهنگ شان ایستاده اند ومعارف شان ازآن گذشته چرارسالت شعر آنقدر کوچك باشد که شاعر فقط برای همنسل خویش اختصاصش داده باشد وماکه حالا شعر سعدی ومولینا ونظامی وحافظ وسعدی رامیخوانیم ودوست

معرفی شویم :

۲۶ ساله است ، سال ۱۳۴۴ از لیسه زرغونه فارغ شده است وپس ازآن به‌آموزش زبان دری درپوهنځی ادبیات آغاز کرده‌است، ماسال ۴۷ روی اتفاقی باضلاع متحده رفته است وازآنجا لیسانس درژورنالیزم وسند تهیهٔ مواد برای رادیو وتلویزیون آورده است ۰

سال ۱۳۵۰ بحیث عضو اداره هنر وادبیات رادیومقرر شده است وپس ازآن پست مدیریت ارتباط عامهٔ رادیو رابه عهده داشته است واکنون معاون اداره هنروادبیات رادیو است ۰

فریده: دکلمه شعر یك فن ساده نیست.

هرکسی که رادیو مارامی شنود باصدای اوآشناست، باصدایی‌که آدم‌رادررخوتی خیال انگیز وبی پروایی فرو میبرد وبا جذبه صدایی که مخصوص خوداوست وساز جان شنونده‌اش رابصدا درمی آورد ۰

صدای گرم، تندرو وتوفانی او، زمانی مثل یك رودخانه خشماگین وخروشنده است وزمانی همانند یك تبسم صبحگاه بهاری رویاانگیز ولطیف ۰

وقتی شعر سعدی وحافظ رازمزمه میکند، آدم خودش رادر (رکناباد، وسجلی) می یابد سرمست ازشراب (خلر) وهنگامی‌که موسیقی غزل مولینارا بصدا می آورد، آدم خودش رادر شارستان بلخ می بیند وزیرگنبد های

سخن میگوید

داریم کجانسل زمان آنهاییم ومعاصروهمزانو وهم‌کوچهٔ آنها ؟

شعرترنمی است که ازفصل زمانه ها و سده ها میگذرد وجاودانگیش در همین است.

اگر شعر رادر حصار یك بجوی ولالایی خواب آور، اسیر بدانیم وظیفه حقیـر ی برایش داده‌ایم ، وظیفه یی که بایسته آن نیست این‌تعبیر بمثابهٔ آنست کـه از شعر تحرك را بکشیم شور و جذبه را بکشیـم تفسیر وشناخت ونمایش انسان را بکشیم و شعررا یك تصویر یك‌بعدی بسازیم ویك آهنگ هیپنوتیك ودر آنصورت شعر حـتی «مرواریدی از دریای عقل» هم نیست.

فریده انوری میخوا هد باز هم‌بحرفهایش ادامه دهدکه‌من سخن را به‌جای دیگـری میکشانم ومی پرسم :

ـ درنظرشما، شعر خوانی یك فن سـاده است ویایك هنرمشکل ؟

اوکه انگار، در انتظار چنین پـرسشـی است عجولانه پاسخ میدهد :

دیکلمهٔ شعر، یك فن ساده نیست، بلکه یك هنر است . واگر نتوان آنرا در شمار هنرهای زیبا آورد، امادرهرحال نوعی آرت است .

دردیکلمهٔ شعر بازسازی است، این باز سازی ابتکار میخواهد ، استعدادمیخوا هد تخیل برومند میخواهد ، دلیری میخواهد و یك صدای خوب میخواهد ، آنگونه که صدای خوب ، لازمهٔ ترانه خوانی وآواز خوانی‌است.

شعر خوانی که بتواند، شنونده اش را بکشاند، جذبش کند وبه هیجانش آورد ، اویك هنرمند است واین درست کاریسـت که بازیگر تیاتر می کند .

بازیگر تیاتر اگرچه نوشته یك نمایشنامه نویس رابازگو میکند ولی هنرمند است ، برای اینکه اومیتواند که درعملیهٔ باز سازی بربینندهٔ تاثیر گذارد ، اورابخنداند ، اورا بگریه وادارد، اندوهگینش سازد، شادش‌کند وحالت های دیگری ازهمین شمار .

حالایك دیکلاماتور، اگر شعر از خـودش نیست ولی درست، درحالت یك بازیگـر تیاتر قراردارد، احساس از اوست ووظیفـهٔ ابلاغ بگردن‌اوست. اوباابزاردست داشته‌اش به تصویر هاجان میدهد اوپلی میسازد که شاعر وشنونده باهم آشنا شوند ورو بروی یکدیگر بایستند . حالا اگر اودراین امـر استعداد نداشته باشد نمیتواند که تصویر شعر شاعر را نشان دهد، باتمام خط هایش رنگ هایش واصالتش، واگر در شناخـت شعر شاعر وعملیهٔ انتقال سهل انگاری‌کند مصیبتی دیگری را می سازد، وآن مصیبت آنست‌که خودش رابرشعر شاعرتحمیل میکند وآنگاه شعری که او میخواند ازشاعرنیست بلکه ازخود اوست .

در حرف های فریده تبلور یك احساس است، اوصریح وبی پرده سخن میزند، ودر حرفهای شعر گونه اش دانشی نهفته ا ست که عقیده وآیین هنری اورا می سازد.

ازاومی پرسم :

ـ بعقیدهٔ شما، دانش ادبی در دیکلمـهٔ شعریا درامر بازسازی نقشی ندارد ؟

اوفکر می‌کند، حرف هایش رابگونه‌دیگری تعبیر کرده ام ازاینرو سراسیمه میشود و باهراس ناشناخته یی پاسخ میدهد .

ـ چراتاثیر دارد وبسیار هم تاثیر دارد. کسی که وزن شعر رانمی فهمد. اندکـی

فریده : شعر ترنمی است که از فصل‌زمانه هاو سده‌ها می گذرد

دیکلا ماتور باید خودش را با دانش‌ادبیات آشنا سازد

عروض نمی فهمد، بازبان وادبیات آشنایـی صمیمانه ندارد، نمیتواند که شعر شاعررا درست بخواند ، در اینصورت او به بیراهه رفته است .

وشعرخوانی اوبی ارزش است وبی تاثیر شمامیدانید که یك شعر خوان بد، به‌سهولت میتواند که یك شعر خوب راخراب سـازد ونابودش کند درحالیکه یك شعی خوان‌خوب نمیتواند، یك شعر بدرا، درعملیهٔ باز سازی شعر خوب بسازد، شعری باتاثیر وپرهیجان بسازد .

پس دیکلاماتور باید، خودش را بادانش ادبیات آشنا سازد وخوب هم آشنا سازد. هنگامی که اوبادانش ادبیات آشنا گشت ، میتواند که شعر هارارده بندی کند ، شعر غنایی، شعر حماسی، شعر تمثیلی، شعـر حکمی ...

آنگاه هرشعر رابگونهٔ جداگانه یی‌میخواند ولحن جداگانه یی بصدایش میدهد، در غیر آن اوموفق نیست .

سوال میکنم :

درنظرشما دیکلمهٔ شعرنو از شعرکلاسیك سهل تراست ؟

فریده که گویا، ازچنین پرسش خوشش نیامده است ، پس از سکـوتی سنگیـن می گوید :

ـ نمیتوان گفت که دیکلمهٔ شعرنو ازدکلمه شعر کلاسیك سهل تراست ولی میتوان‌گفت که آدم درخواندن شعرنو همانند شاعر نـو پرداز در فضای گسترده تـری قرار دارد فضایی که ملموس تراست وآشنا تـی، از اینرو دراین فضای آشنا شعر خوان بـرای توقف ها ، فشارها ، آهنگها و مو سیقی کلمات دست وپای بازتری دارد وایـن در صورتی‌است که اوباتصویر های شعر نـو آشناباشد ، باریخت وبافت وسرشت شعر نوصمیمانه برخورد کند وهریك‌ازمیلودی‌های کلمات رابشناسد درغیر آن بازهم همـان دشواری‌است وهمان بی راهه رفتن.

از اوکه حالا قلمرو صـدایش پهناوری ستی‌گی دارد، می پرسم :

ـ وقتی صدایت راازرادیومی شنـوی ، چه احساسی برایت دست میدهد ؟

غمگینانه پاسخ میدهد :

احساس های گونه گون گاهی اندوهگین میشوم ، گاهی بدم می‌آید، زمانی لذت‌میبرم ووقتی هم غیرقابل تحمل میشود این‌احساس های نامتجانس اندکی مرارهنمونی میکنند ، پس ازآن شکاك ترمیشوم، سخت‌گیرترمیشوم وبرخود نهیب میزنم که باید احتیاط بیشتری بکنم ، ولی‌درهر حال آنچه‌که ارزش بیشتر دارد، احساس شنوندهٔ صدای من اسـت وقضاوت او... اوست که میداند من چقـدر خوب میخوانم وچقدر بدومشمز کننده وملاك او، ملاك صادقانه ترودرست تری است .

میگویم :

ـ شماکه بیشتر بنام یك شعر خـوان موفق شهرت دارید، چرادر داستان هـای رادیو ظاهر میشوید ووجه تشابه اینگونـه داستان هاوقصه هابا شعر چیست ؟

فریده بی درنگ پاسخ میدهد :

ـ اصلا همانگونه که گفتم من شعر خوانی راتاحدودی به هنرهای دراماتیك نزدیـك میدانم، حتی درآنجا میمیك هاودیتال ها و حرکاتی هستندکه شاخص هنربازیگـری اند ولی شنوندهٔ رادیو نمیتواند آنها راببیند ، پس ازنظرمن فاصلهٔ زیادی میان شعر خوانی وتمثیل رادیویی نیست، البته بااین تفاوت که من درداستان های کوتاه شعر گونه که بیشتی سیمای ادبی مشخصی دارند شرکت کرده‌ام ودر یکداستان دنباله دار رادیو هم که ظاهرشده ام همین سرشت وضعیه در آن بچشم میخورد .

حالانوبت آن رسیده است کـه از او بپرسم، ازصدای کـدام شعر خوان خوشش می آید، ازاینرو برای خودم جرات میدهم وسوال میکنم :

ـ شما ازشعرخوان های رادیو، شعرخوانی چه‌کسانی رابیشتر می پسندید ؟

فریده کـه تاحالا باحرارت وصمیمانه و صریح وقاطع به پرسش هاجواب میداد ، ناگهان سراسیمه میشود، نگاهش رابه زمین میدوزد وبه گل های قالی ، آنگاه دستش‌را

بقیه در صفحه ٦٠

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتور شهسوار

از اینجا با ماهمراه شوید

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت‌ماورای بهار انگلستان است که‌پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی‌از ایستگاه‌های‌متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان‌آندراکی‌رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین‌سازمان سمت مهمی دارد،دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصراراورا وادار میکند تابخاطرصیانت منافع انگلستان دریکی‌از جزایرنفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی‌را بپذیردواز جان ناکسوس میلیونر یونانی وهمسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین‌انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن‌آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد،محافظت کند .

دران لحظه کریج نیز ناله کنان بهوش آمده بود. محافظ کمك کرد تااو بجای خود راست بنشیند وبعدهم قدری آب آشامیدنی به‌اونیز داد . آنگاه کریج مقداری ازآب را میان دودست خود گرفته صورتش را پاك کرد وگفت:

ـفکرمیکردم مرا خواهند کشت . مگر این را قول‌نداده بودند ؟

ـبگیر وبنوش .

محافظ این راگفته سربوتل کنیاکی را که ازجیب خود بیرون آورده بود، باز کردودهان اورا روی لبهای کریج قرار داد وکریج هم‌مثل‌اینکه آخرین روز نوشیدنش باشد ، ریصانه چندین جرعه راپیاپی قورت داد . سپس پرسید:

ـاینها چیست ؟ اینمرد چه می خواهد بکند ؟

ـمجددا میخواهد باتو مبارزه کند. در همانجا وبهمان شکل .مگر این تفریح کمی است ؟

ـ آری برای اینکه مهمانانش تفریح کنند.

ـاگر یکبار دیگر مزد کارمن تمام بود.سقط می‌شدم.

ـآری میدانم و آرزوی او نیز جز این نیست.

کریج نگاهی بصورت اینمرد افگند. او خیلی جدی صحبت میکرد وادامه داد:

ـناکسوس خیلی ثروتمند است وبزودی‌با پولهای جدیدی که به او میرسد خود را در شمار ارباب انواع درخواهدآورد.

ـودست شیطان راهم از پشت سرخواهد بست .

ـآری ،درست است واین هم آخرین شانس تو برای موفقیت خواهد بود.

ـ دیگر شانس مانسی وجود ندارد.خیلی پیر شده ام .

ـآن مردغول چنانکه دل خودش میخواهد بامن بازی میکند.

آنمرد، دست بزرگ خودرا پیش آورده نزدیك بینی کریج بازکرد لای‌انگشتان اوسه سپید وجود داشت وبعد گفت : بند رین است. اینها تراخیلی جوان‌و خیلی‌هم‌نیرومند خواهد ساخت . کریج درحالیکه چهرهٔ خود را درهم می کشید ، آن‌حب راقورت داد و گفت:

ـیکدنیا تشکر.

ـولی هنوز تمام‌نشده . یك چیزدیگرهم است. آنمرد غول پیکر از خون، خون خودش فوق‌العاده وحشت دارد. همینکه بتوانی قسمتی ازبدن‌اورا مجروح کنی تا خونش بیرون بزند، دیگر معنی آن رامیدهد که تو جنگ رابرده یی . یك انگشتر را ازانگشت خود کشیده بکریج داد. یك رینگ ضخیم و زیبای طلا بود که‌در قسمتی ازان یك‌پارچهٔ کوچك چارگوشه بنظر میرسید. کریج برای اینکه در خشندگی بیشتر آن آشکار شود قدری نمك گرفته بروی آن سایید بعد آنرا درانگشت کرد، قسمت رخه دار رازیربند انگشت خود قرار داد وپرسید: تو چرا این کار هارامیکنی ؟

محافظ جواب داد:

ـناکسوس دوست من است و همسرش نیز . ازطرف تو کار خلافی علیه آنان سر نمیزندولی ازدست آن غول‌ساخته است.البته من بحساب تونیز ازاومی‌ترسم .

ـ متشکرم .این مساعدت تر افراموش نمیکنم .

ـخوب ، حرکت کنیم. وقت مبارزه فرا رسیده است.

کریج بسوی پیارفت. اونه‌تنها از جاییکه نشسته بود حرکت نکرده بلکه نگاهی هم باین دونفر نیافگنده بود. بعلاوه بزبان‌رومی هم بلد نبود تااز مکالمات آنهاچیزی به‌فهمد. کریج به‌اوگفت:

ـبایدبرویم دیگر عزیزم .

پیانگا هی پرسشگر به‌کریج افگند. این نگاه مالامال خوف ودهشت بود:

ـ دایتون بلیز گفت که ازتوچه خواهد ساخت ؟ تحمل نمیتوانم جان، تحمل نمیتوانم.

ـدرانصورت نگاه نکن. من نمی خواهم تونارا‌حت شوی .

دختر سری باتاثرجنبانده خودرا بگردن کریج آویخت ومردمحافظ گفت: حرکت کنیم .

***

از حرکت قایق الیاس بسوی جزیره یکساعت می‌گذشت که گاربرسون‌روشنایی خفیف آنجارا تشخیص داد‌وگفت:

ـدرست‌شد . تاهمینجا کفایت میکند.

الیاس به‌پسرش اشاره کرد. لنگر را انداختند. گاربرسون برهنه‌شده لباسهایش رادریك خریطه پلاستیکی گذاشت‌و به پدر وپسریونانی گفت :

ـتادمیدن صبح منتظر من باشید. اگر نیامدم بدون‌معطلی به آندراکی‌برگردید .

ازآنها وداع کرده خودرا به آبهای گرم بحری انداخت وبسوی سواحل جزیرهٔ‌دایتون بلیز پیش رفت .

***

درسالون‌جمناستیك جزیره باز هم منتظر نمایش بودند و لی اینبار یکنفر دیگر بر تعداد شان افزوده شده بودیعنی فلیپاهم حضور داشت درحالیکه رنگ چهره اش بکلی سپید بنظر می‌آمد وسعی میکرد وآرامش ظاهری راحفظ کند . همینکه گریج داخل شد همه بسوی اونگریستند . ناکسوس خطاب به‌فلیپا اظهارداشت:

نگاه کن! به بین دایتون اورا بچه حالی درآورده . وباوجود اینکه تمام ادویهٔ مجوزهٔ دوکتور به او خورانده شد، هنوز بحال‌نیامده است. شاید هم هرگز بهبود نیابد. بایداز کاریکه کرده بخوبی ندامت بکشد.

فلیپا تکان خورد وناکسوس گفت: «آری محبوبم باید اینطور می‌شد» دربوقت‌دایتون بلیز نیز بطرف فلیپا می‌آمد و لی ناکسوس به‌او صدا زد: تو برو به کار خود مشغول شو .

مرد غول پیکر از آنها دورشده از صفه پائین‌رفت . پیانیزسالون را باحال خراب گذاشته نزدیك پای‌سلینا روی‌صفحه‌نشست. کریج احساس میکرد(بند درین) تاثیر خودرا آغاز کرد، وبدنش کم‌کم نیرومی‌گیرد. پس‌باید زودتر کاررا یکطرفه کند زیرا ممکن بود، اثر دوا دیری نپاید . وقتی دستهایش رابهم مالید نگین چارپر انگشتر رانوازش کرد واین‌بیشتر موجب‌اطمینان او شد. ولی درظاهر طوری نشان داد که گویا مایل به‌آغاز مجدد نبردنیست.

دایتون بلیز قهقهٔ غریونده یی زده‌به‌حمله آغاز کرد وکریج فقط توانست ازسر راه او کنار برود. هنوز احساس خستگی میکرد اما دایتون مجددا حمله کرد. کریج خواه نخواه بازهم خودرا کنار کشید .کار دیگری نمیتوانست بکند جزاینکه به‌بهانهٔ مالیدن دستها نگین چارپر رابالا بیاورد ودرسومین حملهٔ دایتون اونتوانست خودرا کنار بکشد ومشتی به‌سنگینی پتك آهن به طرف چپ سرش اصابت کرد واوبرای اینکه بتواند روی پابماند ، نیروی مافوق بشری‌از خود نشان داد. احساس کرد بازوانش مثل برگ میلرزد دشمن راهم میدید که‌بازخودرا برای حمله آماده می کند .بایك تصمیم‌عاجل کریج ضربت خودرا وارد کرد. دقت کرده بود مشتش درحاشیهٔ پیشانی دشمن بخورد. بزودی چار نقطهٔ قرمزی روی جلد دایتون پیداشد وتابخود بیاید کریج دو مین‌ضربه رابادست چپ بر او وارد آورد . اینبار مشت خودرا درنرمی زیر قلب دایتون کوفته بودولی برای خود کریج مثل آن بود که مشتش به‌یك تخته ضخیم وسخت اصابت‌کرده باشد. دایتون دست به پیشانی خودبرد ووقتی آنرا پائین آورد نگاهش به‌انگشتان‌خون آلودش متوجه گردید، فریادی از وحشت برآورد:

ـآه، خون ! مرامجروح‌کرده‌یی !

کریج بااستفاده از وحشت او بی آنکه کسی ملتفت شود انگشتر را ازدست بیرون آورده بجیب خود انداخت وبانگاه خویش به‌دایتون که کم کم روی زانوان خود خم می‌شد ،نگریست وبعد مشت دیگر خودرا بطرف صورت او حواله کرد. همینکه دید دشمن دست خودرا برای خنثی کردن این حمله بالاکرده بفوریت ازکمر او گرفته سعی کرد اورا بعقب خم کند. دایتون هنوز دست آزاد خودرا بکار نیانداخته بود که‌مشتی دیگر روی رگهای گردنش سراپای وجود اورا بدرد آورد وفریادی دردناك‌کشید. کریج غرش کنان اورا بسوی دیگر سالون پرتاب کردومردغول پیکر تاآخر عرض‌سالون رفته مستقیما صورتش بدیوار سنگی خورد . کریج بدنبال او شتافته منتظر ماند چهرهٔ خودرا بر گرداند و همینکه دایتون بسوی‌او برگشت، باتمام قوت خود مشتی دیگررو ی معدهٔ اوفرود آمد ومرد غول پیکر دولاشده باتمام سنگینی بدن خودروی کریج فرو افتاد .

این‌وزن آنقدر زیادبود که شانه های کریج را تازانو خم‌کرد ودر عین حال احساس کرد که دستهای بزرگ دایتون‌که ازروی شانهٔ او آویزان بود، در خلا بجستجوی چیزی حرکت میکند و تا اوبخود بیاید مشت سنگین دایتون بمعده‌اش رسید، دردی شدید احساس کرد وبعد روی فرش دراز افتاد .

وکمی دورتر از او جسم سنگین دایتون نیز مانند پارهٔ کوهی باسرو صدا روی زمین نقش بست وتمام سالون رابلرزه درآورد.

ولی قدرتش را هنوز ازدست نداده بود وباز تلاش کرد روی پای خود بلند شود. کریج که‌قبلا برخاسته بود دوباره کمر اورا چسپیده و بسوی صفهٔ ناظرین نمایش پیش راند. ناکسوس به‌مرد محافظ مرتب فریاد کنان امر میداد : « اینمردرابکش‌بکش

زود باش .

کریج وقتی دوباره چهرهٔ دایتون بسوی او بر گشت باسر خود ضربت سختی بشکم او زد وبعد هر دودست خودرا بهم جفت کرد تبر وار سخت ترین ضربه راروی گردن اوفرود آورد. این همان ضربت خاصی بود که هاك کاوا استاد کشتی کاراته اش، بوی آموخته وگفته بود که این نوع ضر به رافقط درمورد کسانی اعمال کند، که از ناحیهٔ آنان احتمال خطر مرگ براو ،موجود باشد. دایتون باز برزمین افتاد ودیگر دفعه برای برخاستن تلاشی نکرد وکریج هم که یقین داشت ضربهٔ فیصله کن رابحریف زده، کوششی نشانداد که باز او را برای خوردن چندضربت دیگر اززمین بلندکند. بجای دایتون باخیزی بلند خودرا بصفه رسانیده ناکسوس رامورد حمله قرار داد ومشت سختش تقریبا درشکم نرم ناکسوس فرو رفت . سپس بسوی فلیپا که باچشمان بی نور آنجا نشسته چیزی رانمیدید . رفته اورا در آغوش کشید وزن تنها بوسیلهٔ تماس انگشتانش بسرو صورت کریج ،اورا شنا خت و آ هسته نالید :

ـهی ... محبوبم.

کریج اورا بپاداشت ومستقیما رو بر وی خود قرار داد پیاهم ازجا بلند شده بسوی آنان آمده بود .کریج گفت :

ـراه بیفت عزیزم .میتوانی بهبینی و میتوانی راه بروی .

فصل شانزدهم

گاریرسون ،پوره دو میل شنا کرده ووقتی پابساحل گذاشت، جدا خسته بود. در هر حال افتان وخیزا ن خودرا تادرب و رو دی شاتوی دایتون رساند . روشنایی کمی راکه اززیر درب بهبیرون پاشیده میشد، دید ولی هم هنوز خسته بود وهم تاحدی میترسید . کشودن درب جسارت لازم داشت. در حالیکه مشغول تصمیم گرفتن بوددیدکه دربازشده کریج ازآن بیرون آمد.

کریج کاملا سالم وسر حال بنظر می آمد و هنوز لباس دزدان دریایی راکه در مجلس بالماسکه پوشیده بود، بتن داشت .دو دختر بلباس عربی نیز بدنبال اوبرآمدند . که خنده کنان بسوی او میدیند . یکدخترزیبای ظاهرا مدهوش هم میان با زوان کر یج دیده میشد .

وقتی همه بار دیگر بسالون برگشتند گا ریسون نا کوس را دید که ناله کنان برای ازجابلند شدن، تلاش میکند واین راهم دید که یك مرد غول پیکر ازپشت سر ناکسوس بادستهٔ تفنگچه برفرق اوکوفت ودو باره بیهوشش کرد. کریج، به محافظ صدا زد: نباید اینطور میکردی .هر چه نباشد او دوست من است.

گاریر سون گفت: من برای نجات دادن تو آمده بودم.

کریج خنده کنان جواب داد:

در ینصورت نجاتم بده.

درهمین لحظه فلیپا تکانی خورد وکریج که دید زن زیبا بحال آمده بااو شروع بصحبت کرد .باصدائی خوش ولحنی نوازش آمیز. زن زیبا چشم بسوی ناکسون که ازلبه میز گرفته می خواست بلند شود ،افگند وکریج گفت:

تو برای تماشای مرگ من آمده بودی ،نیست هاری ؟ از این تماشا بسیار لذت میبردی و زنت راهم آوردی تا این تفریح را ببیند .

ـفهمده شد ،من مقصرم همه چیزرا از دست دادم. ماطبعا هرچند گاهی چیزی رااز دست میدهم ولی فلیپا از هیچ چیز خبرندارد کریج. سوگند می خورم اورا آزاد بگذارد. خواهش میکنم.

ـآیا توفکر میکنی بازهم باتو همکاری خواهم کرد؟

ـنمیدانم ولی تمام آرزویم دراین خلاصه میشود که اورا آزاد بگذاری .

ـاگر کسی لازم باشد اورا آزاد کند، تو هستی.

فلیپا راروی زمین گذاشت . زن جوان بسوی یکی از چوکیها رفته روی آن نشست .نگاهی بهاطراف خود افگند. مثل این بود که چشمانش بیصبرانه درجستجوی چیزی است. کریج هم درچوکی که برای دایتون بلیز تعیین شده بود نشست وگفت:

ـتصور میکردی من جان اورا آتش خواهم زد؟

ـتومی خواستی ازشر هردوی ماراحت شوی. بتواینطور هدایت وامر داده بودند. درهر حال من مرد ثروتمندی استم. هرچه راخواسته باشی میتوانم برایت تهیه کنم، هرچه را..

ـکشتی ات رامی خواهم برای رفتن بانگلستان

ـبسیار خوب ،قبول دارم.

ـتو نیز باما خواهی آمد.

رنگ ازروی ناکوس پرواز کردوکرویج ادامه داد

ـاگر بخواهم ترا بکشم درینجا که هیچ شاهدی هم وجود ندارد، آسان تر خواهد شد آنچه من ازتو میخواهم اینست که تا انجابامن بیائی ،چندنفر راملاقات وبا چندنفر چندکلمه صحبت کنی. همین.

بعد بلند شده بالای سر دایتون رفت. به قلب او گوش داد. هنوز می تپید. گاریرسون نزدیك آمده سوال کرد:

ـاینجا چه رخداده است؟

کریج جواب داد:

ـ یك نبرد تن به تن، آنهم دوبارولی اوخیلی قوی تر ازمن بود فقطبه اینوسیله (انگشترا ازجیب کشیده نشان داد) توانستم اورامغلوب کنم. زیرا اواز ریختن خون دیگران اندیشه نی بدل راه نمیداد ولی ازدیدن خون خودش هر اسان میشد. در غیر آن بسهولت میتوانست مرا بکشد.

درینموقع ناکسوس جواب کریج راداد:

ـاگر ازرفتن باتو انکار کنم چی ؟

کریج نگاهی بهاو افگنده گفت : خو دت میدانی .

گاریرسون داخل صحبت شد:

ـدرلندن دوکتوری وجود دارد که میتوا ند بهمسر تان کمك کند وشما مجبور استید مطابق میل او حرکت کنید زیرا او نزد شما نخواهد آمد.

ناکسوس نگاهی بهردوی آ نها افگنده بعد ازیك لحظه تامل جواب داد:

ـچکنم؟ راستی غیر از رفتن چارهٔ دیگری ندارم کریج بدقت سوی او نگریسته بعد گفت

ـبخاطر اینکه دیگر بمن اعتماد ندا ر ی هری ؟ درحالیکه من باتو هیچگونه دشمنی ندارم. سپس روبسوی سلینا کرد ود ختر بلافاصله گفت :

ـاو راکشتی . ولی حقش بود.

کریج بعربی پاسخ داد :

ـ نمرده است .

ـاما کارش تمام شده است، نیست ؟آدم عجیبی استی، کریج.

ـولی هرچه باشم بیشتر از دیگران دروغ نمیگویم وقولی راکه بتو داده ام هنو ز پابرجاست .

ـآری ومن اکنون بتو اطمینان کر د ه میتوانم .

ـدراینصورت تو هم باما بـه انگلستان بیا .

دختر لحظه یی تامل کرد وبعد سر برداشته بهآرامی گفت :

ـاول باید با پدرم مشورت کنم.

ـچطور این مشوره را انجام خو ا هی داد ؟

ـباهوا پیما میروم. مرابایك هوا پیما بهعدن بفرست . ازان بهبعد ش آ سا ن است .

ـولی در عدن هم سربازان انگلیسی استند.

ـازانها خوفی ندارم.

کریج متوجه ناکسوس شده گفت : دیگر حرکت کنیم بهتر میشود. اول بهآتن رفته سلینارا بههواپیما می نشانیم وازان به بعد قصد مالندن خواهدبود.

ناکسوس با انگشت خود بسوی دایتون اشاره کرده پرسید: این یکی چهمیشود؟

کریج جواب داد:

ـدرجزیره یکنفر دو کتور موجود است . ولی بیك تداوی دوام دار احتیاج خوا هد داشت .

باقدمهای سنگین بحرکت افتاد وبادستش آن قسمت از گلویش راکه درد میکرد نوازش داد. پیا همینکه دیدقدمهای کر یج نا استوار برداشته میشود، خودرا کنارش رسانیده وبا انگشتان نرم خود گردن کریج رابمسا ژ گرفت. کریج آن انگشتهارا بدست گرفته بوسید وخنده کنان گفت:

ـبتو گفته بودم که همیشه یك شانس دیگر وجود دارد.

بطرف کشتی بحرکت در آمد ند . قرار بود باآندریوس مذ اکره کنند .

***

آندریوس درك نداشت .در عوض یکی از قایق های مو توری وتند رو دایتون وپولهای نقد ناکسوس غارت شده بود. گاریرسون بعد از مذاکره با کپتان کشتی فلیپا، این موضوع رادریافته بود وبعدبرای تو ضیح وضع جدید بطرف اتاق کر یج حر کت کرد.

کریج تازه از غسل فارغ شده و روبروی آئینه مشغول تراشیدن ریش خود بود. گاریرسون درحالیکه سعی میکرد نگا هش بسوی بستر که پیاوران زیر یك روپوش نازك خفته وزیبایی بی نظیر اندا مش تقریبا عریان بود، نیفتد، همانجا تو قف کرد ولی در دلش قیامت برپا بود.

کریج گفت: داخل شو وچیزی بنوش. درعین حال وقتی در آئینه دید که پیا از میان بستر ناراحتی نشان میدهد بهاو تو ضیح کرد : دوست من است .چندین بار مرا ازمرگ نجات داده است .

پیا، درحالیکه تبسمی بر لب آورده بود، دست خود را بسو ی ظر ف یخ دراز کردوبااین حرکت قسمتی از رو پوش کناررفته آنهمه زیبایی عریان گاریرسون را گیج ساخت ودرعین حالی گفت:

ـبرای مذاکره راجع بهماموریت ما ن آمده ام.

ـازآندریوس چه خبر ؟

ـغیب شده است . غالبا فرار کرد. وپول هارانیز باخو د برده است.

کریج که ازتراشیدن ریش فارغ شده بود، گیلاس مشروبی راکه پیا آماده ساخته و بسوی اوپیش آورده بود، گرفت و گیلا س دیگر هم بهگاریرسون تعارف کرد. هردو گیلاس شامپانی بود. کریج گفت:

ـراستی این آندریوس بحساب چه کسی کارمیکرد ؟

پیادست اورابسوی خو د میکشید. کریج بعداز گفتن جملهٔ بالا ازجابرخاست ونزدیك پیاروی لبهٔ تخت خواب نشست وگاریرسون برای اینکه ازفرط هیجان نفسش بندنشود ، شامپانی خودرا جرعه جرعه نوشید وبعد بادست پاچگی گیلاس راروی میز قرار داده گفت:

بقیه درصفحهٔ ٥٦

برگزیده

آلفرد هیچکاک

نویسنده : ادوارد هوخ

مترجم : نیرومند

دو مین وآخرین قسمت

عواقب ناشی از یک حادثه

شب ازنیمه گذشته رفت وآمد به روی جاده هاقطع شده‌بود. صرف موتر آنها درجاده خالی ازترافیک درحال حرکت‌دیده میشد. یک‌سایهٔ تاریک در روشنی چراغها درآب جهیل کیل افتیده بود. کان‌وی همیشه به‌سرعت سرسام آوری موتر می‌راند شایدهم او تیزرانی را ازدوران‌طفلی به‌ارث برده بود. احتمالا ازین طریق می‌خواست دگران رابه ترس وهراس اندازد وسایرین راتحت تاثیر خود درآورد. ولی واین همکار کان وی باگذشت زمان به‌تیز رانی اوعادت کرده بود. او محض یک مرتبه بالای شریک خود بعلت تیزرانی اعتراض نمود وآنهم در ختم یک دعوت‌بود که‌درآن‌دعوت‌هردو خانمهای‌شانراهم همراه آورده بودند . کان وی درآن شب هردو خانم راتاسرحد مرگ ترسانده بود. واین هرقدر کان وی را ازتیزرانی و عواقب آن برحذرساخت وبه‌رعایت حزم واحتیاط تشویقش کرد، سودی نه‌بخشید و تلاش او درین‌راه بی نتیجه ماند.

کان‌وی درجوابش اظهار داشته بود : جاده هابرای آخرین سرعتها خلوت شده و سرعت گرفتن به‌روی جاده های خالی‌هیجان می‌آفریند .

احتمالا سرعت گرفتن برای کان وی یک احساس مطبوع بحساب می‌رفت . شاید او می‌خواست به‌فکر شکار خرگوش رانندگی‌کند. مثل لحظاتی که‌درشب خرگوش درحال فرار مقابل روشنی چراغهای موترواقع‌گردیده‌دگر قدرت فراررا نمیداشته باشد. یا اینکه می‌خواست قصداً یله‌گردان وکسانی راکه‌به شب گردی عادت دارندباافزودن سرعت‌موتر به‌روی خیابانها بیازارد.

ولی امروز واین به‌هیچوجه متوجه رانندگی کان‌وی نبود .زیرا امروز مسایل بغرنجی پیش رو داشت وموضوعات‌مهمتری ذهن اورا به خود مشغول میداشت .

واین پرسید : باقرار داد ورلد وایلد چه‌کردید ؟

نظریات درباره اش مساعد است و ممکن است عملی‌گردد؟

کان‌وی نگاهش را ازخیابان اسفالت که باچراغها روشن شده بود، بر نداشت و جواب داد :

ـ عملی میشود یانه؟ این دگر بتومربوط نیست واحتیاجی به غمخوردن وتوجه تو ندارد .

ـ غمخوردن ؟ این‌کلمه راخوب گفتی! این قرارداد مفهوم یک مشت‌پول‌رابرای هردوی‌ما دارد. جین کان‌وی ومن‌هردو به‌پول ضرورت داریم .

ـواین ،عزیزم، توتاکی همینطور طفلانه فکر میکنی ؟

هیچگاهی‌نیاموختی که‌موضوعات مربوطه به‌خودرانظم وترتیب بدهی .

ـتونمی توانی چنین حرفها رابزنی...

ـ«البته، البته .درست است خانم توپول رابی‌اعتنا باد میکند ، مثل آنکه توت‌های کاغذی را درگرد گندنه می روید وتو آن قدرت رانداری که‌از خرج بی حساب او جلوگیری کنی .»

ـ«این به‌هیچ‌فردی ارتباط نمی‌گیرد ».

کان وی سگرتی رابه گوشهٔ دهانش قرار داده سگرت لایترش را روشن می‌کند .

ـمی‌خواهم‌یک چیزرا بتو بگویم ، واین من مصارف زندگی خودرا اگر عوض تومی بودم، محدود میساختم ، زیرا من نمی‌توانم ترابه عایدی که ازناحیهٔ قرار داد والدوایلد نصیب من میشود شریک بسازم .

طوری معلوم میشد که صحبت بین آندو شدیدا به‌سردی می‌گرایید وواین ابتدا تصور نمود که‌او اشتباهی شنیده است. واز کان وی پرسید ؟ منظور ترا ازین حرفها نفهمیدم .

ـ«تو آنچه راکه گفتم ،درست شنیدی،کلمه به‌کلمه وصد در صد صحیح شنیدی. تمام کار را من کردم وتمام عاید آنهم بمن‌تعلق می‌گیرد.

واین به‌او خاطر نشان کرد: مابا هم شریکیم .

ـیقینا ماباهم شریک بودیم و هستیم‌واگر من می مردم، توارث مرا تصاحب می‌کردی .

اماوقتی تو قرار داد رابخوانی ، آنگاه می‌فهمی که‌من به تنهایی می‌توانم تجویز بگیرم مزد آن چگونه توزیع شود. آری تنها خودم این کاررا می توانم کرد، زیرا فرمایش راخودم گرفته ام ولهذا مزد حاصله از قرار داد ورلد وایلد صد درصد بمن تعلق می‌گیرد.

ـ« من‌به‌پول احتیاج دارم . جو،من روی پولها ی قرار دادورلد وایلد حساب کرده‌ام وتونمی توانی بانکار خود تمام نقشه های مرا درهم بریزی جو .»

وقتی کان وی در روشنی چراغهای موتر یک‌جفت چشم سر خرنگ رادید، بشدت تمام اشترنگ رابه‌سمت چپ چرخانده گفت: لعنتی نزدیک اورا زیر گرفته بودم. سپس چند بار غم غم زیر لب به‌حرفهایش ادامه داد :

ـ«بلی تو به‌پول ضرورت‌داری- ماهمه جداً به‌پول احتیاج داریم .به همسرت بگو که باید برای خودش کاری‌جستجو کند. شاید بتواند بصفت فروشنده دریکی ازفروشگاه ها شغلی برایش دست وپاکند شاید هم بتواند در فروشگاهی که هفتهٔ آینده‌افتتاح می‌شود کاری گیر بیاورد!»

ـجوی،توحرفهای مرادرست نفهمدی !یک موضوع جدی درمیان است !

ـیک موضوع جدی ؟ بلا به پسش، تو چرا نمی روی به..

درست در لحظه ایکه باهم سرگرم‌صحبت بودند، بطرف یک حیوان یایک تایر کهنه که‌در وسط سرک افتاده بود، پیش راندند. آنها تازمانی متوجه‌آن جسم به‌روی سرک نشدند که تصادم رخداد .اما شی افتاده در وسط سرک حسابی بزرگ بود واختیار اشترنگ ازمیان دستهای قوی جوی کان وی بیرون رفته ،موتر میسر حرکتش را تغییر داد وبگوشه سرک پرتاب شده دریک گودال کنار جاده فرو غلتید.

واین احساس نمودکه ازچوکی خودبلند شده، سرش به آیینه پیشروی موتی برخورد کرد. او بخودش نفرین کردکه چرا تسمهٔ اطمینان دورکمرش نه‌بسته بود. بااینهم فرصت کوتاهی برای فکر کردن باقی بود که‌آیا ادامهٔ زندگی میسر است یانی او درد یاصدمه ایرا در وجود خود احساس ننموده صرف وقتی بصورتش دست کشید، چهره‌اشرا نمناک و چسپناک یافت . ضمنا یک‌احساس سرگیجهٔ مخصوص وجود شرا فرا گرفت . به‌احتمال‌قوی این‌عارضه نتیجهٔ شاکی بود که ازتصادم به‌او دست داده بود .او چند بار خودش را ازین پهلو به‌آن پهلو کرد ودرآن لحظه صدای فرو ریختن شیشهٔ عقبی موتر راشنیده سعی نمود درمیان ظلمت‌شب کان‌وی را پیدا کند.درست درهمان لحظه دستها ی نامعلومی به او چسپیده بیرونش آوردند . صداهای صحبت راشنید راجع به‌اوباهم‌حرف می‌زدند .

یکی از آنها گفت: یک موتر امبولانس را بخواهید !

ـ« درراه است بگذارید همانطور باشد. شماچطور هستید ؟»

ـ«آن‌دیگر خون زیاد ضایع کرده است .»

ـ کی؟ کدامیک از آندو نفر واین سعی‌نمود خودشرا راست کند .امادستهای قوی مانع او

بقیه درصفحهٔ ٥٤

کوتاه . دلچسب . خواندنی

اختراع تازه

یك شرکت استرالیایی وسیله ای اختراع‌کرده که برای تمیزچشم خوب وبد میتوان ازآن استفاده کرد. علاوتا برای اندازه کردن پشم درمارکیت هابعنوان بهترین وسیله ای که تاحال ساخته شده، مورد استفاده قرارمیگیرد .

وسیله جدید که خاصیت طبیعی پشم رابصورت بسیار دقیق معلوم میکند بقسمی ازآن استفاده مشود که : دوگرا م پشم راداخل محوطه فلزی وسیله گذاشته موج کوتاهی را که به یك «ترانسدوسر» ارتباطدارد، درمیان آن عبور میدهند و همچنان ترانسدوربه میتری که به میکرون درجه‌بندی‌شده وصل است . وقتی موج ازمیان پشم عبور کند. ترانسدوسر به صدا افتاده وعقربه‌میترروی درجه های می ایستد، که بانوعیت آواز ودرجه‌ای که عقربه، روی آن قرارگرفته‌می توان به جنسیت پشم پی برد .

عکس جالب

بردبجای باخت

چندی پیش درخانه داکتری واقع درالمان، دزدی میخواست پولهایش رابرباید، نصف شب بودوداکتر ازخواب بیدار شده ووقتی ازقضیه آگاهی‌پیداکرد با استفاده‌ازتفنگچه‌اش دزدرامجروح ساخت . وقتی نزدیك او رفت متوجه شدکه دست راستش شکسته، دزد را به اطاق معاینه منزلش برد بعدازینکه مرمی راازدستش بیرون کرده وتداوی به آخررسید. به‌دزد اجازه رفتن داد. دزدهم ۵۰مارکی راکه درجیبش داشت به عنوان فیس به داکترداده ومنزلش راترك کرد .

واکسین جدیدبرای دندان

دانشمندان طب‌تاکنون توانسته‌اند، بوسیله‌واکسیناسیون بسیاری ازامراض رادرمان‌کنند ودرین اواخر یك شرکت امریکایی واکسینی‌ساخته که بوسیله آن میتوان از، پوسیدگی دندان هاجلوگیری بعمل آورد .

این عمل چندی پیش بالای یکتعداد موش‌های صحرایی تطبیق شده ونتیجه مثبتی از آن بدست آمد، امکان میرود، واکسین جدید، بزودی درشهرهای جهان مورد استفاده قرار گیرد .

اضطراب ونگرانی

به اساس تحقیقاتی که بعمل آمده، گفته‌شده‌که : اضطراب ونگرانی باعث دندان دردی شده وممکن امراض مختلف دندان رابوجودآورد . چندی پیش خانم مردی درنیوجرسی امریکا نسبت مریضی که داشت ، در یکی‌ازشفا خانه های شهر بستر شد.

شوهرش که وی را بی اندازه دوست‌میداشت ازین ناحیه خیلی برنج افتاده ودر مدت یك هفته‌ای‌که زنش درشفاخانه بستربود، سه تااز دندان های خود را کشید ولی وقتی خانمش صحت یافت، اوهم دیگرازدردودندان هایش شکایت نداشت .

محمد علی کلی

● گمشدن بایسکل اورا به این شهرت رساند
● کلی که از مسابقه هراس ندارد چانس سوم مقابله را به فرایزر داده است

وقتی کلی این ژست را بخودمی گیرد مشکل است حریفی در مقابلش تاب آورد.

درین روزها بازهم نام محمد علی کلی برزبان هاافتاده درهرجا ازاو یاد میشود وهر که درباره پیروزی اخیرش دربرابرجوفرایزر سخن میزند ، ازمشت های سنگین اوازیکدیگر می پرسند اززندگی خانوادگی او وبالاخره از زمان شروع اوبه ورزش بوکس چیز های میگویند !

خوب است بفهمیم که این محمدعلی کلی این‌زندگی‌پرآوازه را ازکجاشروع کرده‌وچطور پله های شهرت راطی نموده وتاامروز برای خودنام پرآوازه ای کسب کرده است ؟

در روز ۱۷ جنوری سال ۱۹۴۲ طفلی‌در شهر لوئیز بویل ایالت کنتانی امریکامتولد شدکه نام اوراکاسیوس مارسلوس گذاشتند همین کاسیوس مارسلوس سیاه پوست بزرگ شده میرفت وزوددربین خردسالان شهرت‌پیدا کردوبچه های آنجاکاسیوس راپرقدرت ترین ودرعین حال مغرور ترین بچه‌هامیشناختند.

بایسکل کلی را دزد یدند :

جومارتین پولیس قدرتمند وسیاه پوست یکی از روزهای سال ۱۹۵۴راهرگز فراموش نمیکند که‌کاسیوس مارسلوس کلی‌طبق‌معمول برای سرزدن به سالون بزرگ ورزشی شهر به آنجاآمده بود اماپیش ازاینکه وارد سالون گردد پسرک قوی اندامی‌را دید که‌رو بروی دیواربی حرکت ایستاده وآرا م آرام گریه میکند ازپوست سیاه وبراق اووقامت بلند وکشیده‌اش اوراشناخت هیچ باور نمیکرد که کاسیوی مارسلوس کلی مغرور وقدرتمند گریه کند، کاسیوس کلی وقتی اورادید از گریه خودداری کرد، وپیش جومارتین پولیس آمده وگفت : اگرکسی راکه بایسکل مرا دزدیده پیداکنم بیدرنگ اورامی کشم .

جومارتین اول ازین حرف کاسیوس کلی اندکی خنده‌اش گرفت ولی آن پسرک دوازده ساله آنقدر بااراده حرفش رابیان کرده بود که پولیس پیروخردمند دریافت این پسر بااتکاء به قدرت استثنایی اینطور پرقدرت حتی دربرابراواین چنین حرف‌میزند، جومارتین بجای‌هرپاسخ دیگری چیزی به کلی دوازده ساله‌گفت‌که حالاپس ازگذشت سالهامحمدعلی کلی خود حرف آن پولیس رااولین عامل روی آوردنش به رینگ بوکس می داند او چنین گفته بود :

– ولی کاسیوس توپیش ازکشتن باید ، اول یادگیری چگونه باحریفانت جنگ کنی.

– جنگ باکی ؟...

– باهمان کسی‌که بایسکل تورا دزدیده است مگر به قدرت دست ها ومشت هایت متکی نیستی ؟ آیاطرزاستفاده ازآنهارامیدانی؟

کاسیوس کلی همان لحظه اشکهای خودرا پاك کرده راه خانه راپیش گرفت آن شب با هیچکس حرف نزدووقتی مادرش برای صرف نان شب سراغ اوراگرفت بالحنی جدی جواب داد :

– من اول بایدجنگ کردن رایادبگیرم !

کاسیوس‌کلی بعدازآن شب سراغ جومارتین پولیس راگرفت وازاوخواست تاجنگ کردن رابه اوبیاموزد وهمان بودکه جومارتین با آشنایی که بامربی بوکس سالون بزرگ ورزش شهر داشت کلی رابه دست اوسپرد.

زیردست مربی سالون کلی کوچك اندام خیلی زودتر وبهتر ازدیگران حرفهای مربی‌را درك وتمریناتش راعملی میکرد .

کلی هنوز هجده سالش تمام نشده بودکه درمیان بوکسرهای آماتورامریکا شهرت عجیبی بدست آورد ودرسال ۱۹۶۰ دراولین دوره‌ای که در مسابقات انتخاباتی دسته سنگین وزن تیم ملی بوکس امریکا شرکت کرد بسادگی به مقام قهرمانی رسیده به بازیهای المپیك روم رفت وآنجا دراروپا درشهرپرشکوه‌روم که اولین سنگ بنای زندگی قهرمانانه کلی بایك مدال طلای بازی های المپیك نهاده شد .

محمد علی کلی به مجرد بازگشت‌از بازیهای المپیك برای کسب درآمد ازراه بوکس به مسابقات بوکس حرفه‌ای روی آورد وبا قبول دستمزد سالیانه چهار هزار دالر عضو کمیته مسابقاتی (لوئیزبویل) شده وقتی پس ازینکه

وقتی کلی بیکار می‌ماند باسگش زور آزمایی میکند .

فاتح رینگ

نوشته : ب اورمز :

فرایزر هربار که باکلی مقابل می شود خیلی ضربات‌را قبول میکند به امید اینکه حریف را شکست بدهد

دربوکس حرفه‌ای نیزاندکی بشهرت رسید خودراازقید این کمیته رهانید وازهمین زمان بودکه بخاطریافتن چند دوست مسلمان اندك اندك قدرت اسلام دراونیز نفوذ کرد وهمان دوستانش بی آنکه خود اوهرگز تصمیم مثبت یامنفی بگیرد اورامحمدعلی کلی نام نهادند، دوستان مسلمان کلی باین دلیل دوست سیاه وقدرتمند خودرا باسلام‌فرا خواندندتااوتحت قدرت این آئین بهتر وآسانتر برای مبارزه بزرگ زندگی خود علیه تبعیضات نژادی‌آماده گردد وباین قسم نام کاسیوس مارسلوس‌را ازاو دور ساختند ، چون این نام غلام های روم قدیم بوده است .

عایدات‌کلی ازراه مسابقات بوکس روزافزون بودوهنوز کلی جوان بیست سال نداشت که هزاران دالر دراختیار داشت وگذشته ازینکه باپول خودهمواره حامی بزرگ سیاهان بیچیز بود. برای روزهای پرشکوه آینده خود هدفی بزرگ داشت واولین قدم او استخدام یك مربی پرتجربه بنام انجلودانذی بودکه اولین قراردادکلی باداندی ۱۲۵ دالردریك هفته بود.

سرانجام پس ازبازیهای المپیك روم کلی به محض حرفه‌ای شدن قرار داد اولین نبرد حرفه‌ای اش راامضاء کرد ودرسال ۱۹۶۰کلی جوان برای هشت روندمسابقه خود باتونی‌هون ساکر ۱۶۰روند مسابقه تمرینی انجام داد وتونی هون‌ساکردرروند ششم مسابقه‌مغلوب کلی شد وبعدازآن کلی باپیروزی زیاد از رینگ پایین می آمدودریك سال شش بار پیروزی نصیبش شده‌وحریفان خودرانالاوت میکرد ، نام‌کلی درمیان بوکسر های‌حرفه‌ای خیلی زود ازبونیز یویل‌وکستانی به‌خارج‌رفته ودرسال ۱۹۶۱ کلی وداندی برای انجام‌مسابقه به لا س و یگاس رفتند . در آنجا «دوك سایدونك» بوکسر پرآوازهٔ لاس ویگاس درده روند مسابقه مغلوب کلی گردید وبعد ازآن درسال ۱۹۶۲ درلاس آنجلس باآرچی مور مقابل شدودرروندچهارم بانالاوت اورامغلوب خودساخت وبالاخره پای محمدعلی کلی به بزرگترین رینگ امریکا استدیوم مادسیون اسکوئر گارا ن‌نیویارك‌رسید درسال ۱۹۶۳در آن استدیوم «دوك جونز» رامغلوب کرد وبرای هموار کردن راه مبارزه خودباقهرمان بوکس جهان (سونی لیستون) عازم اروپا گردید و (هنری، کوپر) قهرمان اروپا رادرلندن ملاقات کرد.

نتیجه‌این مسا بقه‌بازهم پیروزی‌کلی‌در پنج روند بود در سال ۱۹۶۴ کلی درفلوریدا سونی لیستون را درروند ششم شکست‌داد. روز بعد همه دنیا فاتح جدید رینگ‌را بانام کاسوس مارسلوس کلی شنا ختند و کلی گفت دیگرکاسیوس مارسلوس مرده واین محمدعلی کلی است که شمابنام فاتح جدید رینگ میشناسید .

کلی از سال ۱۹۶۴که عنوان قهرمانی‌دسته سنگین وزن بوکس جهان رااز سونی لیستون گرفت‌تاسال ۱۹۶۷ که‌درنیویارك «روزافلی»را نالاوت کردجمعا ۹باراز عنوان قهرمانی اش پیروزمندانه دفاع کردتااینکه سر انجام درسال ۱۹۶۷ بعلت خودداری ازرفتن به‌خدمت عسکری ازعنوان قهرمانی اش خلع وبه پنجسال حبس محکوم گردید .

محمدعلی کلی بعدازچهل ودوماه محرومیت اجازهٔ بازگشت به رینگ راگرفت وبعداز چندی «جری کواری» حریف ۲۵ ساله‌اش راکه اهل کلیفورنیا است درسه روند بانالاوت به‌بیرون فرستاد بعدازآن عاید کلی درهر مسابقه بیش ازسه ملیون دالر شد .

محمدعلی کلی خودرا قهرمان میدانست و مطمئن بودکه هیچ حریفی مقابل خود ندارد ولی شخص دیگری‌خودرا فاتح‌و قهرمان میدانست اوجوفرایزر بودکه حریف محمدعلی کلی‌گردیده بودومحمدعلی باید آنراازسرراه خود دور میساخت واین دوخودرابرای یك مسابقه‌تاریخی وپرآوازه آماده میساختندبالاخره درسال ۱۹۷۱ دوغول بوکس باهم مقابل شدند، محمدعلی همواره میگفت‌که من درین مسابقه غالب بدر می آیم ولی نتیجه برعکس بودومحمدعلی برای اولین بارباشکست مواجه گردید ودر ۱۵ روند ازدست فرایزر شکست خورد، محمدعلی در روندهای اول ضربات شدیدی برسرو روی حریف خود واردکرد ولی‌فرایزر همه‌آنراتحمل کرده واونیز به ضربات خودشدت داد تا اینکه درروند پانزدهم محمدعلی راازپا در آورد و

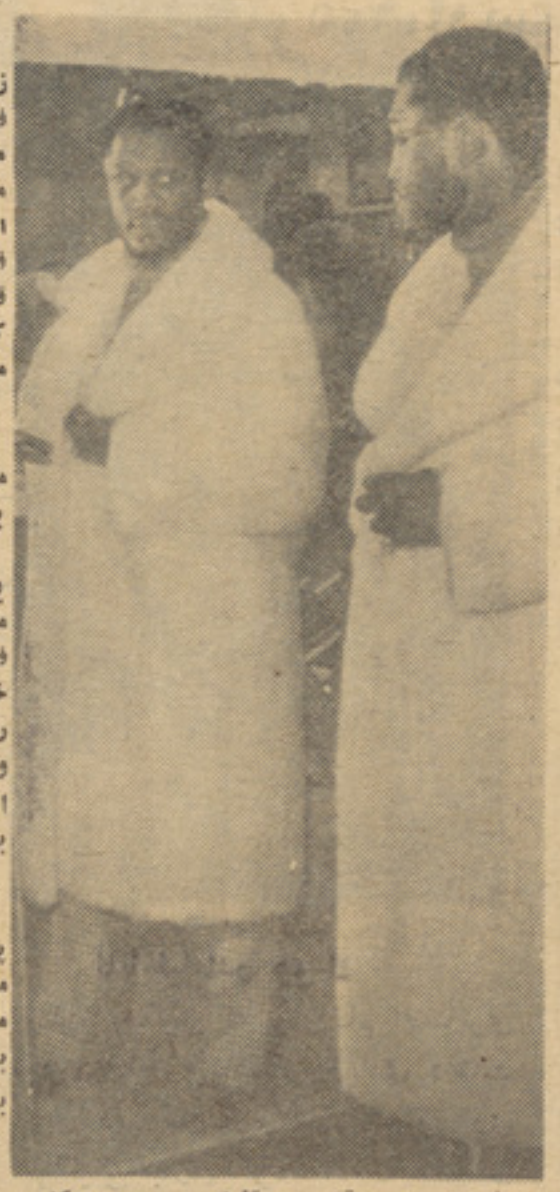

جوفرایزر هر وقتی به آئینه می دیدوهیکل خودرا تماشا می‌کرد شکست از دست کلی درتصورش نمی گنجید ولی تصورش حقیقت نداشت .

محمدعلی بعد ازلحظه دوباره برخاست ولی مسابقه به نفع جوفرایزر تمام گردید، بعدازختم مسابقه هردو غول بوکس درشفاخانه رفتند زیراسروروی هردو درائرمشت های سنگین یکدیگر کوفته شده بودند.

همه مردم این‌دورابو کسرهای سنگین‌وزن‌را ممتاز میشمردند امایك بوکسر سیاه پوست جوان دیگربنام خودرج فورمن نیزوجود داشت ولی متخصصین معتقد بودند که وی، برای اینکه باعلی ویافرایزر مقابل شود خیلی‌جوان‌وکم تجربه است فرایزر بعد ازمسابقه باکلی،با سنگین وزن های گمنام یعنی تری دانیلز و ران ستاندر مقابل شدوهریك از ایشان را شکست داد بانگهداشت لقب خود بالاخره با فورمن قهرمان سابق‌المپیك امریکا مقابله نموده وشش ضربه توسط وی حاصل نمود. کشمکش ازروند دوم متوقف گردیده وفرایزر کاملاز جانب‌جوان ناشناسی توهین‌شده بودبعدازین جوفرایزر یکباردیگر مسابقه دادوجونیگرقهرمان اروپا راطوری که علی قبلااین کاررانموده بود درروند دوازدهم درلندن شکست داد .

* محمدعلی بیشتربه مسابقات خود ادامه داده ودرحقیقت بایك سنگین وزن ناشناسی بنام نارتن مقابل شد اوکه دراوج قدرت‌جسمانی بود الاشه نارتن راشکسته وفیصله نهایی را به‌نفع خودکسب کرد .

کلی وفرایزر بازهم میخواستند مسابقه کنند زیراکلی خودرا مغلوب نمیکرد وتا آنوقت فرایزر ۳۱مسابقه راانجام داده وفقط دریك مسابقه درمقابل فورمن مغلوب شده بودو ۲۵ مسابقه دهنده رامغلوب ساخته بود ومحمدعلی ازجمله ٤٤مسابقه فقط درروسابقه در مقابل فرایزر وفورمن مغلوب شده بود وبرای هر دو قهرمان یك مسابقه حتمی بودزیرا هرکدام آنها که غالب میگردید بافورمن حساب راتصفیه میکرد .

بالاخره امسال این دوغول بوکس باهم مقابل شدند ومحمدعلی که یکبارشکست خورده بود اینبار اطمینان داشت که بردبااوست.

مسابقه شروع گردید وهردو قهرمان بوکس باسروروی یك دیگر مشت‌های حواله‌کردند، محمدعلی که باسر ودست های، خود ضربات فرایزر راردمیکرد درروند نهم مسابقه وضع خوبتری درمقابل فرایزر حاصل نموده واین رانچك اهیولس.گنۀ تلربخچسپ فحبتفمگ بلی‌- وضع درروند های ده ایازده بیشتر شد وتا اینکه درروند دوازده بابدست آوردن نمرات بیشتر حریف خودفرایزر رامغلوب گردانید .

محمدعلی کلی که پیروزمندانه از رینگ پائین آمده بود طی‌کنفرانس مطبوعاتی گفت‌که من به وکیلان خوداجازه داده‌ام تادرمورد سومین مسابقه بافرایزر مذاکره کنند زیرا فرایزر برای من چانس دومین مسابقه راداد وحالا من بایدسومین چانس رابه اوبدهم .

اودرمقابل سوالی گفت: ضرور نیست که بافورمن مسابقه دهم‌زیراقهرمان حقیقی وقهرمان مردم من میباشم نه فورمن .

درین مسابقه محمدعلی کلی وجوفرایزر هر روی شان تقریبادو ملیون وشش صد هزار دالربدست آوردند درحالیکه درمسابقه قبلی هریك ازآنها دوملیون وپنجصد هزار دالر گرفتند وقسمت زیاد آنرابه مالیه پرداختند ولی درین مسابقه کمتر پول برمالیه می پردازند .

بعداز مسابقه فرایزر وکلی تیدی بریزاعلام کردکه آماده‌است تامسابقه بین‌کلی‌وجیری‌کویری قهرمان سابق سفید پوست امریکایی راترتیب کند .

محمد علی کلی درماه اکتوبر سال ۱۹۷۰ جیری، کویری رادرسومین روند مسابقه‌مغلوب کرده بود .

محمد علی کلی وفرایزر بعدازین مسابقه گفتند که مادامن بوکس رارها نمیکنم زیرا به این ورزش علاقمند بوده وتاآخر به آن وفا دار خواهیم بود .

علی باقد ٦ فت و۳انچ ووزن ۲۱۵ پوند که شاید متناسب اندام ترین بوکسر تاریخ بوکسینگ باشد در سرعت وچابکی ممتازاست استراتیژی او «جنگ وگریز» وبا (زدن زده وزده‌نشده) است .

درمقابل‌جو فرایزر که از حریفش۳ ونیم‌انچ بلندتر و۱۰پوند سنگین‌تراست به‌فراراعتقاد نداردو درمقابل حریف خو نسردمی ایستد ومعتقد است یك باده مشت اورا قبول‌کند تایکی از آن گرزهای آهنین‌اش‌رافرودآورد.

بهرحال نتیجه این مبارزات چه خواهدشد. حال که کلی چانس سوم برای فرایزر داده ونیز شخص سومی یعنی فورمن سر راهش قرار دارد آخرش بکجاخواهد کشید زیرا این فورمن هردوراشکست داده وخود را قهرمان میداند .

زندگی خصوصی این دو قهر مان:

محمدعلی کلی دوبار ازدواج کرده ودارای فرزندان میباشدواوهمیشه بخاطرسیاه پوستان مبارزه کرده است وقسمت زیاد پول راکه ازمسابقات بدست می‌آورد برای سیاه پوستان بمصرف میرساند .

جوفرایزرکه غیرازبوکس‌به موسیقی‌دسترسی دارد وگروه رابارفقای خودتشکیل داده وآواز خوانی میکند اونیز ازدواج نموده ودارای فرزندان میباشد، فرایزر باقبول زحمات زیاد مسابقات انجام داده وپول برای زندگی خود بدست آورده وامروزسرمایه بسیاری دراختیار دارد .

هنرمندان خبرساز

مادر هر کیلومتر هستیم

سینمای بلغاریه که در این اواخر بصورت **چشمگیری نایل به پیشرفت** های محسوس شده است در اکثر کشور ها شناخته شده .

سلسله فلم های تلویزیونی (مادر هر کیلو متر هستیم) در هشت قسمت یك ساعته تهیه شده بود و چون داستان فلم وسیع بود و از جانب دیگر علاقه غیر قابل پیش بینی مردم به این سری اضافه شد فلمسازان بلغاری تصمیم گرفتند این سلسله را ادامه دهند .

سلسله فلم های (ما در هر کیلو**متر هستیم ،نظر به ایجاب موضوع** در کشور های مختلف تهیه مـــی شود .

در عکس ها شما دو صحنه از دو فلم این سلسله را مشاهده می کنید در عکس اول دختری منسوب به پارتیزان ها را در چنگال افسران نازی که بوی مشکوك شده انـد و این قسمت در فرانسه فلمبردار ی شده مشاهده میکنید . در عکس دوم جوان پار تیزان یکی ازافسران **پولیس مخفی را خلع سلاح کرده** از روی پل عبور میدهد .

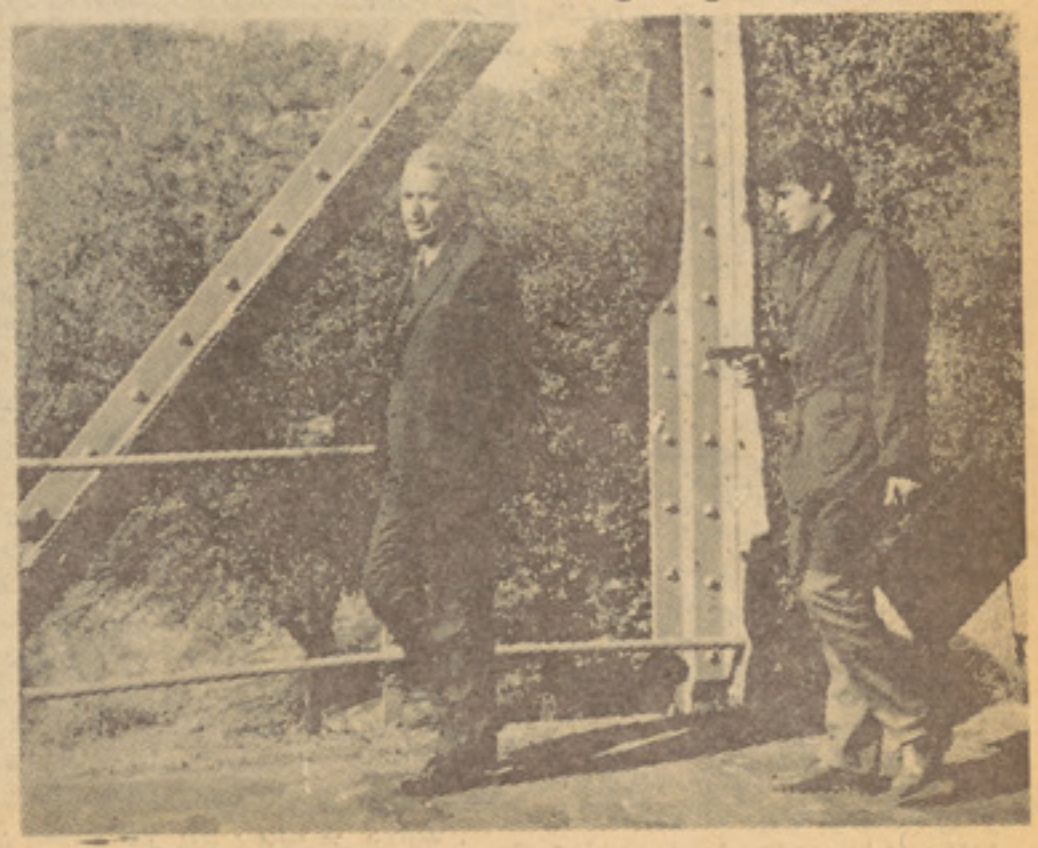

مرد تاریخی سینما

نام چاپلین در تاریخ سینما برای همیشه باقی خواهد ماند . چارلی چاپلین هنر مند پر قدرت کمیدی دنیا لقب یافته است و اکثر فلمهای او صامت است و این بعلت آنست که در آن وقت صنعت سینما آنقدر انکشاف نکرده بودتا فلم های ناطق تهیه کنند ، با وصف این همـــان فلم های صامت چارلی چاپلین که جز (آثار تاریخی) سینما بحساب می رود برای مردم پیشرفته امروز هنوز هم دلچسپ می افتد .

در عکس چارلی چاپلین را در حالیکه بکلی پیر و فر سوده شد ه در یکی از کنفرانس های سینمائی مشاهده میکنید .

دو هنرمند از سینمای شوروی

ناتا لیابندر چو ك

فلم سامپو که یك فلم افسانوی بود درکابل تماشاگر زیادی داشت درین فلم ستـــاره طناز شـــور وی ایواکیفی بازی کرده است همچنان درین اواخر فلم روسلان ولودمیلا در کابل نمایشس داهد شد که خیلـــی طرف علاقه مردم قرار گرفت دریـــن فلم هم ایواکیفی بازی کرده بوداین فلم در سال ۱۹۷۱ تهیه شده است آخرین فلم او (آدرس خانه شما) نام دارد که در ۱۹۷۳ ساخته شده

فلم های معروف این هنر مندمحبوب اینها ست (طیاره ۷۱۳ ـ اجا زه **نشستن میخواهد)(آسمان بالتیك)** آخرین یاد گار مقدس و غیره .

هنر مند دیگری از سینما ی شوروی که نامش سر زبانها افتاده ناتالیا بندر چوك می باشد . این زن زیبا انستیتوت سینما توگرافی را بپایان رسانیده و در فلم های (در پهلوی جهیل ۱۹۷۰) قلب روسیه ۱۹۷۱ ـ عساکر از جبهه آمد نـــد و سلیاریس بازی کرده اســـت

ایواکیفی

رنگینه‌لډی

مخ‌دی تخته ده دعقیقو
خوله مشوانی ژبه‌قلم لیکل کوینه
مسخ دی آیینه صورت وریښمین دی
خندادی سین دی عالمونه غر قوینه
مخ‌دی په اوښکو داسی لوند دی
لکه په‌گل وی اوریدلی شبنمونه

مخ‌دی په تورو زلفو پټ دی
داتوره شپه به‌پ‌ما کله سپا شپنه
مخ‌دی ترگل لاتازه تر دی
ختلی لمر دی مایه سترگو پوندوینه
مخ‌دی دسپینو زرو جام دی
زه‌به اوبه دوصال کله پکښی چښمه
مخ‌دی کتاب شونډی دی پاڼی
داتوری زلفی دی‌حاشیی پرښکلی دینه

دهجر نصیب

بی‌وصاله می‌پ‌زړه کښی بل‌خیال نشته
بی‌له‌دی نه‌می له‌یاره بل سوال نشته
خوانی لاړه په‌دی فکر کښی بوډا شوم
شوه معلومه چه‌په برخه وصال نشته
سیلا بونو دژړامی نظر یووړ
چه‌نظر دمرحمت می په‌حال نشته
درحمان دیوان کښی‌تل گورم فالونه
بی‌له هجره می نصیب کښی‌بل فال‌نشته
داشنا غمونو دومره کړم وری،
بل‌می اړخ اړوی ماکښی مجال نشته
هرکمال پسی زوال راځی غوږکیږده
خویو علم‌دی چه‌ده له‌زوال نشته
نصره ! شکرپری وباسه چه‌شاعر یی
خیردی ستاغوندی که‌بل زیون حال‌نشته

(نصرالله نصر)

دچاخه؟

چه‌دیار په مخ شیدایم دچاخه
یارته لیکم یارته وایم دچاخه
که رقیب دی‌که غماز دی که‌ناصح
په‌ښکاره ورته گویایم دچاخه
دکاغذ سپینه سینه کښی چه څه لیکم
امیدونه یارته ښایم دچا څه
که‌په خنگ رانه تیریږی‌باك یی نشته
ناامید لښکری پیایم دچاخه
که‌جفا اوکه وفا دیار له‌خواوی
په‌همه واړو رضایم دچا څه
رقیب داسی‌راته وایی خوله‌کړه ټوله
نه‌چوپیږمه لگیایم دچا څه
تش‌لیده دلیلا غواړم په‌جار وایم
خوژوندی په‌دی دنیایم دچاخه
تاسی بلی نه خبر شی راته وایی
ته‌مجنون اوزه لیلایم دچاخه
ملنگیار یم خوخه نه غواړم له چسانه
دنیا دار اوکه گدایم دچاخه

(ملنگیار)

دشوندوخیال

خط پر مخ دصنم راغی که سپوږمی‌شوه‌په‌هاله کښی
دایسی غاښ‌پ‌ه‌خوله‌کښی زیب‌کاکه ژاله شوه په‌لاله‌کښی
هسی رنگ سحرو جادوگا په نظر دشپلا سترگو
نه یی شان پ‌ه‌هندکښی شته دی نه‌ثانی په بنگاله کښی
لکه ونښلی مرغی په سیت دام دسلو لومو
هسی زه پریشانوزلفو کښی سیتم پ‌ه کشاله کښی
دازما له غمه شین زړه پکښی خیال‌دیار دشونډو
هسی رنگ‌زیب وزینت گا لکه می په‌شنه‌پیاله‌کښی
ماویل گ‌ه‌گل دی د غنچی پ‌ه لمن‌نغښتی
گه‌می گوت‌یو گل‌اندام ؤ پروت په سپردوشاله‌کښی
سر تاپایه تیغ د هجر لکه‌نی سوری‌سوری‌کړم
خکه یم مدام‌داهسی په فر یاد و په ناله کښی
که یار غواړی عومری زاړه‌خو در خی عبدا لحمیده
داپه راچه در مونده شی په‌زریاب نه په ناله کښی

(حمید ماشو خیل)

دزلفینوشبخون

زه‌په مخ دهغه‌یار هسی مفتون یم
چه‌له عقله بیگانه گرځم مجنون‌یم
دجهان په‌سود اوزیان می‌نظر نه‌دی
بی له یاره له همه جهان ستون یم
که‌می زړه شگاف شگاف شوباك بی‌نشته
شانه طوره دزلفینو په‌شبخون یم
چه‌هردم راته خبری دقصاص شی
نه پوهیږم بدنام شوی په‌کوم خون یم
خان به مړ دعشق په خیل کړمه ناصحه
وایه نه‌وړم زه‌حمید هسی پښتون یم

«حمید»

دیار سودا

بیامی ساقی ولید دخیالونوپه خوبونوکښی
بیا دجنت حوری راته ناخی په جامونوکښی
زه دسکندر دآیینی څه گدانه یمه
زه‌هر څه لیدی شمه دښکلو په‌مخونوکښی
غرونه که لالونه شی طلا شی‌اوزماشی‌بیا
نه‌ارزی په‌دی چه خوانی خاوری‌کم‌غمونوکښی
زه که می پرست نه‌یم نوخه‌به‌شم‌اوخه به‌یم
څه یسی به گرځم‌دمړو خاوروپه رگونوکښی
زانگم دسپوږمی په تنا بونوکښی جانان‌سره
خیال چه را سره شی‌دنشی په‌جنتونوکښی
کله چه دیار په سودا پریوز مه ویده‌شمه
اوړم په گلو نو کښی‌را اوړم‌په‌گلونوکښی

«لایق»

بناغلی «زاهد»

دمینی نښه

خیردی آشنا که په بنوباندی‌خبری‌کوی
گل‌هم بلبل‌ته په‌اغزو باندی خبری‌کوی
دژوند ملگری به‌ستاغم زړگیه څه‌وژاړی
چاله‌چه‌څی نوپه سلگوباندی خبری‌کوی
آشنا محفل‌کی نن‌پ‌ه‌ناسته جوړخوشحاله‌نه‌دی
سم‌دمانیامه اسویلو باندی خبری‌کوی
داخو ښکاره دمینی نښه ده سادەزړگیه!
خیردی آشناکه په‌گیلو باندی خبری‌کوی
پریده چه مړشمه زاهده هډو ودی نکړی
ماسره یارکه په جرگو باندی‌خبری‌کوی

مجنون‌چاکړم

صبح وشام‌می لاس نیولی دی‌دعا کړم
سوال له خدایه ستادمهردوفا کړم
هیچ دروغ رښتیا می‌نه‌زده که‌باور کړی
ستا دپاره هم‌دروغ اوهم رښتیا کړم
واړه ته یی خندول که ژړول کړم
زه پخپله نه خندا کړم نه ژړا کړم
که ته نه‌یی راته وایه باری‌خوله‌دی
زه داهسی لیونی او مجنون‌چا کړم
خوب خندا دبلتانه په‌مخکه نښی
څه آرام به‌په داد ښت‌کربلا کړم
هره ورز چه‌می تیر یږی ستا پ‌ه‌غم
زه په‌هره ورځ پوهیږم چه غزا کړم
یووښته می دصورت گوږ ښوی نه‌دی
هسی رنگ دپت پنهم په زړه اداکړم
زړه که یودی خوما تاله دی درگړی
مگر نورو لره نور زړونه پیدا کړم
چه‌می واغوست سروپای دعاشقی
زه «رحمان»دی سروپابی سحروپا کړم
«رحمان بابا»

ستر گی

یارمی په‌ښایست کښی‌بی‌نظیره بی‌مانندی
لاپه‌درست صورت کښی مشهوری‌لری‌سترگی
هرچیرته چه‌ته‌یی هغه لورته می‌نظردی
هرچیرته زانی شاهین هوی‌لری سترگی

(خوشحال‌ختك)

خار بندی می‌دبنو گړه‌تری چاپیره
گوندی خیال دیار په سترگو کښی حصارکړم

(عبدالقادر ختك)

مایی خیال لره ابلق دسترگو زین‌کړو
قاسم نه‌ږدی په‌رکاب زما دسترگو

(رحمان‌بابا)

زلفی‌دی سنبل‌مخ‌دی گلاب‌سترگی نرگس‌دی
زه‌باندی باغبان یم داگلزار ساتم همیش

«حنان»

اوس له ویری په‌کوخه ورتللی نشم
مارمستو سترگو جنگ لیدلی دی

(مطیع‌الله)

از : فزو الیووا

گیسوانی چو

یکروز زیبای بهاری بود . آ ب باردیگر در جو یبار ها براه افتاده وآ غاز زندگی تازهٔ را نشان میداد ولی این آب ها هنوز زیر شیشه‌های بلوری یخ و توده های برف جر یان داشتند. یك دختر نسبتاً محبو ب دراتاق کار رئیس کمیتهٔ اجرا ئیهٔ محل راباز نمود . مرد پشت میز نشسته و می نوشت . ابرو ها ی پر پشتش با کلاه پو ستی پخ پخی اش که روی آن ها به شدت کشیده شده‌بود بهم می خورد . دستها یش به تندی روی کاغذ حر کت می کرد کرتی ضخیم و زمستانی‌اش به آن به تندی تکان می خورد.

در حالیکه نگاه کو تاه به د ختر انداخت پر سید:

– بلی چه است ؟

– من یك خاك شنـــاس هستم . اینست ورقه مقرری‌ام .

او دامن دراز که از تکه ضخیم دوخته شده بود بتن داشت بوتهای ساقدار بپایش‌بود ، کرتی کلفت و خاکستری رنگ، جاکت‌پشمی‌اش‌را تااندازه از نظر پنهان میکرد .

کـلاه پوست خر گوش باگوشکی های پشمی در روی‌انگشتان دستش فشرده میشد . تنها موی‌های دراز ولطیفی که چون آبشار طلا مینمود روی شانه هایشان بنرمی افـتا ده بود .

رئیس بخش ، بطـر فش تبسم ملایم که تااندازهٔ از آن ر نگ شك وتردید خوانده میشد ، نـمو د . تبسمی که بزرگان بطرف اطفا لـی می نمایند که از قوت خویش می – خواهند کار سنگین تر را انجـام د هند .

به این طرف دختر به د هکـده دورافتاده آمد و به این تر تیـب فارم محل یك دختر خاك شنا س را در آغوش گرفت . و بـدنبال آ ن وظایف‌زن اداره‌چی فارم زیاد تر شد زیرا این دختر بخانهٔ آنها ز ند گی میکرد . در حالیکه خانهٔ خود شا ن از قبل برجمعیت بوده و خانواد ۀ بزرگی را تشکیل میداد .

وقتیکه او را برای خـو ر د ن صبحانه صدا می کردند مـتو جه میشدند که اثـری از او نیست . شام خسته ، مانده در حا لـیکه خریطه پر از سنگ های مختلف‌روی شانه‌اش سنگینی میکرد ، بخـا نه بر می گشت و باگذاشتن آن روی سطح اتاق نفس براحت می کشیـد. و قتیکه زن صاحب خانه مانند‌اکثر زنان کنجکاو، از ترق دروازه بدرون اتاق می نگریست میدید که د خترك مشغول خالی کردن خر یطه است‌و در برابرش تودهٔ ازخاك وسنگ‌های مختلف کوت شده است .

زن باآه بلندی باخـود زمز مـه می کرد .

– اوف ! چرا خاك هارا به خا نه می‌آورد .

هر صبح هنگام بر آمدن آ فتا ب او قرص نانی همراه بایك دانه پیاز و یایکی دو دانه سر سیر گرفته از خانه می بر آمد وروانهٔ ، کـوه ها صخره ها و بستر های خشك دریا میشد .

این دختر باشیوهٔ زندگی شگفتی آورش مار یا نام داشت .او از پدر ومادرش چیزی بیاد نداشت ودوران اولیه کودکی اش به گـر سنگی و در بدری سپری شده‌بود. هنگامیکه قشون انقلابی خانه اش را تصر ف نمودند او فقط بدو چیز علاقه‌داشت دو ختن و کار در باغچه واز همانجا باخاك و زمین پیو ند یافت . مار یا بزرگ شد و شامل اکادمی ز راعت تیمر یازیف شد . واکنون او یـك خاکشناس‌ماهر شده‌وبرای‌کاردرآنجا تعیین شده بود .

اکنون دوغستان‌سر زمینش‌گردیده بـود .

مایر اول او به شورای بزر گا ن پیشنهاد نمود تایك باغ آلو با لـو بوجود آورند و همه به او خندیدند. و زیر لب گفتند :

«رویا ندن در خت بر سطوح‌مرتفع خونزخ . نی ، دختر نباید آ نچنان تنبوری بنوازی که تار هایش از هم گسیخته شود . قسمت ز مین را به همه توزیع نموده است . برای مـا ز مین را اعطا نموده که بر روی آن درخت آ لو با لو نمی روید. ازهمین ز مین مانان و نمك خودرا حا صل می‌کنیم . د هن هیچو قت بر با لای ابرو قرار گر فته نمی توا ند .»

ماریا در برابر ریش سفیدا نـی قرار داشت که سر هایشان ما نند صخره های کوه و ریش های شان مانند آبشار می نمود . ماریادانست که آنان را باکلمات نمی توا نـد قناعت بد هد ، آ نان مانند صخره های سخت پابرجا بودند. ولی‌ماریا تسلیم نشد . اگرزمانی نمی توانید مستقیم به پیش بروید ، دوربخورید راه دیگری را جستجو کنید . لذا با معلم نباتات که طرفدارش بود ،بکار آ غاز نمود .تصویری‌راکه از و ضع باغها دید برایش تاثر انگیز بود .

ترجمه : رهپو

ون آبشار طلا

درخت ها از فرط بی توجهی ضعیف ولاغر می نمودند . در ختان کهن‌از میوه‌دادن باز مانده و هیچ نهـا ل جـوانی دیده نمی‌شد . ماریا مردم‌را جمع نمود و به آنان شیوهٔنگهداری درخت های میوه را آمـوخت . ا و خودش ز مین را می کند ، به‌درختان کود میداد و عرق مـی ریخت. ا و سعی نمود تااجازهٔ کا شت تخـم درختان میچورین که در شمال می ـ رویید بدست آورد .

بالاخره روزی آمد که ما ریا بـه زمین ها متروك تسو لبك، جا ییکه فقط عقابها لانه می کردند و تـنها صدای آ بشار می شنید ر فت .

بلی او عقیده مبنی بر کا شت‌باغ های آلو بالورا در سطوح مـر تفـع خونزخ ازدست نداد . اوبا همکاری معلم و شاگردان به کار شر و ع کرد.

هیچکس در د هکده به کار شان باور نداشت و هـمـه به ایشا ن ریشخند می زدند .

روزی عـده ای از ز نان هـما ن بخش نزد ماریا آ مدند . ماز یـا سعی نمود باوجود کار های ز یـاد به مهمانش ر سیدگی نماید. و د ر پایان محفل کو چك ولـی شا دش زنها روی بطر فش نموده گفتند:

«چطور و قت‌یافتی ؟ دست تو بـه هر کار میگردد . از صبح تا شا م توبه مزارع و کوه ها هستی. مـا تورا نمی بینم . و در شب‌توآخرین کسی هستی که چراغ را خا مو ش می‌کنی، به این تر تیب‌خدای ناکرده کور می شوی ... خوب ، مانیز باتو کمك می‌کنیم . »

ماریا پیشنهاد آ نان را بخو شی پذیرا شد .

بعد از آن ، ز نان دیگر نیز به‌او می پیوستند . آ نان درخت هارا آب می دادند وبعد تر آ نقدر به‌کارشان عشق و علا قه یافتند که نهال‌های کوچك را چون جان‌خودمی‌پروراندند اکنون مردم به این د ختر احترا م می نود وکم کم به قلـب همـه راه یافت و زمین سنگی و بایر جـا ی خودرا به باغ های آلو بالو می‌داد .

یك روز روشن و صاف همه چیز تغییر نمود . ماریا هنگا میکه‌بطرف بلندی ها می رفت از دور حـفره های بزرگی دید . فکر کرد. مـمکن سایه های بال عقاب های‌باشد کـه درآن بـلـندی هـا پـر و از می نما یند . و لی‌هرقدر نزدیك‌می‌ـ شدواقعیت تلخ برایش آ شکـار میشد . نهال های تازه کار شده از بیخ و بن بر کنده شد بود .

زنهاباعجله به آنسو د و یـد ند و لی ماریا بی تفاوت به همه چـیز مات و مبهوت می نگریست زمانیکه دو باره بالاآمد صدای سم سوا ری راشنید. یك سوار در بـرابـر ش ظاهر شد .

ـ شمارا تر ساندم ؟

ـ نی .

در جستجوی چی هستند ؟

ماریا در حالیکه گلو یش‌راعقده گرفته بود درد درونی اش را شرح داد. مرد کلاه استر خانی‌خاکستری بسرداشت و گو پیچهٔ پشمی تیر ه رنگ در حالیکه رویش کمر بـند پهن با دکمه های‌طلا یی بسته بود ، ببرداشت . به پایایش بوت هـای ساقدار کلفت پو شیده وچشمانش زیر ابرو های پر پشتش برق میزد

مرد بالحن تند گفت :

ـ برای تو چه فرق می‌کند کـه درختها اکنون از بین برود تا د ر اجاق بسوزد ؟

مار یا با نارضایتی چیغ کشید.

ـ این درست نیست ! چندسال بعد این د ر خت هـای آلو با لـو شکوفه خواهند کرد وتو خواهی‌دید

ـ زندگی اسپ نیست که تو به هرراه که خواسته باشی‌بدوانی‌اش؟ از خود قوا نینی دارد.

ـ ولی تو لگام های اسپ‌بدستت است و هر طرف که بخواهی می ـ کشانی اش .

ـبرای یك سوار بسیار آ سا ن است که مسیر ش‌را تغیر دهد ولی برای زندگی امر مشکل ، خوب من میروم ، از مدتها پیش متو جه‌شدم که تو د ختر گیسو طلایی‌مصروف چه کار عبسی هستی .

او غایب شد هم چنانکه بصورت غیر منتظر ه آ مده بود . فقطصدای سم اسپش بر ا ی مد تی در در ه انعکاس می کرد .

ماریا به بلنـدی آمد . بر آثا ر و یرانی باتاثر نگریست . ر و ی سنگی نشست واز فرط ما نـد گی پینکی رفت . لحظه‌ای بعد با صدای مردی بیدار شد .

ـ برای یك مردلایق‌است،که زنان گشت نمایند واو همه را به ویرا نی بکشد . چرا چنین گردید ؟ مـن

بقیه در صفحه ۵۹

درس عشق

چون شوم خاك رهش‌دامن بیفشاندزمن
ور بگویم دل‌بگردان ، رو بگرداند زمن
گرچه‌شمعش پیش‌میرم برغمم خندان شود
ور برنجم خاطر نازك برنجاند زمن
روی رنگین را بهرکس مینماید همچوگل
ور بگویم باز پوشان ،باز پوشاند زمن
او بخونم تشنه‌و من برلبش ،تا چون‌شود
کام بستانم ازو یا داد بستاند زمن
چشم خودرا گفتم آخر یك‌نظرسیرش ببین
گفت : میخواهی مگر تاجوی خون راند زمن؟
گرچه فر هادم بتلخی جان برآید باك‌نیست
بس‌حکایتهای شیرین بازمیماند زمن
ختم‌کن‌حافظ‌که گرزین‌دست‌باشد درس‌عشق
خلق‌درهر گوشه‌ای افسانه‌ای راند زمن

«حافظ»

زیر نظر گل محمد ادیبار

مهتاب

در زیر سایه روشن ماه‌پریده رنگ
در پرتوی چو دود، غم انگیز ودلربا
افتاده بودو زلف سیاهش بدست باد
مواج‌و دلفریب

میزد به روشنایی شب نقش تیرگی
میرفت جویبار وصدای حزین باد
گویی حکایت غم یاران رفته داشت
وز عشقهای، خفته‌و اندوه مردگان
رنجی نهفته داشت
در نور سرد وخسته‌ی مهتاب کوهسار
چون آرزوی دور
چون هاله‌ی امید
یا چون تنی ظریف‌و هوسناك در حریر
می خفت درنگاه
وز دشتهای خرم‌و خاموش میگذشت
آهسته شامگاه

او .آن امید جان آن سایه خیال
می سوخت در شراره گرم خیال خویش
میخواند در جبین در خشان ما هتاب
افسانه غم من و شرح ملال خویش

از : مارسلین دبردوالمور

نامه‌منویس

برایم نامه منویس، نمی دانی چقدرافسرده ام وچطور آرزوی نیستی میکنم ! تابستانهای زیبا بی تو برای من چون چراغ‌بی‌نوراست ، حالا دیگر بازوان خود را فرو بسته ام ، زیرا نتوانستم ترا در این بازوان‌بفشارم • امروز ، اگر دست بدل من زنی، مثل آنست که دست به گوری خا موش‌زده‌باشی •

برایم نامه منویس ! بگذار من و تو جزمرگ دلخبری بهم ندهیم • اگر می خوا هی بدانی چقدر ترا دوست داشتم ، از خدا وخودت بپرس • اگر در خاموشی دل خود صدا یی را بشنوی که ازعشق سخن‌بگویدمثل آنست که بی آنکه با آسمان رفته‌باشی، ندای آسمان را بشنوی •

برایم نامه منویس! من از نامه تو می‌ترسم • از حافظهٔ خودم نیز میترسم ،زیرا یاد صدای تو چنان در دل من مانده است‌که گاه و بیگاه آوای‌ترا در کنار-خود میشنوم •

برای خدا ، آب زلال را به تشنه ای که‌حق نوشیدن آنرا ندارد نشان مده • برایم نامه منویس ! زیرا نوشتهٔ محبوب تصویرزندهٔ اوست •

برایم نامه منویس ! آن دو کلا می‌راکه دیگر جرات خواندنش را ندارم برا یم منویس . زیرا صدای تو آنهارا به گوش‌دل‌دل من میرساند و چهره تو از خلال لبخند شیرینت در برابرم مید رخشد •

برایم نامه منویس !زیرا چنین می پندارم‌که بوسه ای سوزان از دو لب تو ، این‌دو کلام را بر لوح دلم نقش می زند • برایم نامه منویس !

ای عشق!

ازتو ای‌عشق! دراین دل‌چه شررها دارم — یادگار تو چه شبها چه سحر ها دارم
با تو ای رهزن دل چه سفر ها دارم — گرچه از خود خبرم نیست خبر ها دارم
تو مرا واله و آشفته ورسوا کردی
تو مرا غافل از اندیشه ی فر دا کردی

گرچه ای‌عشق! شکایت زتو چندان دارم — که بعمری نتوا نم همه را بشما رم
گرچه از نرگس او ساخته ای بیما رم — گرچه زان زلف، گره‌ها زده ای درکارم
بازهم گرم ازاین آتش جانسوز تو ام
سر خوش ازآه‌و غم‌ودرد شب‌وروز توام

بازاگر بوی‌میی هست ز میخانهٔ تست — باز اگر آب حیاتی است به پیمانهٔ‌تست
باز اگر راحت جانی‌بود افسانه تست — بازهم عقل، کسی راست‌که دیوانهٔ‌تست
شکوه بیجاست مراکشتی و جانم دادی
آنچه از بخت طمع داشتم آنم دادی

من ندیدم سخنی خوشتر ا ز افسانهٔ‌تو — عاقلان بیهوده خند ند بدیوانهٔ تو
نقد جان گرچه بود قیمت پیمانهٔ تو — آه از آن که نشد مست زمیخانهٔ تو
کاش دایم دل‌ما از تو بلرزد ای‌عشق !
آن دلی کزتو نلرزد بچه ارزد ای عشق؟

«عمان»

دوطرح

در را ببند
خورشید رابخانه چرا مهما ن شویم وقتی
که‌نور
غم را درون دیده ما فاش میکند

• • •

– آنقدر (ترا دوست دارم میگویم)
که اگر تمام قطرات باران به‌زمین بگوید.
هنوز کم است .

• • •

حسرت

گونهٔ شب شسته بود ازگریهٔ مهتاب
بسترم بی‌موج چون مرداب
می رمید ازدیدگانم خواب
میگشودم پلکهای بسته را ازچشم
می‌شمردم تیرهای سقف رابا چشم
بار اول طاق می‌شد، باردو م جفت
خواب گویی چون پرستو ها
درمیان تیرها می خفت

•••

ناگهان گهوارهٔ بی جنبش شبرا
دست گرم‌نغمه ای جنباند
این زن همسایهٔ من بود
کز کنار بستر طفلش
لای لایی آشنا میخواند
آنچه او می‌خواند آواز دل من بود
درنهادم آتش اندوه، روشن بود

کاشکی من نیز طفلی‌داشتم، چون او
درکنارش تاسحر بیدار میماندم
کاشکی درخلوت شبهای مهتابی
برسر بالین او آواز میخواندم
کم کم از افسون آواز
چشم طفلم ،جرعه ای ازخواب‌نوشید

وزشکاف پلکهای من
جویبار اشك می جوشید

کودکم درخواب می‌خندید
از تبسم های اومهتاب‌می خندید

بوسه ها ازگونه هایش می ربودم‌من
زیر لب گیر یان و خندان میسرودم‌من
چون هوارا ،بازی دست‌تو بشکافد
خیره دررگهای آبی رنگ‌باروی‌تومیگردم

ناگهان در، چون دهانی گرم‌وامی‌شد
مادرش ازدور بامن همصدا می‌شد
–ازتنت چون بوی شیرتازه برخیزد
مست ازبوی تومیگردم•

•••

بسترم بیگانه بود ازخواب
جنین شب ،میدرخشید ازلعاب نیلی‌مهتاب
مادر ی گهواره می جنباند
لای‌لایی آشنا می‌خواند :
–مادر آیینهٔ چشم تومی سوزد
همچو شمعی شعله ور درشیشهٔ‌فانوس•»
ناله‌ای ازسینه ام برخاست :
–«کودك من نیستی افسوس »

«نادر نادر پور»

عکس و مطلب

درین هفته بعلت اینکه مطالب دلچسپ این صفحه بعوض عکس دارد، رسم ها با عنوان صفحه جور نمی آید امید است خوانندگان محترم بر ما ببخشند.

ورزش خطرناک

سالها پیش در دهلی مرکز کشور هند ورزش یا مسابقه خاصی رواج داشت که خیلی خطرناك بود .

در پهلوی یك عمارت قدیمی حوض کم عمقی وجود داشت واز بالای عمارت مسابقه دهنده خود را بدرون حوض می انداخت رو ش بخصوص باید بکار برده میشد تا دایف کننده اسیب نبیند ، اما بعضا واقع میشد که مسابقه دهنده جان خود را درین بازی خطرناك از کف میداد .

جزای سنگین بخاطر کلاه

در یکی از قبایل افریقای غربی روا ج عجیبی حکمفرما بود . درین قبیله زنان کلاه مخصوص بسر میکردند و این کلاه را جز وقت خواب همیشه بسرمیداشتند .علت آن این بود که برای زنان کشیدن کلاه از سر آنهم در برابر مردا ن

و در کوچه و بازار گناه بزرگی به شمار میرفت و حتی زنی را که در جمعیتی کلاه خود را مقابل مردا ن

از سرش دور میکرد به جزای مرگ محکوم میکردند بعد از اینکه افریقا با تمدن جدید آشنا شد بسیاری از رواج های خرا فی از بین رفت که یکی آن همین رسم رواج بود .

زنی با ۱۲۳ سال عمر

در یکی از شهر های کور سیکا (جزیره ایکه ناپلیون درآن پد رود حیات گفت) زنی زندگی میکرد که از مرضس اعصاب رنج می بر د معمولا امراضس عصبی زود تر انسان را بطرف نیستی میکشا ند ولی بااینهم‌زن مذکور یك صدو یك سال با مرضس اعصاب زنده بود و در سن یکصدو یك سالگی که گمان میرفت دیگر چیزی بنام‌دماغ برایشس باقی نمانده صحتشس خوب شد و دماغشس فعالیت عادی خودرا آغاز نمود و همان بود که زن‌مذکور بیست و دو سال دیگر در کمال

آسایشس و راحتی زندگی کرد وبه سن ۱۲۳ سالگی وفات نمود .

زبان زن‌ها

زنان بودائی در هند وستان زبان مخصوص برای خود داشتند که از آشنا شدن‌مردان با این‌زبان بشدت جلو گیری میکردند . زنها بین خود و درصحبت های خصوصی خود این زبان را مورد استفا ده قرار میدادند و زمانیکه میخواستند بدختر خود این زبان را یاد بدهند قبلا او را سوگند میدادند تا این لسان را به مردان یاد ندهد .

عادت عجیب

یك فرما نروای سیاه پو ست

کشوری در افریقا که مستعمره پرتکال بود از توپ خیلی خوششی می آمد . او بعضا برای دیدن مسابقات فوتبال پینك پانك و باسکتبال به اروپا سفر می نمود کم کم این علاقه او به توپ عادت‌عجیبی برایشی به ارمغان‌آورد . گوشواره هائی بشکل‌توپ برای‌خود د رست نموده همیشه در گوشس خود می آویخت .

آدم عجیب وچشم هایش

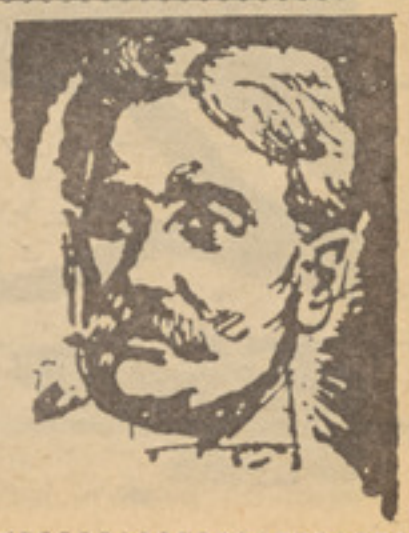

در سان فرانسسکو مر دی بنا م (ژوال)زندگی میکرد یکی ازچشمان این مرد سیاه و آن‌دیگری آبی بود عجیب اینست که بعد از سن ۲۱ سالگی چشم سیاه این مرد آبی و چشم آبی او سیاه شد .

صفحه دوستان

از : انیسهٔ طرابی

رستاخیز

وقتی آدم پااز کودکی به جوانی میگذارد وآنگاه وار داجتماع می - شود ، اندیشه و فکرش دگر گونه میشود وخواسته هایش رنگ‌دیگری بخود میگیرد خوا سته ها ی که‌با خواسته های یک کو دك ودوران کودکیش فرق فراوان دارد.

جوانی دو ران دیگری است ، دورانی است مملو از آرزوها وامید ها ، آرزو ها و امید ها برای‌خودش برای زندگیش وکشورش .

گذشته ، همین گذشتهٔ نز د یك آنچنان بود که هر جوانی‌نسبت به‌آیندهٔ خودش وکشورش د ست بگریبان نگرانی و یاس و نا امیدی بود وهیچ روشنایی در دور نمای زندگیش دیده نمی شد . اما یك وقت همه چیز دگر گون شدوجامعهٔ ما بر هبری مردی بزرگ راه دیگری در برابر خود یافت ، راهی که به روشنایی‌ها وخو شبختی‌ها میرسید و آنوقت بود که نسل جوان دریافت که‌یاس و ناامیدی ونگرانی اززندگی او گریخته است و بر اوست که از این پس در تلاش باشد ودرکوشش برای خودش و برای‌کشورش‌وبرای آنهمه پس ماندگی هایی که‌سرتاسر کشورش را فراگرفته است تاباشد روشنایی‌جادهٔ که در برابرش‌گشوده شده است سرتاسر ز ندگی اش را فراگیرد ورستاخیز ۲۶ سر طا ن به‌کامیابی و خوشبختی بینجامد .

برگ دیده

آنقدر باد یاس و جفا بر د لم و ز ید
چندا نکه برگ دیده ز شبنم کناره ماند
بردم به دشت و کوه وبیا با ن پناه لیك
از داغ لاله بر جگر من شراره ما ند
از برق چشم خیرهٔ من در د ل سکوت
درگوش د ختران فلك گو شواره ماند
بر آسمان سبز دل انگیز و با شکوه
از راز چشم ما و تو تنها ستا ره ماند
در موج خیز دیدهٔ اندو هبا ر من
چشم امید ونور شفق را نظاره ما ند

اسدالله فروتن

از: سید انورشاه(زارع)علی چوپان!

قصاب‌دل

سیمین بدنم سخت پر یشان‌شدهٔ باز
پژمرده و غمگین و هرا سان شدهٔ باز
دیروز مرا دیدی و نا دیده گر فتی
گو یا تو هم از گفته پشیمان شدهٔ‌باز
آ ما جگهٔ خشم تو گشتیم بزو دی
قصابدل و جان غریبان شدهٔ باز
امروز ز لطف تو خبر د ادبشیری
خو بست عزیزم که بفر مان شدهٔ باز
در هر شکن ز لف تو صد دل شده پا بند
صاحبدل و سر دفتر خو بان شدهٔ باز
دیر یست نکردی تو بعشا ق نگا هی
عید است بیا از چه گریزان شدهٔ باز
بس نیست تر ا اینهمه‌رنجی که کشید ی
«زارع» بغمش دست و گریبان شدهٔ با ز

از : باری ، میهن یار ، دانشفر.

دیو ظلمت

کاروان ها در حرکت اند
وکاروان ما ...
باگامهای استوار به پیش‌میرود.
به پیش !
بسوی سرزمین زرین خور شید

به صوب دنیای ر و شنا ئی ها
سرزمینی‌که ،

سیارهٔ ما
مدیون فروغ اوست
پس تو ای‌جوان هو شمند ومنور
چرا بر نخیزی و...
این دیو ظلمت آ فرین و حکمت
گریز گر دون رااز پادر نیاوری؟
وبگورش نسپاری ؟!

بیا!واین دیوغول‌پیکر ظلمت‌رابشکن
تالابلای ظلمت زمین وزمان ما شود
روشن ومنیر .

(پایان)

این عکس را با شر حی که میخوانید دو شیزهٔ نزیهه یو سفی برای این صفحه فر ستاده اند.

• • •

کودك داوسط صحرای سو زان بیخیال به‌درخت خشکیده و مار کشیدهٔ که دور آن پیچ‌خورده است مینگرد. شاید هرگز در فکر آ ن نیست که نیش این مار زند گی را میگیردو به‌حیات‌آدمی‌پایان‌میبخشد.

درمورد فلم شب پر اضطراب

داستا ن فلم از خطو ط مشخصی تشکیل شده که مدتی از فلم مبهم یافته میشود وطرح کلی‌فلم را به وجود می آورد . خط در شت فلم وقتی آغاز میشود که اسکا ت منفی مرکزی فلم بعداز تصادم مو تر ش باتیر چرا غ‌بسته وزخمی‌از مو تر پیاده میشو د وبا بیحالی تما م به مارشا ل که بالبخند مظفرانه ای مقا بلش ایستاده میگو ید .

ـ خوب یکوقتی میرسد .

بعد خط دو م آغاز میشود .

(مارسیانو) مرد مکسیکو یی که از این سرقت جان سالم بدر برده از امریکا فرار میکند . وارد مکسیکو میشود وسراغ پسرش را می گیرد.

«عشق همه‌جاست»اورامتو جه‌خودش میکند خط سوم آغاز میشو د یعنی طرح این فلم از سه خط مشخصی تشکیل شده .

ـخط اول انتقام یك جانی از یك مامور پو لیس. خط دوم محبت یك پدر نسبت به‌پسر و خط سو م عشق یك زن هرجایی به‌یك جوا ن معصوم وخوش قلب یا برعکس .

نقطه تلاقی این خط ها ی‌اربتسی است وشهر کوچکی در ایالت‌تکساس درسرحد مکسیکو وامریکا .

خط اول بامرگ ما رشال ختم میشود وخط دوم بامرگ مارسیانو ولی خط سوم ادامه پیدا میکند . داستان عشق بتسی و چینو . وپخش میشود.

اسکات منفی مر کزی داستان یك جسم محرك است که تا حلقو مش نفرت انباشته شده ودر مقا بل او مار شال رئیس پو لیس محلی قرار دارد.

معهذا مار شال در فلم‌یك قیافهٔ فرعی است واین چینوا ست که در فلم ازیك خط فر عی‌وار دخط اصلی شده و شخصیت مثبت مر کزی ر ا اختیار میکند .

انگیزهٔ (سکات) در سر قت دو م پنجاه فیصد انتقام و پنجاه فیصد دزدی است. و در لحظا تی از فلم هر یك از این انگیزه ها بر د یگر ی پیشی میگیرد.

ـ شخصیت سکات نقا ط مشترکی

مارسیانو به کمك پول ها یی که از سر قت‌بدست آورده‌کافه‌مجللی‌برای خودش برامی اندازد و زند گی مرفهی رادر پیش میگیرد .

ولی اسکات چند سال بعد از زندان آزاد می شود وبه سراغ او میر ود واین نقطه پیو ند خط اول‌و خط دوم‌است .

از این ببعد این دو خط با هم سیر موازی یی در پیش می گیرند اسکات، مار سیانورا وا میدارد که هراه باپسرش بااو در یك سر قت مسلحانه دیگر شر کت کنند.

در کافه تبسی چینو را مقا بل پیشخوان بار نشسته و شیرفرمایش می‌دهد.بعدتبسی زن مو طلا یی (انیتا اکبرك) با گذاشتن ریکارد شدن آ هنگ عشقی(عشق زیبا ست) ارو پا یان فلم مبین ا ین حقیقت ا ست اگر چینو یا(بتسی) به قتل میر سد اگر چینویا بتسی به قتل می رسید این‌فلم مملو ازخط ها ی در بسته می‌بود. یعنی مجمو ع یك تعدا د حادثاتی که به هیج می انجا مید واین هیج درست همان چیزی می بودکه بیننده مطمئنا احساس‌می کرد. ولی این خط ادامه‌پیدا میکند وارایه آن قناعت خاطر بیننده را فرا هم میسازد .

نقطه تمرکز این فلم بیشتر شخصیت هاست تا حاد ثات ما یه اصلی هم نفرت است نه اضطرا ب یعنی نفرت اصل است و درشخصیت ها گنجانیده شده واضطراب فرا غ است ومعلو ل ودر حادثات گنجانیده شده . شخصیت های منفی‌درست مثل بم های متحرکی هستند که‌روی خطوط مشخص فلم می لغزند و بعد در نقطهٔ از فلم منفجر میشوند.

خود این‌انفجار انفجار نفرت است ولی حا لتی را که بو جود می آو رد اضطراب است . یعنی نفرت علت است واضطراب معلول.

عنوان اصلی‌فلم‌هم شب پر نفرت ا ست بطو ر کلی را جع می شو د به شخصیت ها و تم کلی فلم و برای سهو لت بیان در شب پر اضطراب تر جمه شده.

منفی های این فلم قرار دادی هستند یعنی یك عده چا قو کش‌های خونسرد وسادیست که از لت‌وکوب وشکنجه اسرایشان لذت میبرند . ولی طرز کار برد آنها قرار دا دی نیست. یعنی آدم تراژیدی مر گ بدها را در ست مثل ترا ژ یدی مرگ خوب ها احساس میکند البته آن عده ایکه از نگاه فکر و عقیده ویا دایر کتر فلم زیاد دو رنیستند

یعنی دایر کتر بخو بی‌کو شیده تراژیدی زندگی شخصیت های‌منفی را مجسم ساز د.

واین تجسم‌مخصو صاوقتی‌بر جسته است که دور بین فلم بر دار متوجه گلوی خون آلود یك جنا یتکار و ونیمرخ بیروح جنا یتکار دیگر و چشمان از حدقه بر آمده ونگاههای گنگ جنا یتکار سو می یعنی اسکات باشخصیت کاپیتان (اهب)نا خدای کشتی پکسو رد در داستان موبی دیك دارد .

کا پیتان(راهب) از گذشته پای قطع‌شده به اداره برده واسکات یك داغ چهره.

وقتی کا پیتان (اهب) مشت ها یش را گره میکند و فریاد می‌زند.

ـ این مو بی دیك بود که مرا بی دکل کرد..)

سکات درمقابل‌سوال مار یستانو در مورد داغ چهره‌اش‌دندانهایشرا برهم میفشارد نگاه های عبو سی را به فضا می‌دوزد ومی گوید.

ـ این کاریك نا کس است...

مردی با نقاب بقه

پولیس ها در منزل ته وبالا می رفتند و خیابان به اثر ازدحام مردم مردم بند شده بود الك اظهارعقیده کرد « او یك ضربت درست کاری به فرق تان زده است. اما من باور نمی کنم که این کار شخص بقه باشد. زیرا تا جائیکه من میدانم بقه هرگز شخصا دریك حمله وسرقت اشتراك نکرده است .»

الك دقیقا عمارت را تفتیش کرده ووقتی به اتاق خواب وارد شد در کنار کلکین باز یك ورقه رسید بکسی را پیدا کرد، یك ورق سبز رنگ بود که درآن ازنگهداشت یك بکس دستی تصدیق شده بودورسید بکس به استیشن آخرین قطارشمال تعلق داشت .

الك ورقه رسید را در برابر روشنی قرار داده سعی نمود تاریخ مهر را بخواند .

بکس را ١٤ روز پیش تحویل گرفته بودند . الك با احتیاط ودقت خاص رسید بکس دستی را دربکس بغلی خود گذاشت .

آنچه از این سرقت مورد توجه الك قرارگرفت این بودکه شخصی که آن سند را امضاء کرده بود، غالبا به دار ودسته بقه شامل می باشد .

الك تشکیلات بقه ها را خوب بلد بود و میدانست هیچکدام از غلامان بقه جرئت آنرا نداشتند که از نام او سؤ استفاده کنند.

اما الك نمیدانست که چرا بقه به حضور شخص جانسن ار زش قایل شده است. او منظو نانه سوال کرد: «شما تصور میکنید که این کار از شخص بقه بوده است؟»

جانسن بالبخند رضایتبخش اظهار داشت : « یا شخص بقه بوده یا یکی از فرستاده های بسیار مورد اعتمادش. اینرا ببینند .»

در وسط یك ورق جاذب گلابی رنگ الك چاپ یك بقه را دید.

به روی پلهٔ دروازه هم یك چاپ بقه و جود داشت .

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق پولیس به تعقیب سازمان بقه‌ها زندگی‌اش را از کف داد. الك معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مردمرموزی است میبراید . رای بنت جوان که نزدمایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار او نزد ماتیلند به کدام نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سر فت میرود

جانسن ا ظهار داشت:« این علامت اخطار است. حقیقت ندارد؟»

ـ « و من تا و قتی سهم خود را در یافت کردم به این چنین اخطار یه ها عادت کرده بودم .

الك با مسرت خاطر اظهارداشت « مسایل آزاردهنده بیشتری هم وجود دارد . چیزی از منزل شما به سرقت رفته است ؟»

جانسن سرشرا تکان داد:«نی، نی هیچ چیزی مفقود نشده است.»

الك متفکرانه پرسید :

ـ « شاید شما کدام نوشته، مکتوب ، یا یاد داشتی را به منزل آورده اید که مربوط به ماتیلندبوده وفراموش کرده اید که آنرا به اوباز گردانید ».

جانسن متبسمانه ودر حالیکه یك چشمش را پت گرفته بودپرسید: طرز سوال کردن شما برای من بسیار جالب است. درینجا هیچگونه سندی که کمترین ارزش رادارا باشد وجود ندارد . من در سابق عا دت داشتم که کار های ماتیلند رابا خود به منزل بیاوم. و اکثر اوقات تا نیمه های شب بالای آن کار می کردم. واینهم یك دلیل برای آنست که اخراج من بدون احساس قدر شناسی از زحمات من صورت گرفته واما برای اطمینان خاطر تان می توانید تمام آلماری ها، روك های میز ها و بکس ها را بپالید. من بشما اطمینان میدهم که مردی با حافظه قوی هستم وبدو ن شك هر کاغذی را می شناسم که نزدمن موجود باشد .»

در باز گشت به طرف خانه الك یك بار دیگر به آرامی در اطراف حادثه و بروز غیر مترقب آن فکر کرد. او در حقیقت بسیار خوشحال بود که یك پروبلم ذگر او را از تفکر به باز رسی که پیشرو داشت، بسوی دگر متوجه میساخت.

کلونل گار دول بدون شك تمام مسئولیت را به مقابل ر یا ست بدوش خود خواهد گرفت. اما ماموزانی که در راس قرار دارند، در نظر پولیس های جنایی به همان پیمانه بی رحم میباشد که بقه به قساوت معرفی شده است .

ـ٢٢ـ

الك قصد داشت که در فرصت مناسب سری به استیشن ریل کینگس کراس بزند . ودر آنجا از محتویات بکس دستی اطلاع حاصل کند . اما فر دا صبح وقتی ازخواب برخاست ، یك لحظه هم از فکر باز رسی و تفتیش فارغ نشد .

باو صف آنکه جر یان سرقت منزل جانسن را در راپور خودگرفته وسند سبز رنگ رسید بکس رادر سیف دفتر ش نهاده بود، اوبازهم سخت مشغول بود و نتوانست تحقیقات فوری بعمل آورد. دیك برای معاینه اظهار آمادگی کردوالك یك سکیچ محل سر قت نا حیهٔ فیتس رای را در ختیار کلونل گذاشت. و آنگاه ورقهٔ رسید بکس دستی را از سیف بیرون آورد.

دیك در حالیکه ورقهٔ رسید را مقابل روشنی کلکین گرفته بود، اظهار داشت : ورقهٔ رسید غالبا ضمیمه یك چیز دگر بوده، درینجا چاپ یك کلپ کاغذ موجود است وبنا بر این ممکنست ما را به سوی یك مقدار اطلاعات رهنمایی کند .»

الك نالهٔ سر داده گفت:« آخ، می ترسم که آنها نقشه های خطرناکی برای ما کشیده باشند .

دیك او را تسلی داد: هیچ غم نخور. دوستان ما در بالا از پیدا شدن قرار داد نهایت خوشحال هستند وتصور نکنم که مارا در قسمت فرار هاگن مورد مواخذه قرار دهند .»

این حد سیات همه اش نو عی پیشگویی دقیق بود که بطور قا بل ذکری تطبیق شد . وقتی الك نزد آمران پو لیس فرا خوانده شد ومخصوصا وقتی نزد رئیس پولیس ومشاوران دستگاه وسکاتلند یارد رسید، متو جه شد که همه آنها به دور میز سبزرنگ تحقیق نشسته بودند والك با خوشی حیرت انگیزی دریافت که پیشامد آنها بسیار دوستانه و دلچسپ بود. در حالی که تصور میرفت خیلی موذیا نه وخصومت آمیز باشد .

رئیس پولیس اظهار داشت: تحت شرا یط عادی فرار ها گن درس عبرتی است برای مقا مات پولیس

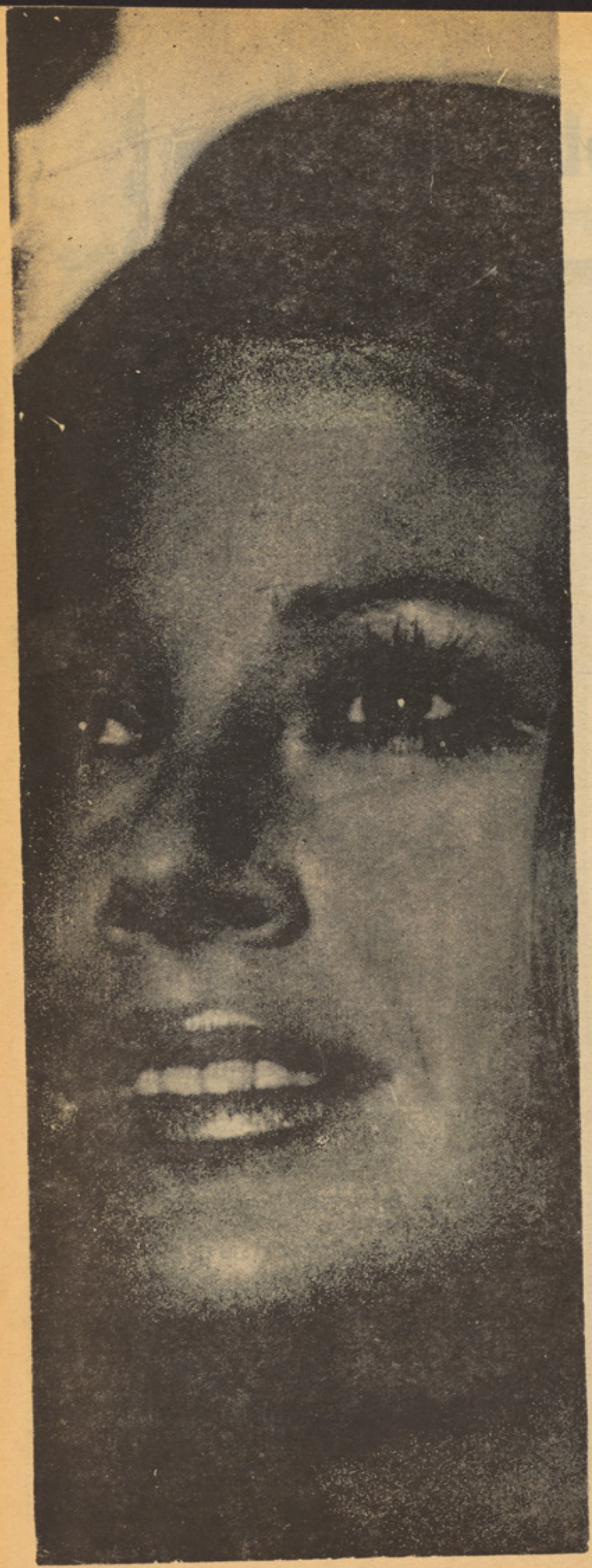

ومیبائیست در مقابل مقامات‌مسؤول مقررات شدیدی اتخاذ میشد اما درین مورد خاص نمی خواهم کسی را سر زنش و توبیخ کنم.حقیقت اینست که ساز مان بقه ها بسیار قوی هست .»

البته تمام اعضای کمیسیون تحقیق مثل رئیس پولیس خوشبین نبودند . یك مشاور موی سپید پولیس اظهار داشت :« این یك حقیقت است که در فاصلهٔ یك هفته دو مامور پولیس در پیش‌نظر پولیس کشته شدند ، همچنان در مقابل چشم پولیس یك زندانی از سلول محبس موفق به فرار میشود! این همه پیشا آمد ها نا گوارمیباشد آقای کلونل گار دون! قبول این اتفا قات بسیار نا گواراست.»سپس سرش را شور داد .

دیك اظهار داشت : آقای‌مشاور بهتر است شما شخصا وظیفه‌تحقیق را بدوش بگیرید . درینجا موضوع به یك تیپ جنایت غیر عادی و غیر قابل تصوری مربوط می‌شود، وبرای مقام عالی ریاست زیبنده است تابا حوصلهٔ فراخ موضوع را عادی‌تصور کند .» ودر دنباله حرفش اظهار داشت : اما من اکنون توانسته ام بقه را بشنا سم.»

رئیس با نا باوری اظهار کرد؟ «شما او را می شناسید؟ اوکیست؟»

دیك بدون آنکه مستقیما جواب رئیس پولیس را داده باشد گفت: «من می توانم همین امروز امر باز داشت او را صا در کنم. اما موضوع به‌همین سادگی هم نیست ومن نمی توانم دلایل وشواهد کا فی برای اثبات مجرمیت او ارائه دهم و لهذا از شما توقع دارم برای من فرصت بیشتری داده شود!»

وقتی دیك والك به دفتر کارشان باز گشتند ، الك بالحن اسرار آمیزی در گوش دیك زمزمه کرد: «اگر این حرف شما یك بلوف‌باشد امامن در عمرم قشنگتر ازین بلوف نشنیده ام .»

دیك در جواب گفت:« من بلوف نزدم.

ـ « پس او کیست ؟ بنام خدا بگویید بقه چه کسی است؟»

دیك سرش را تکان داد بالحن غرور آمیزی گفت:« از شما خواهش میکنم عجالتا راجع به بکس دستی یا پارسل هرچه‌باشد، کسب‌معلومات کنید .»

الك به طرف استیشن‌ریل عجله کرد . او ورقهٔ رسید سبز رنگ رابه مامور مربوط ارائه کرده محصول فوق العاده ایرا که به علت تاخیر در بردن بکس پیش آمده بود پرداخت ویکنفر بکس دستی نسواری ر نگی را برایش آورد .

الك پس از انکه خودش را معرفی کرد گفت پس خوب فرزندم شاید بتوانید بمن بگویید که بیاد دارید چه کسی این بکس چرمی را بشما سپرده بود؟»

مامور مؤظف استیشن ریل تبسمی کرد:« چنین حافظه خوب که شما از من انتظار دارید متاسفانه ندارم .»

الك گفت: « من نمی خواهم شما خیالبافی کنید. اما در صورتی که حافظه تان اجازه داد تا تحویل‌دهنده بکس را بخاطر بیاورید، در آنصورت می توانید کمك فوق العاده با دادن معلومات خو دبما بکنید. البته که چهره ها مانند ارقام تان نمی‌باشد.»

مامور استیش ریل دفترش را ورق زده جواب داد:

ـ « درست است در همان روزمن وظیفه داشتم . اما بسته های‌سامان بقدری زیاد می باشد که برای من ناممکن است که شخص معینی را بخاطر بیاورم ولی من یك چیز را مطمئنم که اگر یك نفر کدام علامهٔ فارقه داشته باشد از حافظه ام‌فرار نمی کند .

بقیه در صفحه ۵۵

مانع سرگرمی های مطلوب همسرتان نشوید

یکی از طریق مسرور ساختن مرد شریکت در علایق او ست .

اما در عین حال باید باین نکتهٔ مهم نیز توجه نمود که مرد غالبا یکنوع سرگرمیهایی دارد که خاص خود اوست و در این موارد باید بگذاریم با آزادی کامل به آنها بپردازد .

«آندره موروا» در کتاب «فن زناشویی» مینویسد :

«هیچ زندگی زناشویی نمی تواند مقرون با کامیابی و سرور باشد مگر آنکه سلیقه ها متقابل محترم شمرده شود .

دران جا باز هم باید تاکید نماییم فکر باطلی خواهد بود اگر تصور شود دو نفر می توانند اندیشه ها ، عقاید و تمایلات کاملا متشابهی داشته باشند .این امر هم غیر ممکن وهم نامطلوب است .

بنابرین بگذارید شوهرتان برای خود گوشهٔ خلوتی داشته باشد . اگر کارگاه کوچکی ترتیب داده ، اگر به جمع آوری تکت‌پست و چیز های مشابه می پردازد به فکرش مداخله نکنید . اجازه دهید

کج خلقی زندگی خانوادگی را خراب می سازد

زن ممکن است از هر لحاظ متقی و پرهیزگار وواجد خصایل نیکو باشد ، اما همهٔ اینها دربرابر ترشرویی و کج خلقی و ناآرامی ، ارزش خودرا از دست میدهد وهیچ میشود . آنچه مردرا بیش از هر عامل دیگری از جادهٔ ترقی وکامیابی منحرف میسازد واز تلاش وکوشش باز میدارد ، بدگویی ها ، عیب جویی ها و خواهشهای غیر معقول زنست . سخنانی از قبیل اینکه چرا مثل فلان مرد پیشرفت نکرده‌ای پول و ثروت کافی تحصیل نکرده‌ای ویاپست مهمی را احراز ننموده ای

هر گونه امید شوهر را مبدل بیاس می سازد .

آری عیب جویی و سرزنش حتی بیش از مجموع روشهای ناپسند ، یلخرچی وطرز خانه دارای نامطلوب و بیوفایی ، ایجاد غم واندوه میکند. تحقیقات و آزمایش های تحلیلی که در زمینهٔ خلق و خوی بعمل آمده است نشان میدهد که هیچ عاملی بیش از ستیزه جویی و زشت خویی زن ، زندگی فامیلی را بمخاطره نمی اندازد .

بنابه شهادت کتیبه هایی که به دست آمده ، معلوم می شود سقراط حکیم از بس بد خلقی همسرش (اکسنا نتب) بزیر سایه درختان چنار شهر آتن پناه می برد و به فلسفه می اندیشد .

همین سان شخصیت‌های برجسته وگوناگون دیگری نیز باثربد خلقی همسران شان دایم مغموم وافسرده بودند .

یکی از دوستان فامیلی، روزی تعریف میکرد که چگونه بواسطهٔ تمسخر وتحقیر دایمی خانمش در کار و کسب خود دچار شکست شده بود. وی سمت فروشندگی داشت و نسبت به کار خود و متاعی که

مترجم : محمد حکیم ناهض :

لباس ودرجه حرارت اتاق طفل

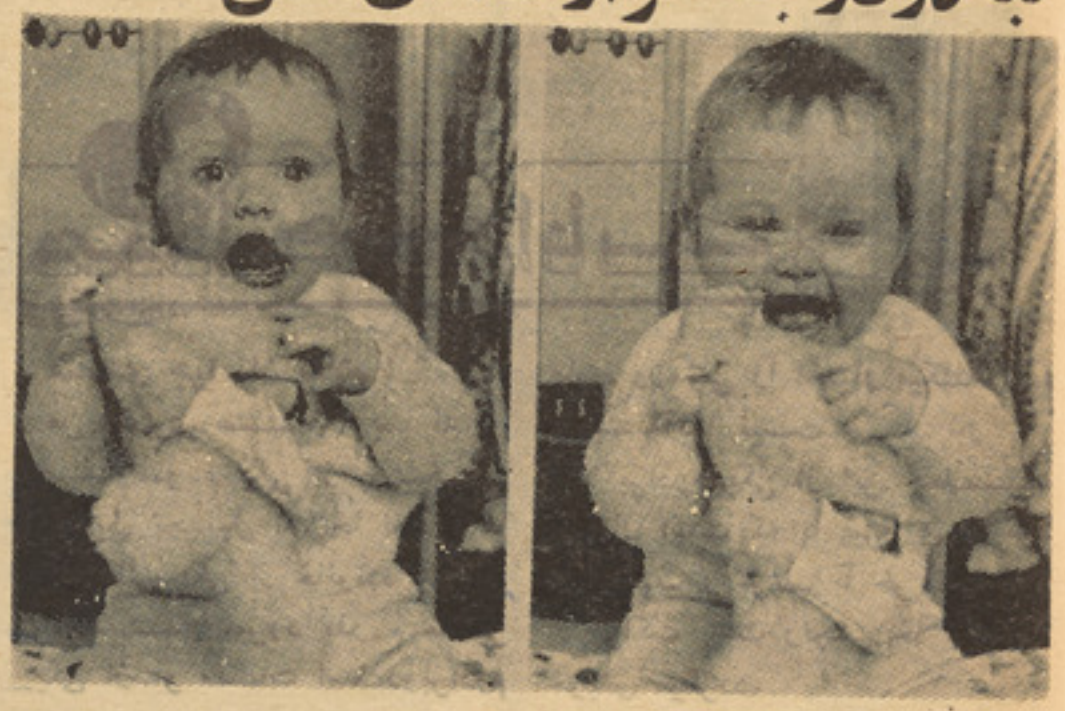

مشکلترین جواب برای یك داکتر سوالی میباشد که چه اندازه لباس بیك طفل پو شانده شود . تمام جوابی که درین‌موردگفته می‌تواند راهنمائی های تقریبی و بطور اجمال خواهد بود . یك طفل کمتر از پنج پوند وزن یك سیستم‌بسیار خوب برای نگهداشت درجه‌حرارت مناسب جسم خویش نمی دا شته باشد و بناء لازم است تاازوسا یل لازمه برای نفع‌این‌نقیصه‌کار گر فته شود کودکان دارای وزن ۵و۸ پوند معمو لا ضرورت نمی دا شته باشند باشند تاازخارج گرم سا خته شوند ومی توانند در یك اتاق مستریح ، بین ٦٨ تا ٧٢ درجه بایك یادوعدد کمپل پشمی سبك راالبسه خوا ب پنبه‌ای که به تن دارند گرم‌باشند .

وقتی وزن طفل به ۸ پوندبرسد تنظیم کننده حرارت بدنش خو ب کار کرده و ضمناً یك لایه یا ورقه چربی پیدا میکند که بگرم سا ختن طفل کمك مینماید. در ین حا لت

بقیه در صفحه ٦١

زن‌ازهرنگاه

زنان در نامه‌نگاری بر مر دا ن برتری دارند و خیلی راحت تر از مردان احساسات نهانی خو د را روی کاغذ بیان می کنند ، و بااینکه قواعد د ستوری را رعا یت نمی‌کنند ، نامه های شان طبیعی تر و دلنشین تر است .

« ؟ »

• • •

زنان زشت و جود ندارند، فقط زنانی هستند که نمی دانند چطو ر خودرا زیبا نشان بد هند .

« لابر ویر »

• • •

برخلاف گمان مردم مهربانی و صفای قلب زن ر بایندهٔ د لهاست، نه قشنگی او .

« شکسپیر »

• • •

سکوت بهترین ز ینت زن‌است .

«لسوفوکل»

دجوانانو

ژوندون

از کتاب روا نشنا سی بـر ای جوانان

استعداد هاوعلاقه ها

هما نطور که افراد از لحـا ظ هو ش متفاو تند از لحاظ استعـداد های دیگر نیز با یکد یگرتفاوتهای فاحش دارند در یاد گیری کـار بخصو ص بین افراد اختلا فهست چون استعداد های افراد یکسـان نیست ممکنست و قت و نیرو و سرمایه زیادی را صرف تعلیم عده ای کنیم ودر پایان کار دریابیم که کوشش مادر این راه بیهوده بوده است زیرا آن عده استعدا د کا فی برای آن کار نداشته اند بنابر این رابطه بین استعداد و کارآ مـدی مشهود میگردد.

عشق وعلا قه به کار که درپیش میگیریم یکی از مهمتر ین عوا مـل موفقیت در آن کار است ا لبتـه ممکن است شخص به کاری عـلاقه داشته باشد ولی استعداد آنـرا نداشته باشد در این صورت مو فق نخواهد شد ولی پیدا است کـه استعداد هم بدون علاقه کـا مـلا عاطل وباطل می ماند .

یکی از پرسشنا مه هـا ی مشهوری که برای تحقیق ازعلا قه های شخصی بکار رفتـه ا سـت پرسشنا مه علاقه های حرفه ا ی استرا نگ است در این پرسشنامه (٤٠٠) سوال هست وو قتی کسی آنرا جواب دهد از روی کلید هایی که قبلا تهیه شده اند میتوان گفت شخصی به چه فن یاحر فه ای علاقه بیشتر دارد .

پرسشنا مه دیگری سا خته کو دراست، پر سشنامه کودر علا قـه های شخص را بطور کلی و نـه برای مشاغل بخصو ص مـورد تحقیق قرار مید هد و اشخا ص را ازروی این علاقه هابه طبقـا ت مکا نیکی محا سبی علمـی، نطاقـی، ادبی، فلسفی ، خد مات اجتما عی ومنشی گری تقسیم میکند .

دردل جوانان

متصدی جوا نان سلام !

من دختری هستم ۲۳ سا له و درصنف سو م یکی از پوهنخـی هامشغول تحصیل ام. خا نواد ه ما ازنگاه مالی یکی از خانواده ها ی متوسط بشمار میرود پدر م مد یر دریکی از مو سسات است دوبرادرم یکی صنف یازدهـم وبـرا د ر دیگرم یکسال است که از صنـف دواز دهم فارغ شده است وتا هنوز کدام کار وو ظیفه اختیار نکـرده است بهر حال شکا یت یا بهتـر بگویم درد دل من بصفت یك جو ان اینست که چرا بعضی از جوانا ن ماراه ورسمی را اختیار میکنند کـه شایسته آنها نیست .

مثلا برادرم یکی از این جملـه جوانان است که با پیرو ی از مود های عجیب و غریب با حر کات دور از نزاکت باعث رنجش خا نواد ه خویش میگردد.

از کارهای عجیب او یکی هـم پارتی بازی وازین قبیل کار هـا است تانیمه های شب بارفقا ی خویش مشغول خواند ن ،رقصید ن وغیره میباشد که هم باعث نجش فامیل خودشده و هم برای همسایگان مزاحمت تو لیدمیکند.

نـامـه هـای س

بناغلی محمد مسعود وا صـل متعلم صنف یازد هم لیسـه حبیبیه !

نامه شما به اداره مجله رسیـد ازهمکاریتا ن تشکر این هم قسمتی از نامه شما : جوانان که نیروی یك جامعه محسو ب میگردند ارز نده ترین وسو د مند ترین نقش را در جامعه باید به عهده بگیرند .

جوانان نه تنها به منظـور نیل به اهداف و منظور شخصـی خویش تلاش نمایند بلکه یك سلسله مسایل د یگر اجتما عی را نیز بـه عهده بگیرند .

بناغلی محمدنور وزاز ولایت هرا ت

نامه زیبای شما به ادا ره مجله رسید ازحسن نظریکه نسبت بـه مجله دارید نها یت تشکر ما هـم بنوبه خود کوشش میکنیم در بهتر شدن مجله سعی بیشتر نما یم تـا رضایت خوانندگا ن ار جمندراجلب نموده باشیم به امید همکار ی بیشتر شما.

• • •

پیغله نادیه از لیسه زر غو نه :

اگر خواسته باشید که برای ما نامه بفر ستید بهتر است آ درس مجله را در پشت پاکت بنو یسید تاباعث سر گردانی کار کنا ن مجله نگردد. درانتظار نا مه ها ی بیشتر شما.

نمیدانم که با این رو یه بر ادر چکنم پدرم نظر به عطو فـــت پدری کمتر پسر ش را متو جـــه خطا ها یش میسازد ولی ما که از خود درس داریم نمیخوا هیم کـــه هیچ چیزی باعث سکتگی د رو س ماگردد. ما ازاز خودوظا یف داریم که‌باید اولتر بدان تو جه دا شته باشیم نه اینکه‌عقب‌کار های بگردیم که‌نه برای خود ماونه برای اجتماع مامفید نبوده و نیست. من بصفت یك خواهر بارها از برا درم‌خواهش کرده ام‌که ازین کار ها صـــر ف نظر نماید ولی‌کمترگوش میکند و عمل اصلا وجود ندارد .

ازشما خوا هش میکنم که این نامه‌رابدون کم و کاست نشـــر نموده تاشاید برادرم ازین کار ها دست کشیده خودو خا نوادهٔ خود را ازمزاحمت های بیجاو کار های بیهوده خو یش نجات دهد .

ی رسیده

بناغلی علی احمد !

خو ب شد که ما هم فهمید یم تادر بهبودمجله‌چه‌چیز ها را باید مدنظر داشته باشیم .

• • •

پیغله نجیبه از لیسه ملالی !

واقعا شما خو ب فهمیده اید که وظایف جوانان ما در شرا یطکنونی که‌برای نسل جوان این امید واری پیداشده‌تا درراه خد مات عامـــه سهم بگیرند باید هر چه بیشتر به این وظیفه تو جه داشته‌تـا خـد ا بخواهد عقب ماندگی های مادر مدت کوتاه با نیرو ی جوانا ن از بیـــن برداشته شود.

مینی‌موتر

این یك مینی موتر است کـــه ساخته دست دو جوان المانی می باشد که از ۳۰۰ پار چه مختلف تشکیل گردیده است .

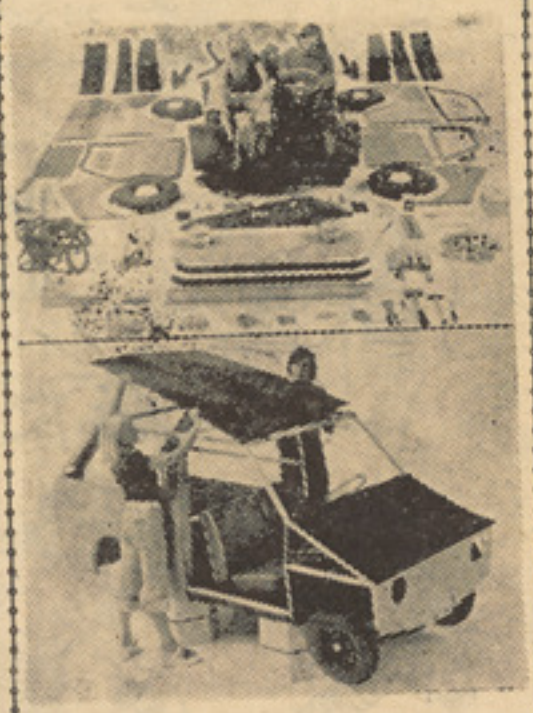

این مینی موتر در مدت کو تاه پارچه شده ودو باره بسته بند ی میگردد اگر چه این مو تر بظا هـر خیلی کو چك است ولی دونفر بـه راحتی می توانند درآن بنشینند .

طول این موتر ۲٫۸۹ سا نتـــی عرض۱٫۸۳ سا نتی وو زن آن۴۱۵ کیلو گرام بوده دارای سر عت ۸۰ کیلو متر فی ساعت میباشد دارای دو سلندر است و مصرف خیلی‌کم دارد.

دختر هنر مندی از کندز

کریمه امانی دختری است میانه قد محبوب و آرام ، او دختر هنر مندی است‌که مجسمه میسازد و درین هنر پیشرفت خوبی کـرده است .

او خودرا چنین معرفی میکند .

اسمم کریمه امانی ، اصلا ازکابل میباشیم چون پدرم درکندز وظیفه وکیل مدافع رابعهده دارد فعلا درکندز زندگی می‌کنیم ودر صنف نهم لیسه نسوان کندز مشغول تحصیلاتـم میباشم .

از کریمه پرسیدم چگونه به ایـن هنـر علاقه پیدا کردی ؟

جواب داد : چون دختر ها عموماً عـادت دارند در خوردی گدی بازی کنند وگدی‌های رنگارنگ بسازند منهم به گدی بازی عادت داشتم وگدی میساختم وقتی‌که کـمی بزرگ شدم باخـود گفتـم باید مانند گـدی مجسمه بسازم هر روز به نساجی میرفتم و به‌مجسمه هاییکه در ویترین نصب بود خیره میشدم و آرزو میکردم تـا چـه وقت خواهم توانست مجسمه ساز شوم .

می پرسم کسی ترا تشویق هم کرده.مثل اینکه آماده چنین سوال بود به عجله جواب میگوید : بلی پدرم مرا درین هنر تشویق فراوانی کرده و ضمناً برایم گوشزد می نمود تاکتاب مطالعه کنم ومعلوماتـم رادرین هنر گسترش دهم منهم به اطاعت از پدرم وبرای اینکه بتوانم به آرزویم برسم کتب فراوانی مطالعه کردم تا آنکه به اثر کنجکاوی های زیاد توانستم از ، آب و آهك استفاده کرده مجسمه یی بسازم . مثل اینـکه چیـزی را فراموش کرده باشد به مغز خود فشار آورده میگوید :

باید بگویم که‌من برای اینکه بتوانم‌به آرزویم برسم دو سال مـکتب را نیز تـرك گـفتم .

ازکریمه سوال نمودم :

چه‌نوع مجسمه میسازی ؟ گفت : مجسمه های حیوانات ، گدی های کوچك و بزرگ، ونیز آرزو دارم تـا مجسمه های نـیم‌تنه اشخاص را بسازم .

بقیه در صفحه ۵۵

زینت امانی در حال رنگ آمیز ی یك مجسمه

گذرگاه تبسم

فقط کمی پول میخواهم

مردی در سالون هوتل روی مبلی لمیده بود پیشخدمت در مقابل او تعظیم کرده گفت:

ـ قربان یک اتاق برایتان حاضر کردیم.

ـ چطوریك اتاق؟ من یك اپارتمان باحمام واتاق پذیرائی و اتاق خواب وغیره ضرورت دارم.

پیشخدمت بیدرنگ دستور اورا اجرا کرد، مرد گفت:

ـ حالا گرسنه ام. من ازسروصدا خوشم نمی آید سالون هوتل را خالی کنید تا نان بخورم.

مدیر هوتل که فکر کرده بود با شخص ملیونری مقابل شده فوراً دستور داد وسالون هوتل خالی شد پس از صرف غذا گفت:

ـ میخواهم در حوض شنا کنم، کسی نباید در حوض باشد. باز هم دستور او اجرا شد.

مرد که حمام آفتاب میگرفت مدیر هوتل نزدیك شده بعد ازختم وچم زیاد گفت:

ـ قربان راضی هستید؟ هوتل‌ما لایق شما هست؟

ـ بله... بله بد نیست.

ـ دیگر چیزی ضرورت ندارید.

ـ چرا... کمی پول برایم بیاورید.

بدون شرح

دروغ

ـ دیروز هوا بسیار عالی بود، بزنم پیشنهاد کردم که لباسهایش را بپوشد تا سوار کشتی شده دردریا هوا خوری نمایم او هم قبول کرد و در مدت نیم ساعت لباس‌پوشید، آرایش کرد و آماده شد باهم بدریا رفتیم اما متاسفانه کشتی ما غرق شد نزدیك خود ما نیز غرق شده بودیم که‌خوشبختانه نهنگی دیدیم وهر دوما سوارش‌شده وخود را بساحل رسانیدیم.

ـ باور نمی کنم.

ـ چرا باور نمی کنی مگر کدامیك‌از حرفهای من دروغ بود.

ـ اینکه در مدت نیم ساعت زنت‌لباس بپوشد.

ما جرای تیلفون

بزرگترین سد

ازلاله کوپرسیدند بزرگترین‌سد دنیا کدام است جواب داد: سد جوع

کدامیك بزرگتر است؟

لاله کو را گفتند: حافظ بزرگتراست یا سعدی؟ گفت تا تذکره ایشان نبینم نمیتوانم بگویم.

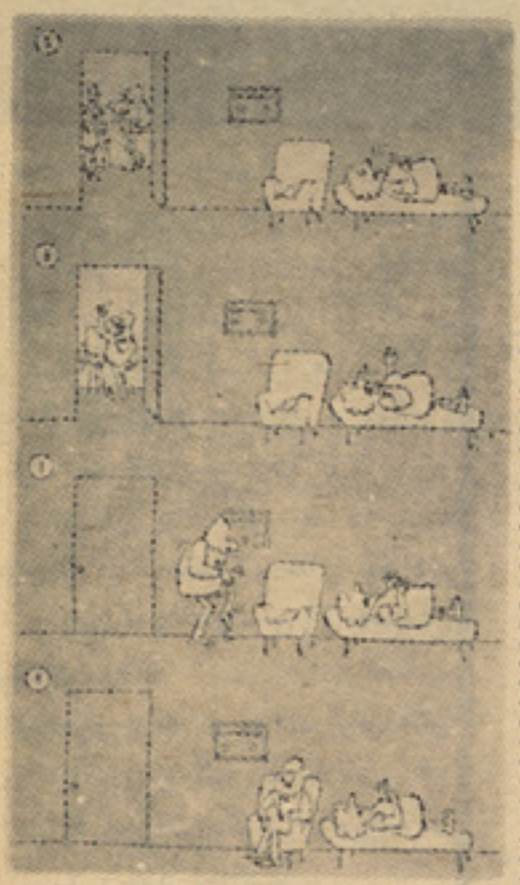

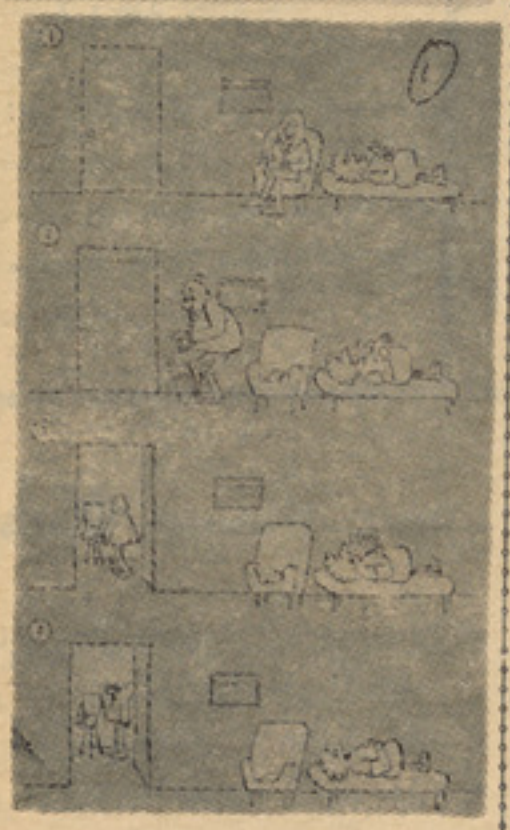

بدون شرح

بالزاك و شهرتش

معلم ـ اگر بالزاك اکنون زنده میبود باز هم مرد مشهوری بشمار میرفت؟

فضلو پسر لاله کو ـ بله درست میگوئید جناب معلم!

معلم ـ به چه دلیل؟

ـ بدلیل اینکه اکنون بالغ بر یکصدو چهل سال میداشت‌ومسلما جراید و مجلات از پیر مرد یکصدو چهل ساله را پورتاژ تهیه میکردند ودر نتیجه باز هم مشهور میشد.

ژوندون

خواباندن طفل شوخ

آدم بد شانس

او را بعد از مد تها در خو اب دیدم که در جاده ای روان بود بعداز احوال پر سی گفتم: سر وو ضعت خوب است چاق هم شده ی خیلی خوشحالم.

جواب داد: نه زیاد خوشحال‌نباش آخر من از دواج کردم.

ـ تبریك میگویم، پس چر ا نا راحتی ؟

ـ ناحق تبریك گفتی من بدبخت ترین مرد جهان هستم.

ـ اوه ... این چه حر فی است همه که در از دواج به آرزوی خو د نمیر سند .

ـ از دوا ج من زیاد هم نا را حت کننده نبود ،زنم یك میلیو ن‌افغانی برایم سر ما یه داد .

ـ آه ... خیلی خوشحا لم هرکس نمیتواند چنا ن شا نسی را نصیب شود .

ـ او گفت : اما تو در قضاو ت عجله میکنی من یك میلیو ن افغا نی را شتر خر ید م که در اثر یك مریضی همه آنها مردند .

ـ آخ .... خیلی متا سفم .. جدا بد شا نسی است .

ـ نه بد شا نسی نبود یکی از شرکتها حا ضر شد پشم شتر هایم را به مبلغ قابل تو جهی خر یداری نما ید .

ـ راستی . خیلی خو شحالم اصلا تو آدم خوش شانسی هستی.

ـ نه ... نه .. خوش شا نسی نبود پولها را از شر کت گر فتم و به خا نه بردم هما نشب خا نه ام آتش گرفت .

ـ چه بد بختی خیلی متا سفم ... واقعا کم ما نده به حا ل تو گریه کنم .

ـ نه ... هر گز نه ... گر یه‌هم ندارد ... زیرا خا نه ام سو خته ، پولها یم سو خت ولی در عو ض‌زنم نیز به فضل خداوند سو خت وحالا درخانه سابقم همراه زن سابقم زندگی خو شی دارم

ارسالی : احمد غو ث زلمی

نویسنده : پترنزناکوموف ترجمه: غالمغالی

آخرین امید

دوشیزه ایفدوکیاکورکووا در زندگی خیلی بدشانس وکم طالع بودکه این وضع اززمان طفلیت اوتابحال دوام کرده بود. نمی دانم که درکدام ماه تولد شده بود (حالا بسیار چیز های مهم زندگی رااز روی ستاره هاو ماه هاتعیین میکنند) ولی این موجود بی‌گناه هیچنوع علاقه به بدبختی وبدشانسی نداشت وقتیکه هفت ساله بود اوراسگ دیوانه‌گزید که بعدازآن یکتعداد زیاد پیچکاری ها ی واکسین مرض سگ دیوانه دراوزرق گردید ودرآخرمعلوم شدکه سگ هم به مریضی سگ دیوانه مصاب نبوده وازهمین سبب او برای تمام عمریك «عقده سگی» پیدا کرد . به مجرددیدن سگ اولین‌کسی راکه درمقابل خودمیدید بطرف اوپناه برده وخود را به گردن اومی انداخت . درسن چارده سالگی خودش رامسموم کرد بطوریکه یکجایی پنج تابلیت کونین راخورده بود وآنهم بخاطر اینکه درمضمون زبان وادبیات ناکام مانده بود. فورامعدهٔ اوراشسته واورا نجات دادند وپدرش بعداز شفایابی اوراخوب یك لت جانانه‌کردودرمکتب اورابنام ستیفنیا شوایگ بی نامیدند . این نام متعلق به‌یك شخص خودکشی کردهٔ اطریشی وهنگری بود درهفده سالگی به اندازه آخر تادم مرگ عاشق یك رقاص بالت بنام مناسیف شد. وطوریکه یکتعداد خواهر خوانده هاو دوستانش برای اوپیشبینی کرده بودند هیچ توجه به اونکرد ولی درین دفعه ایفدوکیا دست به خود کشی نزد. برای اینکه خاطر دردناك شستن معده هنوزهم درذهنش باقی مانده بود. وبه‌عوض اینکار خواست به صومعه رفته وتارك دنیا شود . درصومعهٔ زنانه کارلوفسکی اوراقبول نکردند . برای اینکه خیلی دردسر وجنجال ازناحیه والدین دختران نوپابه جوانی‌گذاشته داشتند ، ولی درصومعهٔ کنیازوسکی اوراقبول کردند ولی درین دفعه او خودش درروزهفتم ویاهشتم فرار کرد زیرا رژیم صومعه خیلی مشکل وطاقت فرسابود. اولترازهمه صبح ساعت ٦ ازخواب بیدار باید شد بعداز آ ن باید عبادت‌کرده وبعدازآن به مزرعه‌سبزیجات باید کار میکرد .

ایفدوکیا درزندگی ازهمه زیادتر به‌خواب علاقه داشت وآنهم درصبح !

بعدازیك سال انقطاع در مکتب اوباز هم توانست مکتب راتمام کند ودر دعوت فارغ التحصیلان اشتراك نماید . وآنهم به همرای پیراهن خیلی زیبا ازتکه مخصوص ازتندارتون روم (یکی ازرفقای پدرش که دربور سفارت بود برایش تهیه کرده بود.) درمقابل چشمان حیران دوشیزه دروازه های زندگی بازشد . حالابه کدام راه باید روان شود ؟. آیابه تحصیلات خود دوام بدهد ویا به همرای کدام هنرمند ازدواج کند. برای اینکه اوبه اندازهٔ به هنرعلاقه داشت که حتی یك اوپرت رابی تماشانمی گذاشت وسه چار مرتبه به‌کنسرت آرکستر سمفونی نیزرفته بود. ویك باردرمکتب‌آنهانویسندگان مانندپوشکوف واناستازوف دعوت شده بودند وتحت تاثیرروحیات قوی‌اوقرارگرفته بودند. ودرین دفعه نیزاوراه غلطی‌راانتخاب کرد . به‌کانکور پوهنتون برای فاکولته ادبیات زبان های سلاوی شامل‌گردید ولی نمرهٔ که‌گرفت منفی سه بود که‌کمتر به‌کامیابی او دلالت میکرد . وفامیل اوبه اندازهٔ لازم واسطه‌های قوی هم نداشتند وازطرف دیگر به‌ایفدوکیا کمتر میشد اعتماد کرد. ازهمین سبب لازم شدکه دفعه دوم برای کمایی مقصد زندگی خودکوشش واقدامات نماید . بعداز تجسس زیاد بالاخره آرزویش برآورده شد یك ژورنالیست پایتخت بنام پتکوواپور چیف حاضر شد درمقابل اپارتمان دو اطاقه و پس انداز برای خرید موتر به همرای او ازدواج کند . ژورنالیست نمونه یك هنرمند واقعی نبود واگرچشمان خودرا بسته میکردیم شاید به همین نام تیر میشد. ازهمین سبب ژورنالیست مذکور دیر درمقابل این ازدواج تاب آورده نتوانست تاوقتیکه ایفدوکیا جوان وزیبابود بازهم یك اندازه اورا تحمل کرده میتوانست ولی ازینکه پنج سال از زندگی مشترك آنها سپری میشد وهنوز او قادربه بازی کردن بریج بیلوت نشده بود ازهمین سبب ژورنالیست گفت: نه : وازهمان لحظه درخواستی طلاق به شعبه مربوط ارائه نمود. اوبه اندازهٔ میخواست زودتر ازاو جدا شود که حتی تمام گناه رابه‌گردن خود گرفت. ایفدوکیا درسن ۳۵ سالگی تنها ماند . اطفال هم نداشت . فقط یك اپارتمان دو اطاقه وپس اندازنیم موتر تیز رفتار داشت.

حالاچه بایدکند ؟ آیابرای دفعه دوم‌ازدواج کند.. این راآرزو نداشت .

وقتیکه انسان خانه داشته باشد هر چیز پیدا کرده میتواند . باین ترتیب اویك‌کارمند مسئول رادریك ادارهٔ نشراتی پیدا کرد . واوبودکه برای ایفدوکیا نظریه داد که مضامین برای اطفال بنویسد . به عوض اینکه تمام روزرادرخانه به تنهایی بنشیند فکرکند ودق بیاورد ودرقهوه فال ببیند او بهترین فال رادر قهوه دیده میتوانست . واین یگانه کسی بودکه زمینه این کار را برایش فراهم ساخته میتوانست ودر عین زمان یك منبع عایداتی نیز برایش بشمار میرفت .

وظیفه دوست اودرین موسسه نشراتی این بودکه سویه مطالب نشراتی رابلندبرده وازطرفی آنرابه اندازه دلچسپ بسازد که طرف قبول خوانندگان قرار بگیرد . چون ایفدوکیا طفل نداشت تابرایش مزاحمت خلق کند ازین سبب کارشان پیشرفت نمود بعضی اوقات دریك روز اودر حدود یکصد قطعه ویابیشتر شعرمی سرود و یا داستان های زیادی می نوشت . قهرمان های او حیوانات خوب بودند بعضی اوقات سگ را نقش های منفی درداستان های خود میداد .

عقدهٔ اززمان طفلی درمقابل سگ داشت آنراحالابه شکل خیلی ادبی ابراز میداشت .

گرچه ایفدوکیا کوارکووا (حالا به نام مستعار روزالیا برشلیانووا) یکی ازمشهور ترین وبرجسته ترین نویسنده های اطفال بشمارنمیرفت ولی به‌یقین یکی ازپرکارترین آنهابود . درهرصفحه جریده اطفال ومجله اطفال همکاری دارد که ازداستان های خیلی ساده وافسانه های بسیار معمولی تاسناریو های فلم های اطفال ونقش اطفال در اصلاح وپیشرفت اجتماع درهمه آثار اوبه چشم میخورد .

اپارتمان دواطاقهٔ اوسر ازنومبل هایش تبدیل ونوگردید . پیراهن وبالاپوش های قشنگی درسالون مود «لادا» فرمایش میدهد. دایما درمتینگ ها وکنفرانس های خارندوی وکودکستان هااشتراك کرده وبه آنها راجع به اهمیت ادبیات برای بلند بردن سویه اجتماع وشخصیت های باکلتور بیانیه ها ایراد می کند .

روزالیا براشلیا نووا عضو ا تحادیه نویسندگان هیچوقت آرزونداردکه خود منقد شود ویااینکه دیگران دربالای نوشته های اوتبصره نمایند . فقط آرزو دارد که او را بحالش بگذارند تاسویه فرهنگی اطفال را بااضافه کردن آثارخود بلند برده وآرام و خاموش به‌کار هنری خوددوام بدهد . اوحالا آرزو دارد که یك موترتیز رفتار جدید خریداری کند وخیلی دلش میخواهد که این موتر تیزرفتار ازممالك غرب باشد . برای اینکه درغیرازآن درموسسات نشراتی به او احترام فوق العاده قائل نخواهد شد ومهم اینست که خودش به تنهایی مورد احترام قرار نمی گیرد .

(پایان)

نتایج تور نمنت آزاد باسکتبال

تو نمنت آزاد باسکتبال که خبر دایر شدن آنرا در شماره قبل خوانند گان محترم ژوندون مطالعه کردند اینك نتائج آنرا تا روز ۲۱ دلو خدمت تقدیم میداریم .

۱ـ کلپ پو هنتون با افمك د ر نتیجه کلپ پوهنتون غالب .

۲ ـ پوهنتون ـ پیسکور ـ پوهنتون غالب .

۳ ـ تیم دوم (ای ـ آی ـ اس کی) ـستور ـستور غا لب

٤ ـ پاس ـ اباسین ـ اباسین غالب .

٥ ـ پوهنتون ـ شوروی های‌مقیم کابل ـ پوهنتون غالب .

٦ـ تیم لیسه غازی پو هنتو ن ـتیم لیسه غازی غا لب.

۷ ـ پیسکور ـ تیم اول (ای آی ـ اس ـ کی) پسیکور غالب .

۸ـپوهنتون‌ـابا سین‌پوهنتون غالب

۹ ـ جوانان پوهنتون ـ ستور ـ جوانان غالب .

۱۰ ـ تیم (ای ـ آی ـ اسی ـ کی)ـافمك ـافمك غالب .

۱۱ـغازی‌ـ اباسین ـغازی‌غا لب

۱۲ ـ تیم دوم (ای ـآی ـاس کی) ـ پوهنتون ـ پوهنتون غالب.

۱۳ـ شور وی هـا ـ افـمك افمك غالب .

۱٤ ـ اباسین ـ تیم اول (ای آی ـ اس ـ کی) اباسین غالب .

۱٥ ـ شوروی ها ـ پوهنتو ن شوروی هاغالب .

۱٦ـ اباسین ـ ستور ابا سین غالب.

۱۷ـ پو هنتون‌ـ غـازی‌ـ غازی غالب.

۱۸ ـ جوانان پوهنتون ـ کلپ پوهنتون ـ کلپ پوهنتون غالب .

۱۹ ـ پسیکور ـ ابـا سین ـ اباسین غالـب .

۲۰ ـ تیم اول (ای آی ـ اس کی) ـ غازی ـ غازی غالب .

۲۱ ـکلپ پوهنتون ـ ستور ـکلپ پو هنتون غا لب.

۲۲ـافمك ـپاس‌ـ افمك غا لب. غالب .

در بارهٔ بهبود وانکشاف بز کشی مذاکره بعمل آمد

دکتور نعمت‌الله پژواك وز یـرمعارف در باره بهبـود وانکشا ف سپورت باستانی بز کشی تیم های‌بز کشی و لایات کشور مذ ا کـره نمود.

درین موقع بناغلی وحیداعتمادی سرپرست ریاست المپیك نیزحاضر بود.

قهرمان پینگ پانگ

در مسابقات فاینل پنگ پانگ که به سیستم لیك بطور آزاد در تالار ورزشی لیسه نجات بعـدا زظهر رو ز۲۱ دلو صورت گر فت بناغلی عبدالسلیم حکمتی مامور دافغانستان بانك قهرمان شنا ختـه شد .

نور نمنت پنگ پانگ که بـه تاریخ ۱٤ دلو زیر نظارت ریاست المپیك شروع شده بود بـین ٥٤ ورزشکار و یکهزار و چهار صـد وسی وشش مسابقه خاتمه یافت.

بناغلی عبدالسلیم حکمتی‌قهرمان‌مسابقه ،بناغلی عبدالو لی کر یمی متعلم لیسه حبیبیه دوم و بناغلی اختر محمد فارغ التحصیل لیسه حبیبیه سوم شناخته شد .

کپ ها توسط بناغلی عبدالوحیداعتمادی سر پرست المپیك به آنها اهدا گردید .

دهمین دور بازیهای کشورهای مشترك المنافع پایان یافت.

آسترالیا مقام اول وزیلاندجدید مقام چهارم را درین بازی‌ها احراز کردند .

روز یکشنبه گذشته دهمین دو ره‌ازبازیهای کشور های مشتر ك ـ المنافع که در کرایت چرچ واقع د رزیلاند جدید بر گزار شده بودپایان یافت در مراسم افتتاح شانزده‌هزارور زشکار کـه از کشـور ها ی مشترك المنافع جمع شده بودند با **سرود اولدلیند مسابقات‌رابـه پایا ن** رساندند این سرود محلی که بهنگام‌خدا حافظی خوانده میشود مضمون **آن از این‌قرار اسـت که‌دو ستـی**هیچو قت فرا مو ش نمیشود

در آخرین روز مسا بقات کشورهای مشترك المنافع تیم های‌شرکت کننده با همراهی مو زیـك ار دو ی‌زیلاند جدید وارد استد یو م‌گردیدند ملکه انگلستان طی نطقی ختم ایـن‌مسابقات را اعلام دا شت .

طبق سنت این جر گه ازو ر زشی‌کا ران کشور های مشترك المنا فع **خواسته شدتا در یازد همین دوره**مسابقات در سال ۱۹۷۸ در امانتون واقع در کانا دا گرد هم جمع شونددر آخرین روز مسا بقات‌ورزشکا ران سعی دا شتند که بر تعداد مدالهای‌طلای خود بیافزایند در مسابقه‌دوش ۱۵۰۰ متر که از جالب تر ین‌مسابقه درانوع خود بود یك جوان بیست‌ساله اهل تا نزا نیا بنام(هیلـبرد بایی) بهترین ریکارد از خود باقی گذاشت ومدال طلا را نصیب گردید.

(جان باکر) از زیلاند جد ید که‌اوهم‌ریکا رد جد ید را بو جود آور د مدال نقـره را صاحـب شـد و(ین دیشتو) دوانده اهل کینیا کـه از سریع ترین مر دان دنـیا بشمارمیرود به مدال برو نز دست یا فت درین مسا بقه اگر چه (برندن‌فاستر)از انگلستان به مقام‌هفتم ر سیدباآن هم توانست ریکا رد ۱۵۰۰ متـرانگلستان را بهتر سازد.

در روز پا یان مسا بقات مر حله‌نهایی بر گزار گر دید در سا عت ۷ صبح آن روز مسا بقه با یسکـل‌سواری ۱۸۳ کیلو متری آغاز گردید وپنج ساعت بعد (کلایس سکتو ن)از آسترا لیا پیروز مندا نه وا ر د استد یوم شد وی مو فق شد کـه باختلاف سی ثا نیه (ویل کریفکس) بایسکل سوار انگلیسی راشکست‌دهد مدال برونز این مسابقه نصیب رینو سالا مو نتی (اهل آسترا لیا) گردید.

در روز آخر تیم آسترا لیـا د رریلی چهار در صد دو مدال طـلا ی دیگر بد ست آورد درین مسا بقات که‌میان زنان و مردان اجرا گر دید زنان آسترا لیائی به مدال طلا دست‌یا فتند و در قسمت مردان به‌ترتیب نصیب گا نا ونا یـجیر یا گر د ید(تیم جمو نیکا) که امید مو فقیتش میر فت به مقام چهارم ر سید د رقسمت زنان انگلستان مدال نقر ه **وکانادا مدال برونز را بـد ست**آوردند.

در روز آخرمسابقه تیم‌انگلستاندر رشته پر تاب نیزه یك‌مدال طلای دیگر بدست آورد درین مسا بقـه **دچارلی کلوبی) جوان هجده سا له** انگلیسی توا نست با انداخت ۸٤٫۹متر بر رقیب انـگلیسی خـود (دیویست تراویست) غالب گـر دد(جان‌می‌یابا) اهل کینیا توا نست‌در مسابقه پر تاب نیزه نفر دوم شد ومدال نقره را بد ست آورد.

در مسابقـه خیز بلـند زنان(بار بار الو تون) از انگلستان‌موفق شد که رقیب های کانادایی خود را به‌نام های (لوئیست‌پانا) و(برژایت بلنر) شکست بدهد ویك مدال طلای‌دیگر بر مدالهای انگلستان‌بیافزاید.

بهر حال ور زشکا ران انگلستان‌در مسا بقات دو شی۹ مد ا ل طلا بدست آوردند پس از تیم انگلستان‌متوان از تیم های آسترا لیا، کینیاو کانادا یاد آوری کرد.

در مجموع امتیا زات دهمین دوره‌مسابقـات بازیهای کشـور های مشترك المنافع جد و ل مـدا لهای‌کشور ها از این قرار است:

اسم کشور	تعداد مدالهای‌طلا	تعداد مدالهای‌نقره	تعداد مدالهای برونز
آسترالیا	۲۵	۲۸	۲۹
انگلستان	۲۱	۳۱	۲۸
کانادا	۱۸	۱۹	۲۵
زیلاند جدید	۱۸	۸	۹

مسابقات والیبال

تاروز ۲۲دلو مجمو عا چهار مسابقه‌والیبال صور ت گرفته از شروع تور نمنت آزاد والیبال که ازطرف‌آمریت ورزشی پوهنتون به اساس **پروگرام ریا ست المپیك وتصویب**شورای ورزشی و منظوری وزیـر معارف در جمنازیم پوهنتون دایر گردیده تا کنون چهار مسابقه میان تیم های مختلفه‌صورت گرفته است‌بدین شرح.

در مسابقه که میان تیم کلـب پوهنتون و شوروی های مقیم کابل صورت گرفت تیم والیبال کلـب پوهنتون کابل غالب گـردید در مسابقه دوم که میان تیم هـای د افغانستان بانك وجوانان پوهنتون صورت گرفت تیم جوانان پوهنتون برنده گردید .

در سومین مسابقه که بین کلب پوهنتون و جوانان پوهنتون بـود کلب‌پوهنتون‌غالب‌ودر مسابقه‌چهارمی شوروی های مقیم کابل بر تیـم اتحاد مکروریان غالب در پنجمین دور مسابقات تیم والیبال دافع هوا بر تیم اتحاد مکروریان غالـب گردید این تور نمنت که تا اولیـن هفته ماه حوت دوام خواهد کـرد دیده شود که نتیجه چه خواهـد **شدو مقام قهرمانی بـا کـپ** آن در کف چه تیمی خواهد بود .

سرگرمی مسابقات

این عکس چیست؟

به‌این عکس نگاه کنید آیامیدانید که‌عکس چه چیزی است؟ برای‌اینکه زودتر آ نرابشناسید درنظر داشته باشید که طبیعی اش بسیار گران قیمت است .

چهارمربع

آیا میتوانید در یك نظر هر دو قطعه‌ایرا که یك مربع کامل میسازد تشخیص د هید ؟ مجموعا باید چهار مربع کامل، از تر کیب این قطعا ت بدست آید !

قطعاتی از همین شماره

درکلیشهٔ فوق چند بریـد ه ا زصفحات مختلف همین شـمار ه را ملاحظه میکنید که‌اگر مختصرنگاهی‌به محتو یات مجله بیندا زیدحتماً جای اصلی آنهاراپیداکرد میتوانیدشمارهٔ صفحهٔ چهار قطعه رابرا ی مابنویسید !

این شخص کیست ؟

ازنویسندگان شهیر اسپا نیـا **است بین سالهای ۱۵۴۷و ۱۶۱۶** میزیسته عکس ، نام یکی‌ازمعروف‌ترین کتابهای او را بخاطر می‌آورد **بااین تفاصیل اگر به شنا ختن او** موفق شدید نام خودش را با اسم همین کتاب او برای ما بنویسید !

هشت ا ختلاف

گرچه در بین این دو تصو یـر ظاهرا هیچگونه اختلافی‌معلوم نمی‌**شود ولی اگر خوب دقت نما یـد** هشت اختلاف عمده را دربین آ نها پیدا خوا هید کرد .

جدول کلمات

افقی :

واحد پول یك کشور بزرگ ـ ۲ باشندگان یکی از کشور های همسایه ـ۳ـ مایع حیات ـ چند طواف ـ نویسندهٔ خو شه های جهنم ـ٤ـ سماوی ـ یك کشو ر افریقایی ـ٥ـ خارجی ـ یك مرد مشهور عرب ـ ٦ـ دردها ـ اسد ـ هرورق آن دفتریست ـ۷ـ شاعر بزرگ زبان ملی پښتو ـ۸ـ موی بد دارد ـ مخترع فو تو گرافی ـ ۹ـ با تغیر حرف آ خر از کوهای جاپان میشود ـ۱۰ـ مر هم ـ خور شید پښتو ـ عضوی از بدن است و لی معکوس ـ۱۱ ـ مرتب آن ازمناطق کشور عزیز است باملای غلط ـ از برجهای معروف ـ۱۲ـ مزرعه ـ یك ولایت کشور ـ۱۳ـ حرف تحسین ـ یك ولایت شمالی ـ درنده ـ ۱٤ـ جزء اول از ما ها و جزء دوم ازپای پوشها است ـ۱٥ـ در رشتهٔ ادبیات وارد است ـ همراز مریض .

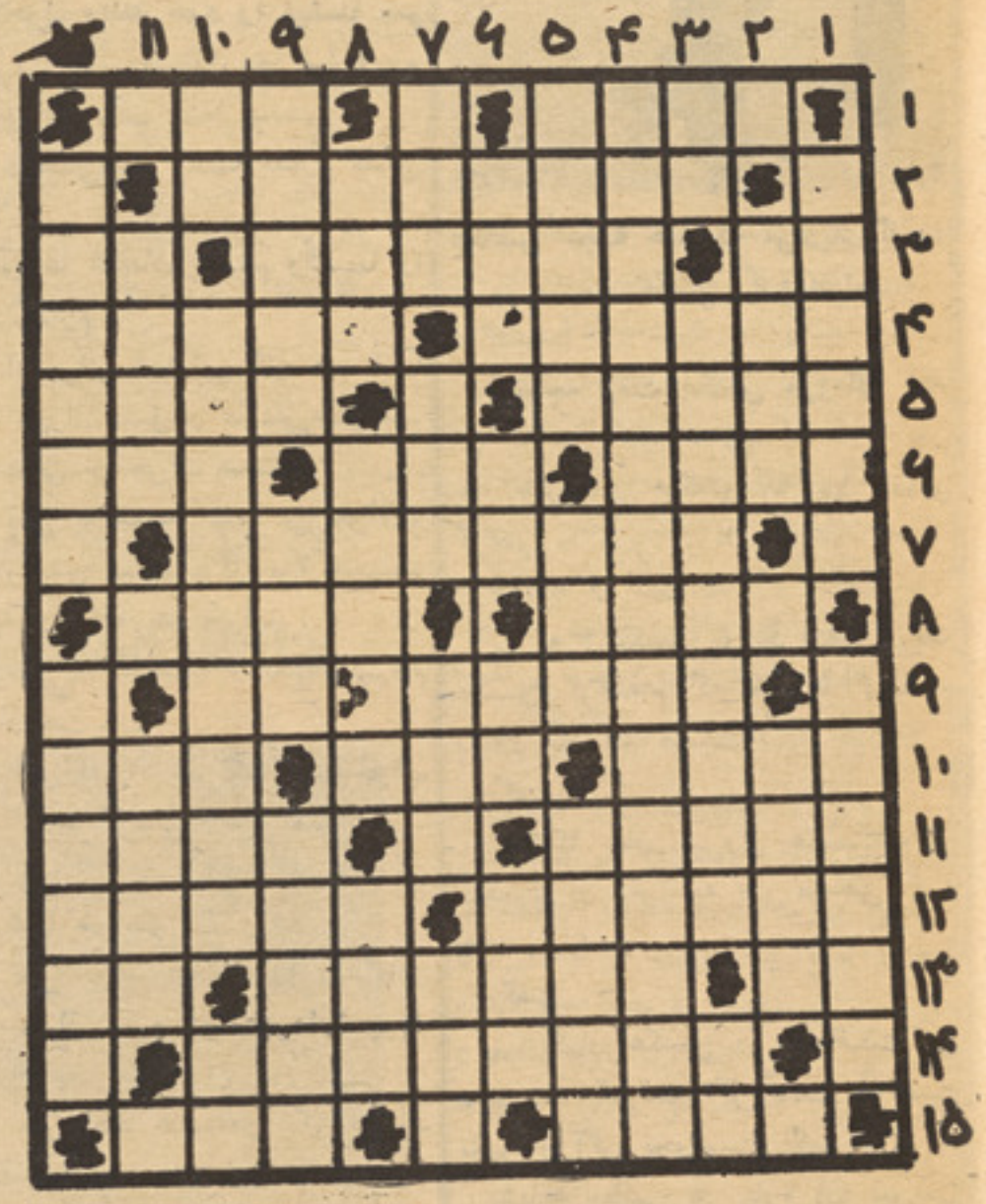

طرح از : غلام یحیی (احمد)

عمودی :

۱ـ از حرکت باد پیدا میشود ـ از فلا سفه یو نان باستان ـ۲ـ از واحدات ظرف ـ جز ئی از تفنگ ـ۳ـ مادر عرب ـ نویسنده اسپارتاکوس ـ ماضی شدن ـ٤ـ از امرای غز نوی ـ٥ـ یکی ازممالك ـ اگر آ سوده شد از بین میرود ـ کم پیدا ـ٦ـ مفرد مفردآراء ـ ریگ ـ پهلوان ـ انداخته میشود ـ۷ـ ترس ـ از میوه ها ـ این هم از کشور های عربی است ـ از ماهای قمری ـ آسان ـ ازوسایط حرب ـ پسر ـ۹ـ صفت شب ـ بالای خانه ـ کم بهاء ـ۱۰ـ عددی ـ اثری ازبالزاك ـ خشکه ـ۱۱ـ سر ندارد ـ سود ـ۱۲ـ حرفی در آ خرش اضافه کنید که اثری از چخوف بد ست آید ـ نویسنده کتاب پاشنهٔ آهنین .

حل کنندگان

کسانیکه جواب صحیح سوا لا ت شماره ۱٤٤ر فرستاده اند عبا رتند از :

احمدخالد ناصری ، سیما متعلمهٔ مکتب عایشه د رانی ، غلام یحیی احمد ، انجیلاعلومی ، شکیلا علوی، میر ضیاء الدین انصا ری ، محمد ـ ضیاء رستم ، زمان الد ین ازمکتب متوسطهٔ قلعهٔ فتح الله ، نثاراحمد معزی ، ثریا از مر کز فرهنگی امریکا ، شهنازعادل الیاس عبدالروف از چهل ستون ، پیغله تورپیکی فارغ التحصیل لیسهٔ ملالی محمد معروف متعلم لیسهٔ نجات ، سید فضل احمد ، نثار احمدمیهنیار محمد شفیع خیری ، محمود ا لله باغستانی ، ناصر ناصری ، ا حمد ستار روفی ، محمد معصوم ناصری، عبدالواحد خیام، نجیب الله نا مق، ماه گل مهدی زاده ، ذبیح الله نسیم، تاج محمد آریا فیضی ، محبو به پسر لی ، محمد سلیم غوثی ، عبدالعزیز زاهدی نیاز محمد آ قائی خان میر میرزاده ، راحله عثمانی ، سید عبدالعلی نا ظم ، خیر محمد شهیدی، نثاراحمد جمشید ی و عبدالکریم مو لوی زاده .

قرار قر عه آ قای نثار ا حمد معزی بر ندهٔ یك سیت جوا را ب اسپ نشان وپیغله سیما بر نده پنج جوره بوت پلا ستیکی و طن شناخته شدند ، خوا هشمند یم مو قعیکه برای اخذ جا یزهٔ خود تشریف می آورند یك یك قطعه عکس خودرا به همراه داشته باشند .

HORSE - BRAND - SOCKS.

باپوشید ن جو رابها ی ز یبا و شیك اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمك میکنید بلکه با عث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

برای یك نفرازجملهٔ کسانیکه موفق به حل **جدول میشوند بحکم قرعه یك سیت جراب اسپ نشان سا خت وطن جایزه داده میشود .**

آیا میتوانید ؟

آیا میتوانید به کمك پر کار از یك نقطه یك بیضوی رسم کنید ؟

این کار عملی است اگر خوب فکر کنید حتماً به انجام آن مو فق میشوید !

هزار و یک گپ

جنجالی که مزاحمین تیلفون بارسیاو رند

نیم شب بود ودر خواب شیرین پهلو میزدم که :

– شرنگ.. شرنگ.. شرنگ..

وارخطا ازخواب برمیخیزم بساعت نگاه میکنم، عقربهٔ ساعت یك و نیم شب را نشان میدهد فکر میکنم کدام واقعه مهمی پیش آ مده که د ر ین وقت شب تیلفون میکنند گو شی را بر میدارم :

– بلی ... بفر مایید

–پف ...پف

چنین صدائی رامی‌شنوم و می – گویم :

– کجا را کار دارید ..؟

– .....

–زن هستی ؟مرد هستی؟ چه بلا هستی ؟ چرا درینوقت شب آزار میدهی ؟

بعد آواز دختر جوانی بگو شم میرسد :

– مرا نمی شناسی ؟

– نه

مراکه نمی شنا سی خو د را چطور میشناسی ؟

–لاحول والله خود را میشنا سم اما بی‌بی جان شمارا بجا نیا وردم

– من دو ست شما هستم

– دوستی‌مثل شما ندارم فضل خدا !

–من عا شقتان هستم وشما را دوست دارم .

– از برای خدا این گپ ها را نزنید من از عشق و عاشقی‌میترسم.

– بکلی بی جرأت هستید .

– بلی به عقیده شما بی جرأتم اما خواهش میکنم دگر مزا حم نشوید و بگذارید بخوابم .

گوشی را گذاشته و بخواب‌میروم اما باز هم .

– شرنگ... شرنگ ...ازخواب بیدار شده گوشی را بر میدار م .

– بلی .

–شما خوابید ؟

– بلی خوابم اما شمارا بسرمادر **تان‌قسم از سرم دست‌بردارشو ید** بگذارید بخوابم .

– پس لطفا همینقدر بگو یید ساعت چند است ؟

این صحنه ها هر شب و هر روز تکرار میشود .

یکروز چند دفعه تیلفون زنگ‌زد اما همان مزاحمین بودند و هیچ دست بردار نمی شدند تابالا خره :

–شرنگ ..گوشی‌را نبر داشتم.

– شرنگ... جوابی نگفتم .

– شرنگ ... اعصابم بکلی‌خراب شد و گوشی را برداشتم، دهن را باز و چشمم را بسته نموده بدون **هرچیز یکه بدهنم می آیدنثار طرف** اینکه صدای طرف مقابل‌را بشنو م مقابل میکنم اما یك و قتی متو جه میشوم که طرف مقابلم لاله‌کواست

بقیه در صفحه ۵۸

عجب مزه‌ای داشت

در لحظات آخر سا عت دو م‌درس ودر لحظات آخرساعت چهارم

زمانیکه در مکتب استقلال بود م‌یعنی دوره ابتدائی را میگویم دلم بشور می‌افتاد ... البته برای شورنخود .

در دو تفریح دوان دوان خود رانزدیك تبنگ های شور نخود و کچالو و لوبیا رسانیده میخریدیم‌و میخوردیم البته در خانه بمن و همصنفانم همیشه‌گفته میشد شورنخود نباید خورد ، یعنی ممنو ع بود بجهت اینکه ممکن بود مریض‌شویم ، اما نه من در همین قسمت میتوانستم گوش شنوا داشته‌باشم و نه همصنفانم زیرا آن شور **نخود وکچا لو عجیب مزه ای‌داشت.**

عکسی را که مشاهده میکنید‌مربوط بیکی از ولایات شرقی کشور ماست ... در آنجا هم بعضا بساطشور نخود ولوبیا فروشی گسترده میشود و اطفال با لذت فراوان **ازآن میخورند ... این عکس را برای آن چاپ نکردم تامتوجه شو یدا ین‌نوع عرضه کردن جنس چقدر غیر** صحی است . زیرا من نه‌دکتورم‌**ونه نصیحت من برای اطفا لی که** کنار زن فروشنده نشسته اند وبا لذت میخورند مثمر ثمری واقع میشود منتهی به‌نگاه های دخترکی‌توجه کنید که در سمت راست زن فروشنده قرار گرفته ، دیگرعرض‌ندارم .

عکس جالب

عکاس مجلهٔ همینکه مرادید گفت:

– برایت عکس گرفته ام ...

گفتم :

–توچه وقت عکس مرا گر فته ای که من خبر ندارم ... آخر بمن یك خبر دار میگفتی تا پوز می گرفتم .

خندید و گفت :

– نه ! عکس ترانگرفته‌ام ..یك عکس گرفته‌ام که مربوط کدام راپور تاژ هم نیست ...

گفتم :

–کاکا جان میروی عکس‌شوقی میگیری و آنرا به من میدهی که چه ... ؟

گفت :

– یکبار عکس را نشانت می دهم ... آنوقت اگر دلت خواست بگیر و اگر نخواست نگیر ...

شاید مطلبی در باره آن بنویسی گفتم :

بسیار خوب پس عکست را نشانم بده .

آنوقت عکاس مجله از بکس **خود که بیشتر از بکس‌به تحو یل** خانه ای شباهت دارد این عکس را بیرون آورد و بمن داد :

البته به این منظور که من چیز ی در باره عکس بنویسم ... ولی من **عکس رابدون هیچگو نه تبصر ه‌ای** در همین ستون‌بنظر شما میرسانم **عکسی است گویا نامش را هم** بگذارید (پدری که طفلش را بغل **گرفته .**

د زړه خبرې

سخي ، انتظار

سورسالو

سور سالو پر سر کړه پهمکیز باندی روانه شه
څه کړه وږه لکه دز ر کی خرا ما نه شـــه

دسهار نی پلوشـــی او زر ینـــی وړانکی کله‌چی د شنو بوټو اوښکلی گلانو پرمخ راپر یوزی دنیا ښکلـــی کوی ، هوا معطره کوی او خلکو ته دکار او فعالیت قوت بښی، کله چه دلمر ټیکله دشفق سره بښنی‌پردی څخه راپورته شی، هغه وخت چـــی دوریځو له شانه دلمر قوتی‌وړانگی تیریږی نو واقعا د «سور سالو» په شان سره پرده په سترگو کـــو ی په‌تیره بیانیم کښه کتنه‌یی‌د مشر ق له‌کړکی نه‌داسی له ایما څخه ډ که ننداره جوړوی چی دمین په‌زړه کی دسور سالو میرمنی‌دحیاناکی لیدنی اود غلادیدن منظره تمثیلو ی .

سور سالو دسوزنده عشق څخه نمایندگی کوی، ددی سالو «پرد ی» لاندی داور لړلی مینی څیر ه پټـــه وی اوددی بختور څادر په منځ‌کـــی دبوی حیاناکی واقعی مینی فلسفـــه پرته ده‌چی فقط دمین ذهن یی‌تشبه کوی او په لیدو یی خوند آخلی .

پوړنی ، خپلو،سالـــو، څـــادر او جیټه، هغه پردی دی چی ښکلـــی پیغلی یی په خورا شوق اوذوق‌سره ځانته جوړوی ، دوی کو ښښس‌کوی چی دسالو څنډی په خپلو هنرمند و کو نو داسی کنگوره داره وگنډ ی چی ددوی له مفرطی علاقی څخـــه نمایندگی و کړ ی.

دغه لوی څادر دپیغلو د زیا تـــی حیا ساتندوی گڼل کیږ ی دپیغلـــو لپاره ډیره خواشینی کوو نکی ښیرا داده چی څوك ورته ووایی :

«سالودی ولوئیږه یا بی څا در ه شی» ددی ښیرا معنا دانه‌ده چـــی مقابل لوری غریبه شی بلکه هد ف یی دهغی بی‌پردی کیدو ، اود رسوا کیدو څخه دی.

څومره چی په‌دوی بـــاند ی حیـــا اوپرده گرانه ده، هماغو مر ه‌دسالو په‌قدرهم پو هیږی مگر بیا دیار او ملگری په مقابل کی چی دمینی پـــه اساس ددوی ژوند سره تړ لشوی دی حتی خپله سالو هم قربا نو ی مثلا پدی لنډی کی خو گوریء .

داسور سالو به‌زیری و رکړ م
که‌چادر زیری‌ددیدن‌راوړی مینه

دلته زیری په دوو معنا راغلـــی لومړی یی دیار دراتگ خبر افاد ه کوی او دوهمه یی دسوغـــا ت ا و تحفی ورکولو په مقصد استعمـــا ل شوی چی دواړه‌یی‌دتودو احساساتو ژباړه کوی .

سور سالو مخصو صاً دنیمزالـــو پیغلو ډیره خوښه ده‌په تیره بیا چی گودرته دمنگی ډکولو په مقصد لکه جنتی ښاپیری له کوره وځی نـــو د گودر په غاړه دمستو نجو نوننداره دمینانو زړونه په ټوپکو او در زا، راولی ،نه داچی دمین په‌زړه کی د عشق لمبی بلوی بلکه په‌تورو اوبو هم اور لگو ی مثلاً :

په گودر سورسالو ښکار ه‌شو ه

ماویل په‌تورو اوبو اورو لگیدنـــه خودا هم جلی ته رخه «حسا د ت» پیداکوی چی ولی دگودر په میله کی خپله څنډه داره، کـــنگوره داره او شمله لرونکی سالو ندی آغو ستی نوځکه ځانته پخپله تسلی ورکو ی چـــی:

سالومی و، پر سر می نـــکړ اوس یی گودر کی ارمانو نه‌زه‌کومه

پاتی په ۵۵ مخ‌کی

د مایکرو فلم د تړل شو د دورو داطلاعاتودراتولولونوی‌وسیله

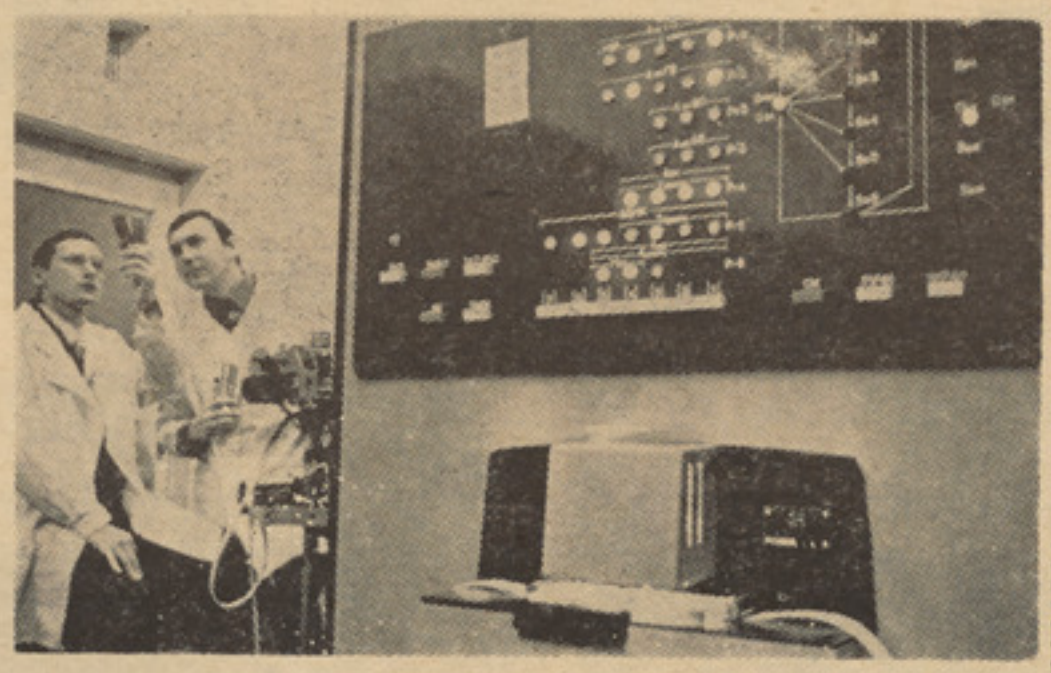

په‌داسی حال کښی چه ددو همی عمومی جگړی نه وروسته د کیفیت او کمیت له‌مخی دمستندو تربیو ی او متحرکو فلمو نو دجوړو لو پـــه برخه کښی یولړ نوی او پـــه‌زړ ه پوری نوی‌انکشافونه‌را منځ‌ته‌شویدی دفلمونو ددوبله کولو او په عین‌حال کښی په اتومات ډول دفلمو نـــود اطلاعاتو درا ټولولو او ثبتو لو پـــه برخه کښی ځنی پرابـــلمو نـــه ا و مشکلات موجود ؤچه‌دادی دشورو ی اتحاد دتریم دفلم جو ړولو دکمپنی دیوشمیر مامو رینو پوا ســـطه د مایکرو فلم دتـــړل شـــوو دو رود اطلاعاتو دراټولولـــو اود مستند و فلمونو دسناریوی دثـــبتو لـــو ا و احصائیی آ خستلو دپاره یوه نو ی اتوماتیکه دستگاه‌جوړه او داستفادی ډگرته وړاندی شو یده .

دغه دستگاه چه‌په دریو ځانگړ و برخو باندی‌ویشل‌شویده دتلویزیونی فلمونود اطلا عاتـــو احصا ئیـــو ی را پورونه هم برابرو لـــی شـــی .د فلمونو داطلاعاتو دثبتو لـــو نـــو ی الکترو نیکی دستگاه‌په حقیقت کښی دکمپیوتر دپر نسیپ له مخی‌فعالیت کوی او په‌نورو ښیگڼو عـــلا و ه‌د ضرورت په وختو نو کښی پخپـــل مخصو ص لابراتوار کښی دمستندو او عادی فلمو نو دپر ی مینځلـــو کارونه هم ترسره کولا ی‌شـــی . ټاکل شویده چه دما یـــکرو فـــلم‌د پروسس کو لو دغه نوی وسیله د ۱۹۷٤ کال ترپایه پوری په فلمـــی ستډیو گانو کښی داستفـــاد ی‌و ړ وگرزی .

«دخارجی‌منابعوڅخه»

سرنوشت

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختریست که در شرکت عطر فروشی یك وکیل دعوی بنام «ژیو» کار میکند. وتصادفادرآنجا یك همصنفی سابق دیگرش راکه «موریس» نام دارد و یك بچه دلپسند است ملاقات میکند. «موریس» و «وندا» متقابلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده وبعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد ودیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود وهمسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند واینك بقیه داستان:

«نیلوفر» چیزی نمیگوید.
برای شما کیزع تا بحث تجربه نوشته می کنم البته بعد از بازگشت تا من چند پیشنهادی هم میدهم
چه! بعد از بازگشت من.
۲۸

طبی بعد از بازگشت تان. فامیل شما چند روز خصوصی در پیشرو دارید.
«نیلوفر» عزیز، شما به تبدیل هوا و تفریحات به سرگرمی احتیاج دارید.
حتماً این موافق مشترک شما و کاربجی است.
۲۹

بسیار خوب، پیش من هم موافقم... میروم و یک اندازه استراحت می کنم.
بسیار عالی و نیکه درباره آمدید. باید حتماً مرا به بینید.
۳۰

۳۱
باید تصمیم بگیرم که به کوه بروم و یا کنار شاهل هم باید یک کمی لباس برایم تهیه کنم.

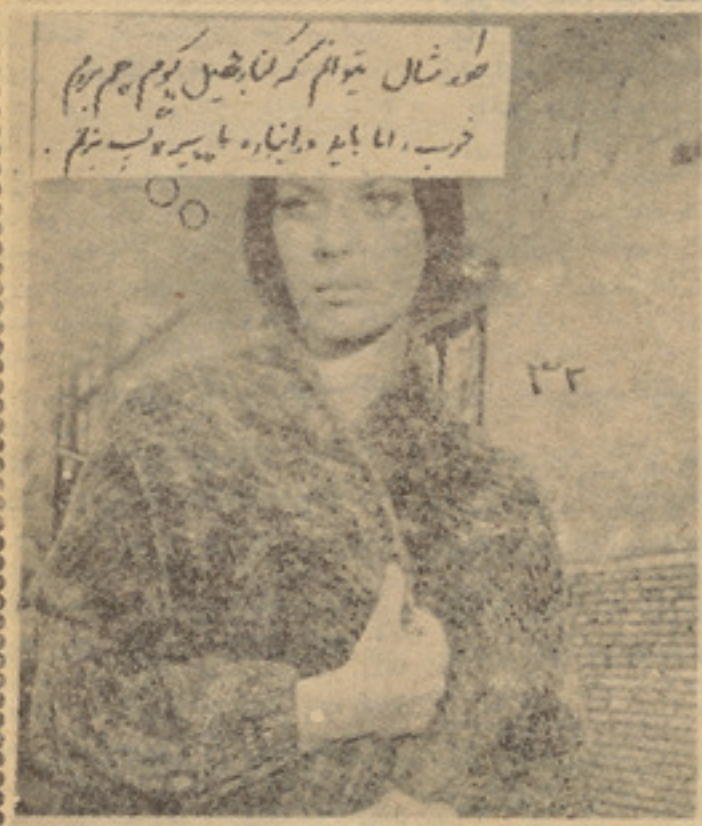
خود شال میتوانم که کنار بشیل بکوم هم بروم خوب، اما باید دوباره با پیرهن پوشیدم.
۳۲

دقیقه بعد...
مثلیکه اینجا کسی نیست؟
۳۳

مردی از دروازهٔ خانه بیرون میشود. وقتیکه «نیلوفر» را می بیند از خوشی رنگش سرخ میشود.
نیلوفر...
روز خوش پیرهن ممکن است مرا نزدت بپذیری؟
۳۴
بقیه دارد

بقیه صفحه ۲۶

عواقب ناشی از یک حادثه

شدند. اوبازهم مایع لزجی وگـــرم رار وی چشمهایش احساس نمود که مانع دیدن او شد. او اکنون خموش افتیده باخود مـــی اندیشید آیا وقت مر گش رسیده یا یـــد بمیرد. درهمین لحظه صدای مخصوص مو تر امبولانس راشنید . همینکه صدای امبولا نس درکنارش خاموش‌شد، دریافت که بااحتیا ط او را از جایش بلند کرده ، بااحتیاط تمـــام روی یك تـذکره گذاشتند وبه داخل مو تـر بردند.اواحساس میکرد که کاندی هم‌درهمان نزدیکی ها میباشد ،اما صدای او را نمی‌شنید ازخود پرسید ،نشو د که اومرده‌باشد.

یك‌صدا گفت : مابسیار زود به آ نجـــا می‌رسیم.

اوباصدای که‌به‌زحمت از حلقش بیرو ن میشد پرسید: «ورکجا؟»

ـ«درشفاخانـــــه. آنها فورا زخمها ر ا می‌دوزند .»

او درآن لحظه به همسرش فکر می‌کرد . اوباید به‌زنش اطمینان دهـــد. آن احساس ضعف دوباره براو کاری شد. زودتر ازآنچه که اوانتظار داشت، موتر ازجاده دور زده ، ازیك چراغ سر خ‌ترافیکی عبور کرد. ایـن چراغ نیون موتر هارا به‌طـــرف سر و یس واقعات عاجل رهنمایی می‌کرد. آنها او را ازموتر فرود آورده روی یك تذکره عرابـــه دار انداختند وتذکره رابه پیش رانده،واردیك اتاق کردند.

کردند که تمام دیوار های آنراسنگ‌کاشی سفید گرفته بودند .

یك داکتر جوان امر کرد :

ـ به روی میز جراحی بالا شوید . شماخود توان بالا شدن به‌سر میز رادارید ؟

واین جواب داد : «آری.»

ـ «کجای شما درد میکند ؟»

ـ «هیچ‌جا .من احساس دردنمی نمایم .»

ـ «هنوزهم خون بند نشده است. یـك رگ کوچك در حصه پیشانی شما پاره شده خون میدهد . جراح فوراً آنرا میدوزد.»

واین سعی نمود به پهلو برگـردد وضمنا سوال کرد : آن یك نفر دگر که در موتـر پهلویم نشسته بود ، جوی‌کان دی حال او چطور است ؟»

داکتر به طرف یك در پرده اشاره کـرده پاسخ داد :

ـ «اودر آنجا افتیده است . داکتر ها بـه معاینهٔ او مشغولند .»

داکتر ستاسکوپ را در جیب بالاپوش سفید خود گذاشته از اتاق بیرون رفت . پرده از عقب داکتر بلند شد وواین توانست گوشهٔ یك تذکره را ببیند که صورت بی حرکت یـك قربانی دگر حادثه را دیدکه به اتاق مجاور منتقل گردید .

یك نرس زیـرلب غم‌غم‌کرد :« هـر روز یکشنبه همین حال را داریم . همینکه دروازه های بارها رامی بندند ، تصادمات و حوادث شروع می‌شود .»

واین پاها را دراز کرده، به‌روکش‌رهدار سفید دیده سعی نمود بـه آرامی به گـذشته بیندیشد ، او اکنون ازیك ناحیه مطمین بود که زخمهایش خطر ناك نمی باشد ومی تواند از جایش بلند شده سرویس عاجل را صدا گوید . البته این کار راوقتی می توانست که زخمهارا پانسمان کرد بخیه زنند .

اما جوی کان وی درچه حال‌بود؟ زخمهاو صدمات وارده بر او شدید بود ؟ واین اینرا نمی دانست .

جراح وارد اتاق شد . وقتی داخل اتـاق گردید لبخندی بر صورت جوانش پیدابود. او مردی نیرو مند ، مـورد اعتماد و جـدی جلوه مینمود .

داکتر پرسید : « نه، چه اتفاقی افتیده ؟ حادثه ترافیکی ؟

نرس به‌یك اندازه معلومات ضرورت دارد. لطفا نام و ادرس تان را توضیح بدارید.

ـ «خوب است» .

ـ «ما شمارا یك واکسین تیتانوس زرق میکنیم تا از بروز احتمالی خطر درو‌جود تان جلوگیری کرده باشیم . بعدازان محل زخـم روی پیشانی شمارا چند بخیه می زنیم .دگر کجای شما درد میکند ؟ سینه ؟ پای‌ها ویا در قسمت تخته پشت خود احساس نا راحتی دارید ؟»

ـ «نی.»

ـ شما همینطور افتیده اید، آرام بمانید امروز شام بازهم تگ ودو زیاد است وتمام شفاخانه‌ها در فعالیت میباشد . اما ما اولتر فکر شمارا می‌کنیم !.»

ـ «وضع او بخوبی وضع شما نیست .او هنوز در حال اغما بسر می برد . اما برای نجات او سعی میکنیم . هم اکنون به‌بستن زخمهایش مشغول هستیم .»

داکتر حرفهایش را زد، از اتاق خارج شد واین‌دوبا ره‌تنها ماند . تذکره‌های بیشتری از رهرو عبور داده شد .

حتی دومریض مجبور بودنددر اتاق‌سرویس عاجل منتظر بمانند . تایك اتاق فارغ شود، واین به روکش راهدار سفید خیره شده،دفعتا موضوع قرار داد ورلـد و ایلـد در ذهنش زنده شد .

کان وی میخواست سهم اورا باقربیکاری نپردازد .

پس از اینقدر مدت شراکت، اکنون کان‌وی درصدد فریب دادن او بر آمده بود . درست دریك لحظهٔ بحرانی که او به‌پول اشد ضرورت داشت . لااقل اگر کان وی دراثر این‌حادثه کشته میشد ، او می توانست کار وباری‌راکه قبلا مشترکا درپیشبرد آن‌سهم‌داشتند‌اکنون به تنهایی انجام دهد ودگر ضرورتی بـه آن نداشت‌که مزد وعایدات شرکت‌شانرا دوتقسیم کند .البته این در صورتی امکان پذیر بودکه کان وی می مرد ...

درآن لحظه یك فکرنو هم به کله اش‌خطور کرد . یك اندیشه غیر مترقب که برایش‌زیاد هم غریب نمی نمود وبر خلاف برای اوتازگی داشت . جوی کان وی هر طوری شده باید بمیرد . او در میز مقابلش افتیده بود ...

واین به آرامی از میزخود فرود آمده بـه دیوار کاشی کاری شده تکیه کرد . از زخم روی پیشانی اش هنوز خون بیرون می زد،اما از شدت فوران کاسته شده بـود . ودرد سرش هم تخفیف یافته بود . زخمهای سرو صورتش بمراتب بدتر از اصل آن جلوه‌مینمود و او می توانست ازان به نفع خود استفاده‌کند اوبه طرف پرده نزدیك شد .

نرسی عقب میز کار نشسته، پشت به‌طرف پرده سرگرم نوشتن‌بود .درانتهای دگرسالون سرویس عاجل یکتن از داکتر ها مشغول‌معالجه یك خانم جوان بود . این خانم جوان غالبا از اثر توفان باد شوك بر داشته بود وکسی باار توجه نمی‌کرد .

واین محض یك دقیقه وقت بکار داشت. یك دقیقه برای انجام عملی‌که او به‌آن‌تصمیم گرفته بود ، کفایت میکرد .

اوبه سر عت پشت پرده رفت ، جوی‌کان‌وی به‌روی میز معاینه افتیده بود ، اوهنوز درحال کوما بسر می برد .

صورتش پر از داغهای سرخ وآبی بود و چندین جای پاره گی در چهره اش دیده‌میشد البته تاجایی که صورتش را میشد دید ،زیرا گردن و زیر زنخش را بندیج بسته بودند و پیشانی اش هم از زیر بندیج‌دیده نمیشد .

واین دگر به زخمهای خودش هیچ فکرنکرد او متوجه بود که هر لحظه ممکنست یك‌داکتر ازراه برسد واورا درآنجا ببیند .

اوبالش زیر سرجوی کان‌وی‌را سرد شته روی‌دهان وبینی جوی گذاشت .

جوی چندبار دست وپاهایش را تکان‌داده، آخرین تلاش‌خودرا برای زنده ماندن‌کرد .

تلاش بیهوده یی بود.

واین لحظات وثانیه هارا شمرد واضافه ازیك دقیقـه بالش راروی دهان وبینی جـوکان‌وی نگذاشت .

امیدوار بـود همین یـك دقیقه یاچیزی بیشتر ازآن کفایت کند ودرست درهمان‌لحظه به‌صداهای‌که در بیرون شنیده شد ، گوش داده‌بود .

چند ثانیهٔ دگر وبازهم یك‌ثانیه

سپس بالش را از جلو دهان و بینی‌جوکان وی دور کرده مجددا زیر سرش گذاشت.و این سر خود را به روی جسد جوکان وی خم کرده گوش خود را پیش دهان او گرفت تامگر صدای تنفس را بشنود . زخما ی پیشانی اش هنوز خون میداد . او مجبور شد، رشته های خونی را که تاجلوچشمهایش فرو آمده بود از صورت خود پاك کند. و آنگاه به آرامی آماده خروج از سلول شده به در پرده نزدیك گردید .

یك نرس مقابل او پشت پرده ایستاده با یك داکتر آهسته صحبت می کرد . واین بدون آنکه صدایش برآید به آندو لعنت فرستادو منتظر ماند تاآنها ازان جا دور شوند . و اگر آنها پرده را بالا زده داخل میشدند ، او را درآنجامی دیدند و مشتش باز میشد .

یا اگر آنها متوجه میشدند که او سلول خود را ترك کرده‌است ...

اما حال میدانست که چه ریسك بزرگی را با این اقـدام خـود متقبل شده بـود، بدون آنکه درست در باره اش فکر کرده باشد .

نرس آرام خند یده دوباره به طرف میز کار خود رفت . چنان معلوم میشد که داکتر د رمقابل سلول و این ایستاده چرت می زد که داخل شود یا نه، اما سی انجام از جلو سلول و این دور شد . و این‌بدون فوت وقت حرکت کرد .

و به سرعت برق خود را به سلو لش رساند . هیچکس او راندیده بود . اوبروی میز دراز کشیده ، چشمها را روی هـــم گذاشته و منتظر ماند .

بقیه د شماره آینده

بقیه صفحه ۲۸

معلم ثانی ابو نصر فارابی

کرد و همهٔ کتب ارسطو حتـــی اناطو لیقای ثانـی را کـه قرا ئت آن میان عیسو یان ممنوع بـود ، نزد او خواند .

استادان او هم از شخصیت های **علمی ورزیده‌زمان‌خود بودند،چنانچه** ابن خلکان مجلس در س متی بـــن یونس را چنین شرح مید هـد :

«چون ابو نصر به بغداد رسـید، حکیم مشهور ابو بشرمتی بن‌یونس در آنجا بوذ مردم از وی فن منطق می آمو ختند واودرآن وقت شهرت بسیار وآوازه ای بس بلند داشت وهمه روزه صد ها تن از کسانیکه **به‌منطق اشتغال دا شتند ،در حلقه اوگرامی آمدند واو کتاب ارسطا ـ طالیس (ارسطو) رادر منطق قرائت میکرد وشرح آنرا برشا گردا نش** املا مینمود واز او در شرح ایـــن کتاب هفتاد د فتر نو شته‌شده بود وهیچکس درین وقت درین فـــن بپایه او نمیر سید واو در تالیفات خویش دارای عبارات‌نیك واشارات **لطیف بود ودر تصا نیف خو یش شرح وتعلیق بکار میبرد تا آ نجا** که یکی از علمای این‌فن گفته‌است:

«تصور نمیکنم ابو نصر اسـلو ب تفهیم معانی کثیر را با الفاظ ساده جزاز ابوبشر متی فراگرفته باشد» (٤)

بدین سان فارابی به مسا یل عمومی علوم نظری ـمنطق ،ریا ضی طب نظری وفلسفه سخت علا قمند گردید وفلسفه یونان ومخصو صا آثار ارسطو را عمیقا آمو خت ،

اودر مـدت نه چنـدان زیاد بـا دانش و سیع و عمیق و استعـداد سر شارخویشس درقطار اقران‌تبارز کرد وبنو شتن رساله های مستقل آغاز نمودوبرآثار یکعده دانشمندان **یونان باستان‌چون ارسطو، اقلیدس بطلیمو س وغیره شر حها یـی** نوشت ودر سالهای آخر زند گی خویش اثر معروف وارز شمند خود «آراء اهل المد ینة الفا ضلة»را آفرید. (باقیدارد)

---

(٤) ابن خلکان «وفیات الا عیان» جلد ۲ صفحه ۷٦ چاپ مصر .

سور سالو

همدارنگه چی سالود حیا اوپردی‌ساتندوی گنله کیږی ، دمینی په چاروکی ددیدن او ملاقات په‌غلا کی‌هم‌تری کار آ خیستل کید ی شی، به‌لویه پوړنی کی‌چی‌مسته پیغله‌ځان‌تاوه کړی لکه هوسی. په ځغا سته خپل مین ته ځان رسو ی .

پدی لو به کی چی قمر گلی ویلی‌دغه حالت ښه ترسیم شو ی چی وایی .

بیاله موره پټه پټه راغله په‌سالوکی‌چوپ شه یاره، مه وهه کو کی خوك به خبر شی، خوك به خبر شی مگر دځوانانو غیر ت دپیغلو په پیغورو داسی ځپی‌و هی چی بیا نو دمرگ او ژوند سوال منځ‌ته نه راځی، دښځو ناری دځوانانو په احسساتو ډیر ژور تا ثیر لری ښښتنی ننگ‌دمیرمنو په غږ نوځپانده‌کیږی، دغه غږوته که دلنډ ی‌په ژبه وی‌نو دگولی حیثیت لر ی د اسی گو ئی چی یاخو ددښمن زړه سوری کوی اویاخو خپل ژوندون تر ی جاروی.

ځوانانو ننگ راباندی و کړیء په‌سور سالو کی‌می بلاو لگیدنه کله‌چی پړونی یا پورنی په‌خا روشی،کله چی سالو په‌ز مکه ولوئیږی هغه وخت چی دچا ټیکری دبل چا له‌خوالیری کیږی په حقیقت کی دیوی سړی تیری اوتجاو زاقد ام گنل‌کیږی، دلته دی‌چی بیا دهر ځو ان او زوړ احساس را باروی‌اود مقابل‌لوری‌نه یی انتقام آخلی او هم پد ی غیرتی کار باندی دمیرمنو او پیغلودعا ځانته حاصلو ی له‌یو شی ځخه په‌ځو ډوله استفاده کول‌هم اقتصادی‌دی او هم دزیر کو خلکو کارو ی.

ښښتنی نجونی چی په زیرکی اوژر پو هیدلو تکړه دی،د سا لو ځخه دپلو ،پردی ، او کله‌کله دشیانو په آنتقا لولوکی هم استفاده لوغړن گرځی خو کله چی دناځا پی‌اوتصادفی مخامخ کیدو په‌و خت کی یاله‌ډ یره نازه یادهمزولو دپیغو ړله خاطره مخ پټ کړی نو میـن حق لری چی چیغی وکړی ،وژا ړی‌او کوکی ووهی.

دغه‌زما دمر گ سبب د ی چی مخامخ شمه پلومخی ته‌وړینه او داهم دسالو په هلکه ځو لندی چی دولسی ادب دز ړه‌خبری اود احساساتو انعکاس دی:

چی دی غو ښته دیدن دی وکړ

اوس‌می‌سالو پرمخا یله‌کړه‌خو ب راځینه

خدایه نـر ی نـری بارا ن‌کړی

چی سا لـووالـی د لو نگی محتا جی شینه

دا مخا مخ په کـو څـه را غـله

کجك بانه‌یی ترسا لـو ختلی وو نـه

دسالو گی نه دی قر بان شـم

چی پر سپین‌مخ یی رپو ی ستـی دی کړمه

دشمله دار ټیکری میـر منـی

قد مدی‌نیسـه خو خبر ی درتـه‌کړ مه

دولی سـیوری لانـدی پټ و م

لیلی پړما باندی سالو و غړو نه

ماخو یـار ی کـلـه کو لـه

دسور سالو لاندی‌دی وکړسلامو نه

جلی پر سر دی منگی ماتشه

چی پرسالودی‌اوبه لیکی‌لیکی‌ځینه

بقیه صفحه ۱۳

ف‌عبادی کیست

– از خودم چه بگویم ... پدر دو پسر هستم سه‌چهار سال قبـل ازدواج کرده ام ز ندگی آ رام وبی سروصدائی دارم . غیر از کار های هنری شغل معلمی را بعهده دارم... من در مکتب ده خداداد معلم د ر ی هستم ...

از جایم بلند میشوم ومیخوا هم بااو خدا حافظی کنم ...

ف عبادی ازینکه بحرف ها یش گوش داده ام تشکر میکند و بـا صمیمیتی که در گر کتر او و جود دارد دستم را می فشار د .

« پایان »

کج خلقی زندگی...

می‌فروخت علاقه واشتیاق وا فر ی نشان میداد . اماشب‌همینکه بامید تشویق و تحسین همسرش بخا نه می‌آمد خانم مقدم او را با جملا تی از این قبیل استقبال می نـمـود : « خوب ، حال جناب آ قای نـا بغه چطور است ؟ آ یا ا مروز هـم مثل همیشه بجای‌پو ل یك مشت حر ف های نا مربوط آورده ای ؟... فـکر می‌کنم یادت نرفته باشد که هـفتهٔ دیگر باید کرایهٔ خانه را داد » .

این وضع چندسال ادامه یافت و مرد مز بور باوجود همهٔ آن کلما ت و عبارات ا ستهزا آ میز بـا تکاء کوششهای خستگی نا پذیر خود ، بجادهٔ تر قی قدم گذارد ، لا بـد می پر سید با همسرش چه کرد ؟ هیچ ! طلاقش داد و حال‌بادوشیزهٔ جوانتری که قدر او را میدانـد و احترام زیادی نسبت بوی مـر عی میدارد از دواج نموده است.

پس نتیجه می گیریم که عـیب جوئی های دایمی این زن هردم‌مانند چکش بر حس غر ور و منا عـت شو هرش فرود می آمد وآن حا لت افتخار آمیز را که هر مـردباارا ده یك خانواده در خود احساس میکند جریحه دار می‌ساخت .

بقیه صفحه ۴۰

مانع‌سر گرمی

با اشتغالات خود خوش‌باشد .ممکن است سر گر میهای اودر نظر شما ابلهانه تلقی شود ، اما صرف بـه سبب آنکه آن کار ها را شما نمی‌ـ پسندید ، هیچگاه حسادت یاابراز مخالفت نکنید ، بلکه بالعکس بانظر یاتش مو ا فقت کنید و خو شـس خلقی نشان دهید .

اصولا سر گر می هایی که مرد رابنحوی از آنها او قات فراغـت به فعالیت می اندازد ، برای‌سلامت جسم و روحش مفید است وخستگی های حاصله از کار روزانه را از وجود او زایل میسازد .

ضمنا روان شناسان مارا متوجه علامت خطر نیز میکنند و میگو یند هر گاه مردی نسبت به سر گر می و اشتغالات فرعی بیش از شغل و حرفهٔ اصلی شوق و علاقه نشا ن داد ، باید مواظبش بود ، زیرا این امر علامت آنست که وی چـون بکارش دلگرم نیست ، سر گرمی‌را به مظور عقب نشینی از شغل‌اصلی بکار می برد . اگر چنین چیـزی دیدید کوشش نما ئید ، شو هرتان به کم لکشما موقعیت خود را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد وببیند اشکال کار در کجا ست ، سرگرمی اوقات پس از کار هنگا می ارزش حقیقی خواهد داشت که مو جبات استرا حت روحی و فکری ورهایی از هیجانات روز را فرا هم کند نه اینکه شغل و حرفهٔ اصلی رادرخود مستهلك سازد. سر گـر میـها و مشغو لیاتی بیشتر شفا دهنـده و تسلی بخش است که طبیعتا خلاقه بوده و جنبه های ذوقی‌و هنریشان بر دیگر جنبه ها غلبه داشته باشد.

بقیه صفحه ۴۳

دختر هنرمندی در کندز

پرسیدم تاحال چند مجسمه ساخته‌یی ؟گفت: تاحال ۱۳ مجسمه ساخته ام یك مجسمه زنی را ساخته ام وبه مدیریت اطلاعات و کـلتور ولایت کندز اهداء نموده ام .

پیغله امانی افزود : علاوه ازمجسمه سازی درخیاطی مهارت زیادی دارم و در کار های خانه وتر بیه اطـفال هـمراه مادرم کـمك می‌کنم .

گفتم در آینده چه آرزو داری کمی خودرا جابجا نموده ادامه‌داد :

چون فعلاهم به مضامین اجتماعی علاقه‌دارم میخواهم در آینده تحصیلاتم را در پوهنتون کابل دررشتهٔ‌حقوق یاقضا بپایان رسانم‌واگر نتوانستم به پوهنتون قبول شوم میخواهـم همین هنرم انکشاف خوبی بکند .

کریمه امانی اضافه کرد که میتواند بـه لسان انگلیسی هم تکلم کند .

– از مجسمه هایت کدامش را خوب مـی پسندی . لبخندی بروی لبانش نقش بسته گـفت همین مجسمه ام راکه همـرایش عکس گرفته ام .

مصا حبه از : احمد غوث (زلمی) محصل پوهنځی ادبیات .

بقیه صفحهٔ ۵

درزمینهٔ فرهنگ وعلوم

بکار اندازند وبطور مطلق علم‌ودانش‌شانرادر راه خدمت بانسانیت بگمارندوعنوان رهنمایی واقعی رابرخود کمایی نمایند •

دانشمندان واقعی اسلامی، با پیروی از اصل پرنسیپ های اساسی واهداف عالی وانسانی اسلام، همواره درتلاش‌شده بهترین داشته های علمی خویش رادرراه اصلاح افراد اجتماع وفراهم آوری زمینهٔ طرزتفکر سالم ایشان بخرج داده اند •

این دانشمندان نه فقط جنبه های مسایل اجتماعی رامورد توجه خویش قرار میدادند، بلکه دانشمندان متصوفی ازقبیل ابوالعباس وابومحمد صالح، ازجملهٔ کسانی اند که تجربیات روحانی رادرخدمت باجتماع و در خدمت انسانیت ودرطریق تعاون وهمکاری، مورد بحث قرار داده‌اند تاازین ناحیه نیز دررفع نیازمندی های اجتماع، کاری انجام داده باشند •

دانشمندان حقیقی و با احساس اسلام ازآنجائیکه منظوری جزتنویراذهان وجلوگیری ازانحرافات فکری وعقیدوی انسان ها ندارند، لذاآنعده دانشمندانی‌که درراه تقویت فرهنگ وانکشاف ذهنی مثبت افراد اجتماع، اثری ازخود بجا نمیگذارند وحیثیت بزرگ وعالی علم ودانش رامحترم‌ندانسته برخلاف ایجابات علم، تحت تاثیر اراده های منفی دیگران قرارمیگیرند، ازشعار خویش بیرون مینمایند واعمال آنهارامورد‌نکوهش وتقبیح قرارمیدهند وحتی دربرخی ازموارد، کردار این نوع دانشمندان منسوب باسلام راعامل عمدهٔ عقب ماندگی اسلام میخوانند •

اکنون برای‌مثال یکی‌ازاین نوع‌دانشمندان روشنضمیر وواقع بین وبادرد اسلام را، نام می بریم، این دانشمند عالیمقام (شیخ محمد عبده) است •

اوکه درنواحی مختلف جهان وخاصه،کشور های دولت عثمانی سفر کرده همه اوضاع آن دولت هاراز نزدیك تحت مطالعه وتحقیق قرار داد، بالاخره باین نتیجه رسیدکه عقب افتادگی مسلمانها ناشی ازدو موضوع‌مشخص است :

اول پذیرفتن اضافاتی است که دسیسه سازان، آنرا دراسلام وارد نمودند وبدین وسیله اجتهاد عملی راازاسلام برداشتند.

دوم استبداد حکمروایان‌کشورهای اسلامی ومقاومت شان دربرابر آزادی فکروتملق‌گویی دانشمندان دربرابر صاحبان قدرت وزینت دادن اعمال دولتی، گاهی بوسیلهٔ سکوت و گاهی بوسیلهٔ تحریف وتغییر احکام، وگاهی توسط تاویل های مطابق تمایلات وهوسهای ناجایز حکام وفرمان روایان ستمگر •

این دانشمندان اسلامی برای چارهٔ عقب افتادگی اسلام علاوه میکنند که با برگشت بمنابع اولیهٔ اسلام وباتوسل باجتهاد وازبین بردن تقلید کورکورانه وباشناختن حقوق حکومت نسبت بمردم، وحقوق مردم نسبت بحکومت ، دوباره آفاق فرهنگی سازنده ای بروی مردم گشوده میشود وبدین ترتیب زمینهٔ رهایی اززیر بارعبودیت های فکری دیگران فراهم می آید •

استعمار گران جزاز ربودن استقلال مادی که گاهی استعمارزدگان میتوانند باآن مقاومت کنند، راه دیگری برای استعمار دارند و آن عبارت ازین است که آنچه صورت ورنگ اروپایی دارد آنرا تبلیغ کنند وترویج نمایند ومردم راعادت دهندکه‌کلیه عملیات وتجربیات غربی رامعیار ومقیاس صحیح بدانند وآنرا برافکار شرقی حکومت دهند، واین معنی همان عبودیت فکری است‌که درنظر عامهٔ متفکرین اسلامی، ازحمله های تباه کن و ریشه برافگن صلیبی وحمله های استعمار شدید تروسنگین تر است •

اتفاقا حملهٔ استعمار علیه جهان اسلام، مصادف بودباوج ترقی مادی غرب واختلافی که درآغاز نهضت علمی اروپابین دانشمندان غربی ورجال کلیسا ظهور کرد بجایی منتهی گردیدکه ازآن ببعد دیانت مسیحی از کلیه مظاهر فرهنگ نوین جدا گردید واثر محاکم تفتیش کلیسا، نه تنها به مسیحیت ضربت کوبنده ای‌وارد ساخت، بلکه این ضربت، برپیکر همه ادیان فرود آمد •

زیرا انزاع بین رجال دینی ورجال علمی بصورت نزاع وکشمکش میان پروگرام های علمی وپروگرام دینی جلوه، گرشد وبااینکه اسلام هیچگاه‌نه بامطالعه‌پروگرام‌علمی‌معارضه کرده ونه هیچ وقت از پروگرام های‌علمی، وحشتی داشته، باآنهم مسلمانها نیز بقیاس دین مسیحی وبجرم کلیسا مورد اعتراض قرار گرفته وبگناهی‌که نه اسلام مرتکب شده بود ونه علمای آن، در مقابل طرفداران بر نامه های علمی مورد حمله قرار گرفتند •

فرق میان نظریهٔ دینی ونظریهٔ علمی در اروپا این است‌که نظریهٔ دینی آنچه در این عالم ازمظاهر وآثار وجود دارد، آنرابه قوه‌ای بالاترازاین جهان نسبت میدهد، در حالیکه دستگاه علمی تفسیر اینهمه آثار وپدیده هارا براساس میداند که درآن اساس، فرق میان نظریهٔ دینی ونظریهٔ علمی در اروپا این است‌که نظریهٔ دینی آنچه درین عالم ازمظاهر وآثار وجود دارد، آنرابه قوه ای بالاتراز این جهان نسبت میدهد، در حالیکه دستگاه علمی تفسیر اینهمه آثار وپدیده ها رابراساسی میداندکه درآن اساس، نه‌خدایی وجود دارد ونه قوه ای مافوق الطبیعه ! نتیجه این میشودکه بین رجال نهضت علمی ورجال کلیسا جنگ وجدال، استمرار داشته باشد•

دریکی از مقدمه های ترجمه شده آثار ارزشمند (محمدقطب) دانشمند مبارزورزمندهٔ مصری، پیرامون مسئله تفتیش عقاید در اروپا وچگونگی کشمکش های شدید میان رجال دین، البته دین‌کلیساومیان دانشمندان بوقوع پیوسته اینگونه تذکر رفته است :

عامل وسببی که در بوجود آمدن این نزاع های دینی وعلمی درجامعهٔ اروپایی، کارکرده این بودکه کلیسا درآن سامان نظریات علمی ! خاص داشت ومعتقد بودکه آنهامقدس وقابل احترام بوده ووحی آسمانی است ! وهرگزنباید برضد آن نظریات، قیام کرد •

هرکسی که اعمال وطرز فکرش در جهتی مخالف آن پندار هامیبود، کافر شناخته شده وریختن خون وی ازجملهٔ اموری مشروع و جایز شمرده میشد، ولی هنگامیکه علم،بطلان آن فرضیه هارابااثبات رسانید، کاملا یك‌امر طبیعی بودکه مردم، علوم تجربی راپذیرند وتصدیق کنند ونفوذ وقدرت کلیسا را که بافته‌های دروغین خودرابرآنان واجب‌الاحترام معرفی میکرد، قبول نکنند وباافکار جدیدخود ازقید دین آزاد شوند !

ولی این کشمکش ونزاع، هرگز میان اسلام وعلم صورت نگرفته وتاریخ نیزگواهی میدهد که دانشمندانی درعلوم مختلف در سایه اسلام پرورش یافته وبسرحد نبوغ رسیدند •

این دانشمندان‌اسلامی، همه نسبت باسلام عقیده‌ای راسخ داشتندودرنظرایشان هیچگونه تضاد وتناقضی میان دین وعلوم موجود نبود ونیز میان این دانشمندان اسلامی ومیان قدرت های حاکمه هیچگونه نزاعی که منجربه کشتار، شکنجه وزندان شود، واقع نگردید، چنانکه بر (کوپرنیك)، (گالیله) وامثال اینهادرجهان مسیحیت بوقوع پیوست •

پس تنها تقلید وگرایش های کورکورانهٔ دورازآزادی فکر وارزش علم است که موجب شده برخی ازجویندگان علم در محیط اسلامی وقتی نام دین رامی شنوند، احساس ناراحتی وانزجار مینمایند، درحالیکه اگر اندکی باین جریان های تاریخی وارزشهای علمی اسلام عمیق شوند، این انزجار شان نسبت باسلام رفع خواهد گردید •

بقیه صفحهٔ ۲۵

بدترازمرگ

ـنمیدانم • بروم تحقیق کنم•

کریج پرسید: آیا رفتن تو شرط است؟

باوجود اینکه حواسش متوجه گاریرسون ومشغول اندیشه راجع به‌آندریوس ، لومیس وغیره بود، چشمانش از لبان قرمز رنگ وهوس انگیزی که چیز هایی بزبان ایتالیایی به‌گوش او می‌رساند، لحظه‌یی جدا نمی‌شد•

گاریرسون جوابداد : آری همینطور است•

کریج گفت: آه چه‌میتوانیم کرد• حال که میروی خوب قفل کردن دروازه را فراموش نکن •

گاریرسون ، هیجان زده بسرعت بیرون رفت ولی قفل کردن دروازه را فراموش نکرد•

•••

کریج، درآتن سلینا راسوار هوا پیما کرد • وقتی از «پیر بوسیله مرسدس بنز جدید ناکسوس بسوی میدان هوایی میرفتند، برای نخستین بار ازان نبردموحش سخن‌بمیان آمد وسلینا توضیح داد که اوبعد ازحرکت ازوینس فهمیده که دایتون بلیز به او دروغ گفته است واز همان لحظه به‌جستجوی طریق فرار بود • ولی مجال آنرا نیافته است •بعد که دید ،کریج درنبرد فاتح شده آنوقت از فکر فرار وکشتن دایتون منصرف شده است•

کریج پرسید:

ـآیاهیچ تصور کرده میتوانستی که بااو بمقابله بر آیی ؟

دختر جوابداد :

ـآری • برادرانم این رابمن خوب آموخته بودند•

ـراستی سلینا، آنمردیکه در وطن تان است چه نام دارد؟ مقصودم‌کسیست‌که باتو راجع به‌انگلستان صحبت کرده‌بود•

ـمعذرت می‌خواهم • من بپدرم قول داده‌ام که‌نام اورا بکسی نخواهم گفت •

ـبسیار خوب ،ولی نام اول دایتون بلیز چیست ؟ آیابرناردنیست؟

ـ خودت میدانی پس چرا از من سوال یکنی ؟

موتر بمیدان هوایی رسیده بود، پیاده شدند وبادست دادن بهم خدا حافظی کردند• وقتی سلینا اززینه های هواپیما بالا میرفت کریج ناگهان اشتیاق شدیدی در خوداحساس کرد که دوان دوان تانزدیك هوا پیما رفته دخترك رادر آغوش بفشارد و سفر بخیربگوید امادیگر دیرشده بود•

بطرف اتوموبیل برگشت • درمیان هواپیما مردی باریك اندام ، بلند قد وخوش لباس که‌سیمای یك جنتلمن کامل انگلیسی را ارائه میکرد بابحرکت درآمدن هواپیما بروی رنوی روزنامه ایرا که‌پیش چشم برده بود آرام‌آرام پائین آورد•

لومیس ، بسوی کریج و گاریرسون که روبروی او منتظرایستاده بودند ، برگشت‌و گفت: وظیفهٔ تان بدانجام نشده است • آندریوس ازنزد تان فرار کرد و لی بحساب دایتون بلیز خوب رسیده اید.ناکسوس‌راهم اینجا آوردید،امامدال یك روی‌دیگر هم دارد• (به‌گاریرسون نگاه کرده افزود) درهرجاکه باشد به‌اتهام قتل تو قیف شدنی بودی و لی تو کریج که اشتباه نموده وداتیون‌بلیزرازنده رهاکردی، کارخوبی نشد و عاقبت خوبی ببار نمی آورد•

کریج جا بجا شده گفت :

ـ وقتی اورا زدم فکر کردم مرده‌است.من چه‌میدانستم که او هفت‌جان دارد•

ـسخت جانی است مثل من •

ـمگر خو یشاوند شماست ؟

ـبسیارنزدیك نی•خیلی دور و لی هر چه باشد عین خون خانواده دررگهای او گردش میکند• میخواست داخل سرویس مخفی شود ونمیدانست من هم درانجا مشغولم • من‌سبب اخراج اوشدم وراجع به‌اوخیلی چیز ها می دانم•

اما اگر کار او را تمام میکردی کریج خیلی بهتر می‌شد•

ـوقتی نبردتمام شد، دیگر این حق را نداشتم•

لومیس بعجله بحث راتغیر داده‌گفت :

ـ حالا دیگر مارك سوی دن‌وکونت تاول باقی مانده اند• برای آنها هم درمدت اقامت شان درهند چین چیز هایی آموخته اند • بعلاوه پوسه‌را هم نباید نادیده‌گرفت•

ـفعلا همه شان دروینس جمعند.

ـ دریصورت‌باید آنها راپیدا کنیم.هیچ نباشد یکی از آنها رابرای اینکه بدانیم‌چه کارهایی مکنند ولی شما این کار را بعهدهٔ من واگذار شوید «بسوی کریج‌برگشت‌پرسید:» راستی این خانم پیابسونی چه خواهد شد ؟ آیا به بیگناهی او اطمینان دارید؟

کریج جواب داد : آری .

طرز ادای‌این کلمه سرد وقاطع‌بودلومیس باتوجه به آن گفت :

اگر نباشد چی ؟ راستش این نزدیکی زیاد او بتو مرا دچار شبهه کرده است .

معهذا آنچه خودت بهتر دانی بکن بعدها خواهیم دانست .

ـ او بیگناه است واز هرنوع احتمالات خیلی می ترسد .

ـ چرا باید بترسد ؟

ـ مثلا از مرگ وحشت دارد ، حتی از مردن من هم . بخاطر او لطفا مغزت‌را خسته نکن .

ـ تو پرنسیپ مارا میدانی کریج ،یکروز نکویی هوشدارت نداده ام .

کریج بعجله اظهار داشت :

ـ تو میتوانستی راجع به آندریوس هم بمن هشدار بدهی .راستی اورا از کجاپیدا کرده بودی ؟

ناتمام

د ۱۵ مخ پاتی

سایرهال بشر د ژوند د دوام وسیله ده

ایږدله منځه تله ،د پښتو ر ګـــی دپاسنی مرغیړی ځخا عادی کید ه مګر دتیرو ئید دمر غیړی ځخازیاتو- الی ښوده. نوځکه ویلای شو چه ریږد پښتورګی دپاسنی مرغیړی تر اغیزی لاندی دی اودساړه محـیط ســر ه تطابق دتیرو ئید دمرغیړی په وسیله سرته رسیږ ی.

هغه ازموینی چه په و حشی حیواناتو باندی شویدی ښیی چه دغه حیوانات دژمی سخت ساړه زغمی او هیڅکله دریږد سره نه مخامخ کیږ ی. مګر که ددوبی په فصل کښی دغه حیوان زمنو ساړه اوتو دو خی هماغی درجی ته پر ینبودل شی ریږدیدو به پیل وکړی اوپه دی ډول ویلا ی شـــو چه دسړی هواسره تطابق په ټو لو هغو حیواناتو کښی شته چه تو ده وینه لر ی.

په انسا ن کښی دســړ وســر ه تطابق ترازمو ینی لانـــدی نیـو ل شویدی. هغه غر ه ختو نکی چـــه دواورو اوبار انونو سره مخا مـــخ شوی او یا هغه کسان چه قطب ته نژدی ژوند کوی، دازموینی دپار ه دیرښه مثا لونه دی. لکه چه مخکښی هم وویل شول کله چه انسان سړی هواته دریږی ، دبدن دتودو خـی تنظیمو و نکی دستګاه سمدستی په کار لویږی اوپه هغه توګه چه یادو نـــه موو کړه دګیډی ،دصدر ی صندوق اود ککری دننه تودوخه ثابته ساتی په داسی حال کښی چه دپو ستکـی تودو خه کمیږی اولاد لاسو نو ا و پښو تو دوخه دبدلون سره مخا مخ کیږی .مګر که ساړه زیاته او اوږده وی، بدن دخپلی تودو خی دانډو ل دساتلو توان نه لری ا وپه نتیـــجه کښی دبدن غړی وچیږی اود دایمی انقباض حالت ته رسیږی او انسان خپل پام او حواس ورووروله لاسه ورکوی .

ازموینی ښیردلی ده کله چـــه د تودوخی درجه له ښکتی برخی څخه دسانتیګراد ۳٤در جوته را ټیټه شی، په حافظه او ادراك کښی اختلا ل پیدا کیږی اوکله چه دغه کمو الـــی ۳۰ درجوته ورسیږی ،دار یانتیا حالت منځ ته راځی او ورو ورو دبیهو شی خواته درومی، اوکه دتودوخی درجه ۲۵ته ورسیږی ، ماغزه مقبض او کلك کیږی .

دبدن دتودوخی دد رجی دکمولو ازموینو ښودلی ده چه له دغی طریقی څخه دماغزه په جراحیو کښی استفاده کیدای شی. په دی پو هیږو چـــه د ماغزه سلول داکسیجن دنشتوا لـی په مقابل کښی حساس د ی او که د ماغزه دوینو جریان تر دریو دقیقو پوری وځنډول شی، دنه جبـرا ن کیدونکو ضایعاتو سره به مخا مخ شی .مګر دسانتیګراد دتودو خی په ۲۵ درجو کښی کیدای شی چه دماغزه دوینو جریان دپنځلسو دقیقو دپاره وځنډول شی او په هغه بانـد ی د جراحی عملیات سر ته ورســو ل شی.

باید پوه شوچه دتودوخی په دغی درجه کښ ی تنفسی چاری هم داختلال سره مخامخ کیږی. په د غسی پـو حالت کښی اکسیجن ته د بـد ن د نسو جو اړتیا ډیری لږی اندز ای ته رسیږی مګر بیخی نه شلیږ ی اودا له سړو اود بدن دتودو خی لـــه کموالی څخه په استفادی سره په ښی جراحی کښی داستفاد ی اساس دی. کوم شی چه جراح دمشکلا تو سره مخامخ کوی، دتنفس ناڅا پی ځنډیدل دی اوله همدغه امله باید دمصنوعی وسایلو په مـر ســته د ناروغ دتنفس سره مر سته وشی دتودو خی په دغه درجه کښی ز ړه هم بی نصیبه نه پاتی کیږی او در پیدو شمیر یی په یوه دقیقه کښـــی پنځوس ځلوته کمیږ ی او په د غه حال کښی اکسیجن ته د زړ ه دعضلی اړتیا دعادی حالت نیمایی ته رسیدلی ده اوپه رګونو کښی دوینو جریا ن هم نیمایی ته رســیږی او بیا هـــم که دبدن دتودوخی، در جه راټیټه کړی شی، دزړه عضله دپر له پسی انقباض سره چه «فبیریلا سیو ن» ورته وایی، مخامخ کیږی او نا څاپه به له رپیدو څخه پاتی شی .

باید پوه شوچه په سړه هوا کښی دانسان مقاو مت په سړو او بوکښی دپاتی کیدو په نسبت ډیر ځـــله زیات دی. هغه ازمو ینی چه دامریکی دسمندری قوا ژد ډاکتر انو پـــه وسیله شویدی ،ښی چه دصفر دپاسه په یوه درجه او بو کښی دانسا ن د ژوندی پاتی کیدو زیاته بر خه یو ه ګړی، ده په داسی حال کښی چه تر صفر لاندی دهوا دتودوخی په همدغه درجه کښی،دغه موده شپږ وساعتوته رسیږی یعنی دسړی او بوپه مقابل کښی مقاومت له هوا څخه شپږ ځله لږه ده .

دسړو په مقا بل کښی د خلـــکو مقاومت یوه اندازه نه ده اودا په آب اوهو' او نژادپوری اړه لری او په یوه ځانګړی نژاد کښی هم دخلـــکو د سلامتی او ترپو ستکی لاند ی غوړ موادو په اندازه پوری اړه لر ی . ازموینو ښودلی ده چه هغه کسا ن چه پښی یی لنډی دی دهغو کسانو په نسبت دسړو په مقابل کښی زیا ت مقاومت لری چه داوږدو پښوخاوندان دی .

په استرالیا کښی ځینی قبا یـل ژوند کوی چه «ابریژن» نو میږ ی او بدوی اود بیدیا او سیدونکی دی دوی تل لوڅ وی اودکالی داغو ستلو سره عادت نه لری .په ژ می کښی چه هواتر صفر لاندی یوی درجی تـــه رسیږی ،دوی لوڅ لغړوید یـږ ی اودا په رښتیا سره دننی پو هی له نظره لیری ښکار ی.

څو کاله پخوا دناروی دپو ها نو یوهیأت ددوی دحال دڅیړ نی دپاره استرالیا ته وخوځیدترڅو وپوهیږی چه ولی ځینی نژادونه د سړو پـه مقابل کښی مقاومت لری او ځا ن ورسره تطابق کوی .هغه څیړ نی چه په دغه برخه کښی وشوی، څرګندوی چه ددوی دبدن دتو دو خی درجه له ښکتی خوا څخه ۳۵در جو ته او د پوستکی له لاری څخه ۲۸ در جوته را ټیټیږی او عجیبه داده چه دژه ی په سړو شپو کښی دوی دبیهوشی په حال کښی پاتی کیږی .

تر ۱۹٤٦ کال پوری دنسجو نو ساتنه امکان نه درلو د،څکه چه د سلو لونو دسړیدو په و جه بلور ی کیدل اوله منځه تلل خو په همدغه کال کښی پوهان دی ته متو جه شول چه دسا تونکی موادو لکه ګلسرین او اوبلن ازوت څخه په اســتفا دی سره نسجونه دسړ وترسلو ا و ۹٦ درجو پوری ساتل کیدای شی .

بقیه صفحه ۹

بلند بردن سویه علمی...

بنیادی را،درین ساحه رونمامی سازد

سالانه بیش از هفت ملیو ن دالر اسعار کشور برای خریدار ی دوا از خارج ،مصرف میگردد ، که اقلام این دوا ها در حدود یکهزار تا یکهزا رو چهار صد ، میرسد .

وزارت صحیه بعد از مطا لعا ت اساسی ، صرف چهار صد قلم دوا را که واقعا برای تداوی امراض محیط ما ضروری ومو ثر بود قبول کـرده واسم سایر اقلام را، از فهرست دوا های توریدی حذف نموده است .

وی افزود :

ـلایحه قیمت ادویه نیز اخیرآتکمیل گردیده وباتطبیق آن نر خ دوا ، در حدود شصت فیصد تنزیل می نماید .

وزیر صحیه درپایان از تعلیماتنامه یاد آوری کرد .

که برای تنظیم امور دوا خانه ها ، تحت کار است .

وی علاوه کرد:

ـ همه معضلات وزار ت صحیه قابل حل است وما میکو شیم تا با وقت وزمان کافی، صحت را، طوری که لازم است ،برای همه نقـا ط کشور تامین کنیم .

بقیه صفحه ۵۰

(جنجالی که مزاحمین تیلفون بار میآرند)

که میگوید : « خیریت است ؟ چه گپ شد ؟ منم لاله کو ... لاله کو.»

عرق سردی را در پیشانی ام حس میکنم ، خجالت میکشم و به لا له‌کو میگویم :

ـلاله کوجان‌بسیار عفو میخواهم شمارا نشناختم فکر کردم ...

حرفم را قطع نموده میگو یـد : « می فهمم چه میگو نـی از دست مزاحمین به عـذاب شدی از دست کسانیکه نمی دانند چطوری باید از تیلفون استفاده کرد .

ـ بلی بخدا بیخی از تیلفون‌بیزار شدیم .

ـ حو صله کو یك‌ذره ، مه‌ازخانی همسا یمان گپ میزنم ، کمی مریض هستم . خواستم احوالته بگیرم .

به‌لاله کو میگویم : « بزود ترین فرصت خودرا نزد تان میر سانم. »

بعد از انجام بعضی کار هـا ی ضروری نزد لاله کو شتافتم . او گفت :

ـ او بچه تو چرا امروزقار شده بودی ، هیچ نماندی که مه اول‌گپ بز نم .

ـ والله لاله‌کو چه عرض کنم از دست مزا حمین وقت نداریم ، یك دفعه تیلفون میکنند میگویند :

«سینما است ؟شفاخانه اسـت، سوچبورد است » و از همین قـبیل حرفها .

خو لاله کو شما گفتید که خدای ناکرده مریض هستید ، لاله کو کمی خودرا جابجا نموده گفت :

در یکجای مهمان بودیم، میزبان بسیار تکلیف کشیده‌بود و غـذا ی رنگارنگ پخته بود فکر کردم اگـه نروم کفران نعمت میشه مام پا یـه بندکده نان خورد م تاایکه « اق » ماندم و شور خورده نمی تا نستـم. چندبوتل کو کا لا خوردم ا ما فا یده نکرد ، هیچ استاده شده‌نمی‌تانستم وبروی دل راه میرفتم . گفـتم : لاله‌کو نان اگه از مردم بود شکـم **خوازشما بود لاله کودستی بهشکم** خود کشیده گفت : « ازین ببعـد احتیاط میکنم اگر نه باز (سغل)خات کدم . راستی پیشتر از مزا حـمین تیلفون یاد کدی یك چیزی یادم آمد که‌برت نقل میکنم :

همی همسایهٔ ما و حیدجانه‌میگم. وحیدجان یگان دو سال میشه کـه عروسی‌کده و زندگی خوشی‌را باهم میگذرانند ، چندروز پیش کـدا م دختری یازنی که نمی دانـم ا ز خویشاوندان شان بوده یـا کدا م کسی دیگر ، خانیشان تیلفون کده و بز نش گفته که و حید رفیقم‌اس وتوخبرنداری زن و حید برش‌گفته **که‌مه وحیده می شناسم او ایـطو بچـه نیست بـا ز او زن ده** جوابش گفته‌که‌مـه‌دروغ نمی گـم یگان سال میشه که و حید ر فـیقم شده و به مه وعدهٔ ازدواج داده اگه همرایم از دواج نکنه سرش عـرض میکنم از خاطریکه ...

زن و حید هم بدون اینکه فکر ی بکنه همینکه و حید آمد چند سیلی آبدار بروی و حید حواله کده‌وبرش **گفت که ایقه خوشس باور نبا شد** نداری ، مه چقه همرایت وفا داری میکنم اما تو در حق من خـیا نـت میکنی . و حید هر چند جر یان را پرسیده خانمش بدون اینکه جوابی بته های های گریه میکرد تا ا یـکه ز نش از او خواستار طلاق شده و نزدیك بود که زندگی خوش شا ن از هم پاشیده شوه . تاآنکه کدا م آدم خیر اندیش از خویشاوندانشان بین شان میانجیگری کده و ز نش‌را گفت که البته خوش باور نبـا شد و چار طرف مو ضوع ره خـو ب بسنجد بعد از بسیار گپ‌ها زنش **حاضر شده تا باوحید آشتی کنه.**

در جواب لاله کو گفتم : چـه بگویم لاله کو خداایتو مزاحمه‌نصیب **مانکنه اگه نی‌گـپ‌مام روده خا ت** شد و ...

از لاله کو احوال یکی از رفقایش را که موتر زده بودیش پر سیدم . لاله‌کو گفت حالی فضل‌خدا خـوب شده و شاید چندروز بعد بکار خود دوباره شروع کند .

ـ لاله کو قضیه چطور بودواوره چطور موتر زد ؟

ـغلام دستیگر جان که‌در وزارت کار میکنه ، خدایار جـانش در راه که میره چندان فکر خوده نمیگیره. چندروز پیش ده سرچوك خدامیدانه کدام چرت بود که مو تر زده‌وبکنار سرك می اندازیش که ازین با بـت سرش صدمه می بینه . مر د میکـه در آنجا بودند دورش جمع شده و ترافیك محل ازوی خواستارآدرسش میشه . دستگیر جان هم همیقدرمیگه که خانیم دسیدنور محمد شاه مینه اس واز حال میره .

اونها هم بدون اینکه اوره بطرف شفاخانه ببرند اوره به تکسی یـی می اندازند واز دواخانه‌یی چـنـد تابلیت و یتا مین و رو سپرین می‌ـ خرند و بطرف سیدنور محمد شاه مینه میرن بعد ازپرس و پال ز یا د خانیشه پیدا میکنند . اولاد ها یش از دیدن پدرشان واویلاره‌سرمیکنند اونها برشان میگه : « این تابلیت ها را بتینیش انشاء الله خـوب میشه شما غصه نکنید ، پول‌تکسی راما دادیم فرق نمی کند »

وقتیکه بیادرش خبر میشه آمده و دستگیر جانه به شفا خانه میبرن **دشفا خانه دکترا همرایشان رو یه** خوب میکنند .

بعد ازچندروز اوره از شفا خانه کشیدند و ده خانه زیر نظر داکتر بود . حالی شکر خدا خوب شده و خدا کند که در آینده در راه رفتن فکر خوده بگیره واحتیاط کنه‌اگه‌نی **بازام ...**

لاله کو برایم گفت : بیادر زاده توام چندان در راه رفتن فکر تـه نمیگیری احتیاط کو که بعضی‌دریور ها ما چندان به سر نیستند .

گفتم: لاله کومه صحیح راه‌میرم یعنی که همیشه از پیاده رواستفاده میکنم اما باز هم نصیحت هـا ی شماره‌فر ا موش نمی کنم . لاله‌کو گفت : « خوب میکنی بچیم » .

درپایان صحبتما ن هردو یما نْ برای دستگیرجان‌دعا نمودیم کـه خداوند صحت کا مل نصیبش‌کنه .

از : احمد غوث (زلمی) محصل ادبیات

بقیه صفحه ٥٦

بدتر از مرگ

ـ «ام۱۵۰» اورا ازعدن معرفی کرد . گویا میخواسته با انگلیسها همکاری کند. البته بعضی خبرهای کم اهمیت نیز داده‌بود گاریرسون پرسید :

ـدر عدن چطور سرو کله اش پیدا شد؟

ـاز یك‌کشتی قاچاقبران فرار کرده ومدعی بوده که‌از قاچاقبری ، خوشش نمی آمده‌است بعد «ام۱۵۰» در اطراف اظهارات اوتحقیق کرده وآنرا صحیح‌یافته است .

کـریج گفت: من فـکرمیکنم آندریوس وشبیل یکنفر باشد .

گ اریر سون گفت : ایـن پندار بی پایه است .

لومیس تایید کرد: من فکرمی‌کنم،تصادف اینقدر بزرگ شده نمیتوانـد ، هـمه چیز پلانیزه شده بنظرمیرسد . آنهم پلانی کاملا دقیق .

کریج گفت : یك چیز دیگر راهم لازم‌است بدانید وآن اینست مردیکه به «حـرم» رفته وبه خانوادهٔ سلینا تلقین کرده که انگلیسها همه درغگو استند ، دریتون بلیز است .

لومیس پرسید : یقین داری ؟

کریج جواب داد : آری . سلینا اعتراف کرد .

لومیس یك نگاه خشك وخالی به کریـج افگنده وبعد در حالیکه با دست به پشت‌او میزد ، گفت : میدانی کریج ؟ گـاهی مغزتو بیش از حدلزوم فعالیت میکند .

• • •

سلینا موفق بدیدن پدرش نشد زیرا قبل از اینکه به «زارب» برسد در میان راه‌شبیل اورا گرفتار کرد . این کار خیلی بسهولت انجام گردید و تمام جـریان مطابـق دلخواه شبیل بود . پولیسها هم اگر سرو صدایی می شنیدند آنقدر با تربیه بودند که دنبال آنها نیفتند حتی حـاضر بو دند ازشبیل‌در برابر کسانیکه قصد جان اورا بکنند ،حمایت کنند وقضیه اینطور اتفاق افتاد :

سلینا در عدن دو نفر از رعایای پدرش‌را یافت وبی سرو صدا باآنها سرحد رابوسیله اسپ عبور کرد ، شبیل هم به تعقیب آنان حرکت نمود . درپورت حوفی مـرکز زارب همکارانش منتظر او بودنـد . سلینا همینکه بدنجا وارد شد دریکی از هو تلهای بزرگ اتاق‌گرفت . این هوتل از طرف شرکت نفت ومامورین ار منی آن اداره می شد . درساعت ۱۲٫۳۰ شب‌آدمهای‌شبیل برسلینا وهمراهانش حمله‌کردند . هیچیك ازکارکنان هوتل‌مداخله نی‌نکردند و در همان لحظات نخست دومحافظ سلینا بقتل رسیدند از نفرات شبیل هم‌یکنفر بقتل رسیده ویکنفردیگرکه بوسیله گاردسلینا

بقیه صفحه ۲۲

روزنه بسوی تاریکیها

است . دستش را بلند میکند و میگوید :

خواهش میکنم ... خواهش میکنم یك دقیقه ساکت باشید.

صحبت‌ها ناگهانی فرو می‌نشیند وسالون در سکوت مطلق‌فرومیرود.

محسن خان در حالیکه یك یك حاضرین را از نظر میگذراند با صدایی که سعی میکند موثر و گیرا باشد ، میگوید :

– دوستان ! این باعث‌تاسف نیست که لیلا ، دوست گرامی ما باتاکسی بیاید ؟ باتاکسی‌درمهمانی های ما شرکت کند ؟

زمزمهٔ گنگی در سالون میرود ودوباره ساکت میشود .

آنوقت محسن خان دنبال حرفش را میگیرد و میگوید :

– بلی باعث تاسف است و من نمی‌خواهم دیگر این وضع ادامه پیدا کند .

آنوقت دست بجیبش میکندوحلقهٔ بادو کلید از آن بیرون می آورد ، لحظهٔ در هوا تکانش میدهد ومی‌گوید :

– این کلید موتر من است، من آنرا در اختیار لیلا میگذارم .

جواد خندهٔ میکند و با شوخی می‌پرسد :

– فقط کلدش را ؟!

محسن خان‌نگاهی بصورت جواد می اندازد و میگوید :

– از این لحظه موتر من‌دراختیار لیلاست، نه‌تنها در اختیار اوست، بلکه کاملا به او تعلق دارد ، موترم را به لیلا می بخشم .

غریوی از میان مهمانان بر می‌خیزد و متعاقب آن صدای کف‌زدن، سالون را بلرزه در می آورد و بعد همه روی یشان را بطرف من برمی‌گردانند و تبریك میگویند .

محسن خان در حالیکه غرق غرور و شادمانی است ، مرا به دیگران معرفی می کند و بعدگیلاسی بدستم میدهد و پس از آن، همه گیلاس های شانرا بسلامتی من‌و محسن خان می نوشند صحنهٔعجیبی است و انسانهایی که با زیگران‌این اند عجیبتر، محسن خان ... جواد و ده جفت زن و مرد دیگری که من فقط پنج ، شش نفر شانرا می‌شناسم و بقیه برای من آدم های کاملا بیگانه هستند ، آدمهایی‌که باید در چنین مجالسی آنهارا جست ودر چنین مجالسی باآنها معرفی شد .

محسن خان سر پا بند نمی شود و با خود خواهی غرور آمیزی ، یکایك مهمانان را از نظرمیگذراند وبعد دستم را میگیرد و مرا روی مبلی کنار خودش می نشاند . زیر چشمی نگاهی به جواد می اندازم ومی بینم واحساس میکنم‌که‌دربرابر محسن‌خان احساس حقارت میکند و از اینکه او توانسته است توجه مهمانان و مخصوصا توجه مرا بخودش جلب کند رنج می کشد . ظاهرا مجلس مهمانی شکل و وضع مجالس گذشته را دارد ، اما جواد سعی کرده‌است به آن رنگ دیگری بدهد واز مجالس مهمانی گذشته آنرا متمایز سازد .

من به این چیز ها توجهی‌ندارم و حتی از موتری که محسن خان بمن بخشیده است زیاد احساس شادمانی‌نمی‌کنم ، مهمانان و بخصوص محسن خان از این وضع کاملا شگفت زده بنظر می آیند و حتی بعضی شان بابهتر است بگویم اکثریت شان از حسادت می سوزند . من این را از نگاه شان ، از طرز برخورد شان‌وحرف های کنایه آمیز شان می فهمم .

جواد ، دو قدم بمن نزدیکتر می‌شود و میگوید :

– حالت تان خوب است ؟

میگویم :

– شکایتی ندارم .

محسن خان قهقهٔ سر میدهد و میگوید :

– باید هم شکایتی نداشته‌باشی تو گل سر سبد مجلس ماهستی .

بطرف جواد بر میگردد و می‌پرسد :

–همینطور نیست ؟

جواد با بی میلی جواب میدهد :

– همینطور است :

بعد متوجه من میشود و می‌گوید :

– چرا چیزی نمی خورید ؟ این کباب خوب تهیه شده است .

ظرف کباب را از روی میز بر میدارد و نزدیکم می آورد .

مقدار کمی کباب بر میدارم و میگویم .

– متشکرم . شما دیگر زحمت نکشید .

اگر میل داشتم ، خودم بر میدارم .

محسن خان گیلاسم را تصفیه میکند و میگوید :

– زیاد محتاط نباشید. بنوشید! این بهترین چیزی است که در خانه جواد پیدا میشود .

من حرفی نمی‌زنم و گیلاس را به لبم نزدیك میکنم ، اما خلاف توصیه محسن خان فقط لب به آن میزنم .

ناتمام

بقیه صفحه ۳۹

مرد بانقاب بقه

و «اینطور . پس شما تصور می کنید که تحویل دهنده بکس مرد کاملا عادی بوده ؟ شاید یك امریکایی باشد ؟ »

مامور مجدداً به اندیشه فرو رفته اظهار داشت : نه ، فکر نمی کنم . تقریباً چند هفته میشود که هیچ امریکایی نزد ما مراجعه نکرده وچیزی را جهت نگهداشت بما نسپرده است .

الك بکس پستی رابه دفتر مامور مخفی استیشن ریل آورده به کمك یك چنگك کلید سر آنرا باز کرد. محتویات بکس کاملا غیرعادی بود. یك دست لباس مکمل، پیراهن‌یخن فالتوو نکتای. یك ماشین کاملاجدید ریش تراشی – یك بوتل کوچك ادی کلون ، یك بوتل رنگ موی یك پاسپورت باسم (جان هنری سمیت) امابدون عکس، یك‌تفنگچه برونینگ‌باجاغور پراز مرمی ، یك پاکت محتوی پنجهزار فرانك وپنج عدد نوت یکصد دالری لباس ها بدون مارك وتفنگچهٔ برونینگ ساخت هسپانیه بود. پاسپورت تصور میشدکه‌جعلی باشد. لااقل در جعلی بودن فورمه خانه پری شده جای شك وتردید وجود نداشت . یك مراجعه بعدی به وزارت خارجه نشان داد که پاسپورت رسما در دفتر شعبه ویزه ثبت نشده بود .

الك سامانی راکه روی میزمامور پولیس استیشن قطار پهلوی هم گذاشته شده بود، یك یك از نظر گذشتاند .

انسپکتر پولیس استیشن ریل از مشاهده سامان دچار تعجب شده اظهار داشت: (بهترین وسایل و سامان سفر است که تا امروز دیده ام بهترین وسایل برای سوزاندن .

الك گفت : منهم به نظریه شما هستم و میدانید که من حاضرهستم شرط ببندم که از عین بکس دستی در هریك از استیشن های آخرین شهر لندن پیدا می شود. من این سامان رابه‌دفتر مرکزی پولیس‌نقل میدهم شاید صاحب آن نزد شما مراجعه کند ودرباره بکس طالب معلومات بشود.اما من این امکان‌را بسیار بعید تصور می‌کنم. الك‌از دفتر انسپکتر پولیس خط آهن‌خارج شد یکی از ریلهای سریع السیر شمال پس ازدو ساعت ازپرگرام معینه تازه به‌آنجارسید وتوقف‌کرده بود. الك باافکار در هم آنجا استاده به سیل مسافرینی که‌مقابل در وازه‌های ورودی ایستاده‌بودند اجبار نظر دوخته بود؟

بقیه در صفحه ۶۰

بقیه صفحه ۳۳

گیسوانی چون...

جمید امر می کنم که صبح در یا به مسیر اصلی اش بر گردد . فهمیدید ؟

ماریا اشباحی را دید که بطرف دره روان بودند .

مردی که خودرا جمید نامید بکناری رفت . اوتقریبا به ماریا نزدیك بود . ماریا بخوبی صدای غژغژ کمر بندش را می شنید . شب شده بود . قرص ماه‌درمسیرش به آهستگی حرکت می کرد وروی مرد نور می پاشید . ماریا از فرط تعجب جیغ زد او همان‌سوار بود .

زیر ابرو های پر پشتش برق میزد.

جمید به سرعت کلاه ، بوت

بقیه صفحه ۴۱

لباس ودرجه حرارت اطاق طفل

در هوا ویا مو سم سرد میتوا ن اجازه داد تادرجه اتاق که طفل دران می‌باشد به ۶۰ درجه پائین آور ده شود و لی ضرورنیست تا بکو شم درجه اتاق خواب طفل از ۶۰ درجه پائین‌تر آورده شود (که بطور ملایم سرد گفته می شود) باید گفت که به هوای ۶۰ درجه غالباً یك جا کت غرض گرم داشتن شانه ها و دویا۳ کمپل سبك (نازك) ضرورت می ـ داشته باشد (یا یك کمپل سبك دو یاسه لا شده بالای طفل انداخته شود .) .

یك اتاقی که دارای ۶۸ تا ۷۲ درجه حرارت باشد برای صرف غذا وبازی کردن اطفالی که وزن شا ن بیش از ۵ پوند باشد درست است واین عینا حرارتي است که برا ی اطفال بزرگتر و اطفال بالغ مساعد میباشد .

در چنین یك اطاق طفل ضرورت دارد تادر یك کمپل نازك پیچا نده شود و شاید تاوقتی که طفل هنوز خوب‌بزرگ نشده یك جاکت نازك هم به پوشد .

اطفال که بطور مناسب فر به (چاق) میباشند نسبت به اشخاص جوان یااطفال که بالغ می گر دند کمتر لباس گرم ضرورت دا رند . بسیاری اطفال نسبت به اندازهٔ لازمه بیشتر لباس پو شانده می ـ شوند که این‌عمل والدین د ر ست و خوب نیست . هرگاه یك شخص دائم بسیار لباس گرم به پو شد و یا پو شانده شود ، جسم و ی قابلیت خویش را برای عیار ساختن به تحولات و تغییر درجه حرا ر ت از دست می دهد واحتمال میر ود تا بسیار خنك خور شود .

بنابران ، بطور عموم باید گفت که نسبت به اینکه بسیار ز یاد بپو شید یا به کودك بپو شانید از وی مراقبت جدی بعمل آور ده درجه حرارت اتاق اورا کنترول کنید . سپس نکو شیدتابه غرض گرم‌کردن دست‌های کودك را بطور کا فی به پوشانید زیرا دست های بیشتر اطفال و قتی بطور مستریح ملبس گردند سرد می ماند و لی متو جه پاها ، بازوان و گردن وی با شید . بهترین را هنما برای والدین غرض احساس ودرك خنك خوردن طفل شان اینست که‌برنگ ر خسار های طفل‌خویش‌متوجه باشند وهم‌از اثر خنك خوردن ممکن است طفل قیل و قال را نیز براه اندازد .

درمورد پو شاندن لباس با ید گفت که وقتی جاکت و یا پیرا هن طفل را که یخن خورد باشد بخاطر داشته باشید که سر طفل نسبت‌به توپ به شکل تخم مرغ بیشتر شباهت دارد بناء جاکت‌یاپیرا هن را حلقه نموده اولتر از حصهٔ عقب سر طفل وبعدازحصهٔ پیشروی آنرا داخل بسازید .

بعد ازان آ نرا پائین کش کنید درحالیکه از پیشانی و روی بینی طفل بگذرد . و لی و قتی آ نرا از تن طفل خارج می سا ختید او لتر آ ستین های طفل کشیده شده و جاکت یاپیراهن حلقه ساخته شده طوریکه بدور گردن طفل جمع گر دد سپس از حصهٔ پیشروی ازروی‌بینی وپیشانی وی بلند کرده شود . (در حالیکه قسمت عقبی حلقه هنوز در حصهٔ گردن طفل باشد) بعدا از حصهٔ عقب سر طفل لغزانده و خارج سا خته نشود .

تمام در جه حرارتی‌که درین مضمون تذکر داده شده به حسا ب فارن هایت است نه سانتی گرید .

بقیه صفحه ۶۰

مرد بانقاب بقه

وقتی یك مقدار آنجا صبر کرد ، دفعتاً یك چهره آشنا را در میان جمعیت دیدچون‌او کاملادر افکاردگر غرق بود. نفر مورد نظررا دوست زمانی شناخت‌که‌اوبه دروازه‌خروجی رسیده بود.

اوجان‌بنت بود الك ازمیان ازدحام مردم راه خود شرا به زحمت تا به دفتر استیشن ریل باز کردواز آنجا پرسید این ریل‌ازکدام جهت می‌آید (آقا از آبر دین) .

الك سوال کرد: آخر ین توقفگاه همین جااست؟

مامور موظف پاسخ داد :استیشن اخر ین در دان کاستر میباشد .

درانثنای که آنها با هم صحبت داشتند ، الك با نهایت تعجب دید که بنت دوباره پیدا شد .الك‌به مقابل جر یان قوی مسا فرین که‌از طرف دروازه بسوی واگن هاهجوم می‌بردند ، پیش رفته، راهش را از میان انبوه مردم باز کرد . اودر همان لحظه یك چیزی را فرا موش کرده بود .

وقتی بنت دوباره پیدا شد ،او همان صندوق نصواری رنگ سنگین همیشگی راروی د وش میکشید والك کمره عکاسی او را شناخت با زیچه آن مرد عجیب را که‌احتمالا بااستفاده از زندگی اشر ا اعا شه می کرد .

الك بخود نهیب زد : عجیب است سپس موتر را صدا زده ، سواران شدواشیایی را که‌از دفتر استیشن ریل گرفته بود باخود به شعبه پولیس مرکزی نقل داد .اوبدنبال دو مین نفر از مهمترین دستیاران خود کسی را فرستاد ودر حالیکه محتویات بکس را به اونشان می داد به او هدایت داد .

که تمام شعبات حفظ اشیایافت شده در کلیه استیشن های‌ریل‌لندن باید تفتیش گردد . احتماً لاکسانی هم که از هفته‌ها پیش بکس سامان واشیای مشابه واین بکس رابه‌امانت سپرده باشد، برای بر داشتن آن مراجعه میکنند. از تمام کسانی که سامان شانرا به‌امانت سپرده اند باید بصورت عادی پرسیده شودکه چه کسی ممکنست این سا مان را در بکس دستی درشعبه تحویلخانه استیشن ریل گذاشته است وبرای اینکه این‌کار بخوبی عملی‌شده‌باشد می تو انید تمام بکسهای شعبه این بکس را باز کرده تفتیش کنیدوقتی شما یك ماشین ریش تراشی کامل جدید ، یك پا سپورت وپول پیدا گردید ، فو راصاحب آنرا به اسکا ـ تلین یارد بیاورید .

دیك از دیدن سامان داخل بکس تعجب کرد . بخصوص وقتی الك رابه‌او نشان داد الك‌اضافه نمود اوفکر همه چیز راکرده وتاهروقت روز وشب در وضع مطمین قرار داشته باشد در هر استیشن‌نهایی پول ولباسهای جدید پاسپورت لازم برای رفتن به هر کشور خارجی ورنگ برای تغیر دادن رنگ‌موی سر چهره و د ستها با خو د حمل میکند وکا فی بوده که فقط پس از هر تغییر چهره عکس‌نو بر دارد علاوتاً بشما نگفته‌ام که‌جان بنت را هم دیدم .

دیك پرسید :درکجا ؟دراستیشن ریل؟

بقیه صفحه ۲۳

وحال فریده انوری ...

درازمی کند، عکس خودش راکه پسرش مسیح بر زمین انداخته است بر میدارد، روی میزجابجایش می‌کند ودر حالیکه نگاهش رابه تصویر خودش دوخته است میگوید:

من همه کسانی راکه شعر راخوب وگیرا میخوانند تایید میکنم وکسانی راهم که دراین امر موفق نیستند نفی میکنم ولی فکرمیکنم شعرخوان های رادیوهمه درکارشان موفق‌اند البته درسطح های مختلف .

اوخاموش میشود ومن میدانم که میخواهد طفره برود من می خندم :

ـ شماخود تانرا تبرئه کنید، این جواب سوال من نیست .

اوبازهم نگاهش رابدیوار ها قلاب می کند مثل همیشه شانه هایش رابالا می اندازد وقاطعانه میگوید :

ـ ببینید این وظیفهٔ من نیست، این‌حکم راجامعه ماباید صادر کند، شنوندهٔ ها باید قضاوت کنند وارزش یابی ، ومن اگر در زمینه حرفی بزنم پای حب وبغض در میان می آیدو شما اینرا نمیخواهید نه ؟

گویا منهم متقاعد شده ام که‌دیگرسوالی ازین‌گونه نکنم وکپ رابجای دیگرمی‌کشایم:

ـ ازکارهای هنری تان چیزی بگویند . ازشعر های تان ونوشته های تان ...

اومثلیکه بادشواری عظیم تری روبروشده باشد مضطرب میشود ومیگوید :

ـ من‌کار هنری ندارم ، من شعر ندارم..

بمیان حرفهایش میدوم ومیگویم :

ـ چرا دارید ، من نوشته هاوشعر های شمارابنام مستعار خوانده ام وهمچنان ترجمه های شمارا ..

خانم فریده به سختی میخندد، دستش‌راروی دستهٔ کوچ می‌کوبد وصادقانه دادمیزند :

من باآن چندتاشعرم نمیخواهم ، خودم راشاعر بسازم اصلا آنها، تبلوری ازاحساس لحظه های منند، شماهم نام شعر را برآنها نگذارید وازنوشته ام که چه بگویم .

ولی درقسمت ترجمه بایدبگویم که آنچه که بیادمن است، ترجمه یی است بنام «درچنگال مورفین » که روی استیج(مرکز فرهنگی امریکا) آمده است همین .

پرسش های فراوانی دارم ولی او، انکار که نمیخواهم به همه‌سوال هایم جواب‌بدهد، ناگزیر با اوخدا حافظی میکنم، بادکلاماتوری که شعر راجان میدهد وزندگی می بخشد... وحالا او پشت پرده های زردرنگ خانه‌اش نشسته است، خاموش وخسته وصدای خندهٔ پسرش رامی شنوم که درلابهٔ بافچهٔ خانهٔ شان بگوشم میرسد وباخود میگویم :

طفلی ودامان مادرخوش بهاری بوده است
تا بپای خود روان‌گشتیم سرگردان شدیم

ها و لباس بیرونی اش راباخنجرش که‌روی سنگ گذارده بود گر فت . بابر داشتن خیز از سنگی به سنگی به طرف آبشار غایب شد .

ماریا از پناگاهش خارج شد . بدون دلیل بطرف صخره ر فت. خنجرش ر اا‌ز نیا م کشید . سردی تیغهٔ آنرا احساس کرد . همان وقتی که صدای پای را شنیده بود کلاه را از بالای سنگ برداشته بود . سه مرد دو باره بر گشتند . بدون معطلی زیر خنجر خز یده و منتظر شد . مردها با خود نهال ها را آورده بودند . ریشه های در خت ها بروی ز مین کش می شد .

آخرین کسیکه آ مد جمید بود. او جستجوی کلاهش که رو ی سنگ فرا موش کرده بر آمد. چون از یا فتنش نا امید شد رو بطر ف مردیکه مشغول کاشت‌نهال بود، با هیجان دوید .

– بچه ها ، کلاهم را بد هید . به قدر کافی مسخره گی کر دید بس است .

ولی آنان مستقر شدند .

جمید باآنان شروع به غرس نهال کرد . دو باره کلا هش را خواست .

یکی گفت :

– تو غفلت را از دست دادی ، ما کلاهت را نگرفته ایم .

جمید که ر نگش مانند گل‌چراغ بریده بود با هیجان تفنگچه اش را بیرون کشید . ماریا لر زید.اونمی‌دانست که برای یك مردکو هستانی از دست دادن کلاه ننگ بزر گ است . و لی دیدن‌تفنگچه اورابشدت ترساند .

فریاد کشید .

– پیش من است

هرچار نفر از ترس بی حر کت ماندند .

یکی از مردان فریاد کرد .

– جمید ببین چه مار خوش خط وخال است . به در یا بیندا ز ش و دخترانش را بسو زان .

ماریا متو جه شد که سا یه های آ نها نزدیك می شود . از تر س حرف زده نمی توانست فقطبه‌جمید می نگریست .

بلاخره جمید فر یاد کرد :

– گم شوید .

تفنگچه را به جیب نمودوگفت :

– عقاب ها مگس را شکار نمی – کند .

یکی از مردان صدا کرد .

– پس می گذاری که مگس‌عقاب‌را شکار کند .

و هر سه گریختند .

در حالیکه جمید برای گرفتن کلاهش‌به‌مار یا نزدیك می‌شدصدای گلوله‌ای‌سکوت شب را شکستاند. چیزی شانهٔ ماریا را سو ختا ند . او افتاد .

دو باره در مغاره سکلاخی د ر حالیکه تودهٔ کاه بجای با لش ز یر سرش قرار داشت بهوش آ مد رویش بالاپوش پو ستینی اندا خته شده ودر کنارش همان‌کلاه پوستی که همه جنجال ها بخا طرش‌برپا شده بود ، قرار داشت . شعلهٔ آبی رنگی به آرامی در یك گوشهٔ مغا زه می‌درخشید . روی آ تش باشهٔ‌پست کرده قرار داشت و سر بز گو هی در همان نزدیکی در حالیکه شا خ های آن بهم تاب خورده بو د ، برایت کباب درست خواهم کرد .

او تو ته گو شتی را بر نوك خنجرش گرفته وروی آتش نگه داشت .

–ولی جمید تو نامم را نمیدانی.

–میدانم ، دختر من با مو ها ی چون آبشار طلا .

– چی نام دراز وعجیبی ، نی، نامم ماریاست .

– ماریا .

بلی می‌و محمود دو د لبا خته بودند . محمود بخاطر عشقش جان داد . می را به زور به مرد پیر ی به زنی دادند و محمود را ازداغستان بخاطر شعر های آتشینش را نده بودند . به این هم قناعت نکرده او را گرفتند و بالاخره کشتنش .

ماریا گوش‌داد ، نمی دا نست‌که چی میشد ش . او بخو بی چشمان اندوه بار و غم زده می‌را می دید که مو جی از مهر و عطو فت در آن

بقیه صفحه ۳۲

گیسوانی چون آبشار طلا

دیده میشد . بوی علف تازه و گل های وحشی‌همه‌جارا پر نموده بود.

ماریا کمی حر کت نمود ناگهان بوی سو خته ظرف چینی‌به بینی‌اش رسید و بدنبال آن شیرگرم‌وشیرین ازگلویش بپائین آمد . چشمانش را باز نموده و به مردی نگر یست‌که ظرف را در برابر دهنش قرار داده بود .

ز مز مه کرد :

–ترسیدم .

– چرا ، تا من باشم تر سی بخود راه مده .

ماریا باآرامشی که سرا پا یش را فرا گرفته بود ، تبسم نمود .

ناگهان بیادش آ مد .

– درخت ها ! چطور فرا موش کردم ؟

سعی کرد بر خیزد . و لی درد خفیف‌شانه اش او را باز داشت. سرش گیج ر فت .

– در مورد درخت ها غصه نخور. زن ها امروز آ مدند و آن ها ر ا آبیاری نمودند . من‌خودم دیدم حالا چیزی بخور . تو گرسنه‌هستی بزی را بخاطرت کشتم . بزودی دیده میشود . لحظهٔ بعد صدای نی چوپان را از دور دست ها شید آ هنگ کوهستانی‌تاقلبش نفوذ نمود وبه او آرا مش باور نکر دنی داد .

به‌نرمی مو های دختر را گر فت آنهارا روی بستر کاه بلند نمود از هیجان د ستش می لر زید ناگهان د ختر پرسید .

–آنها ازینکه تو مرا ا ینجا آوردی ترا نخواهند کشت ؟ من یك بیگانه هستم . کسی برایم گفت که در یك د هکده دور دست د ختر ی را که بابیگانه از دواج نموده بود کشتند.

میدانی که در اینجا هنوز د یوار آ هنین تعصب و جوددارد .

– ماریا فراموش کن .

روز گرم تا بستانی بود که آندو از مغاره تاریك بدنیای بزرگ قدم گذاردند .

دختر در حالیکه مژه ها یش را بهم می زد باآه بلند گفت :

– چه آفتاب روشن !

نور طلا یی ر نگ آفتاب‌موی‌های مواج وطلایی رنگش رو شنی می‌بخشید مرد به او نگریست .

باآهی گفت :

– چه آسمان ! ببین ر نگش‌مانند چشم های آبی تو .

صبح بر خاستند . با کلوله پشتی های سنگین در پشت شا ن بسوی قلل کوه جاییکه سنگ‌های سخت ز یر پای شان قرار دا شت برای آبیاری درخت ها براه‌افتادند. نسیم صبحگاهی به نر می هر دو را در بر گرفت . سر دی‌هوای آبشار رخوت خواب را از بدن های‌شان ربود . طبیعت هردو د لباخته‌را در آغو ش پر محبتش کشید ز یرا خود آ فرینش پر از عشق است .

تابستان جایش‌را به‌خزان‌وخزان جایش را به ز مستان گذارد و دو باره بهار آمد . نهال های سبزشده و پندك های سبز بروی شا خه های برهنه رو یید . و چندی بعد تمام صخره های با لا تا جی د ر شکوفه های گلا بی ر نگ بسر داشتند . ماریا این شکو فا نی را از همه اولتر دیده و به طرف‌دهکده دوید. سنگ های تیز پا ی‌هایش را زخمی مینمود و با د به سختی به‌چهره‌اش میخورد. مو ها ی طلایی اش از زیر دستمال سر ش می‌گریختند و یگان بار رو ی چشمانش غلتیده و مانع د و یدنش میشد . حتی یکبار پیش پا یی خورد و لی بر خاست . می افتاد و بر می خاست . با فریاد بلند د هکده را بیدار نمود .

زن‌ها که از فر یاد مار یا ترسیده بودند ، می پر سیدند :

– ماریا ترا چه شده است ؟

و لی هنگا میکه از شگو فا نی درخت ها آ گا هی یافتند همه کس مردوزن پیرو جوان به طرف بلند ی شروع بدویدن نمودند .

ولی همان شب سر ما سختی فرود آمد . مار یا خوابش نمی‌برد. نصف شب بیرون بر آمد .آب‌داخل طشت را یخ زده بود . درخت‌ها ! شوهرش را بیدار نمود .

– جمید ، بر خیز ، همه رابیدار کن . اگر درخت هارا یخ بزندمابايد امید خودرا از باغ آلو بالو برکنیم، هیچکس بمن باور نخوا هد کرد .

جمید بالا پو شش را روی شا نه انداخت و بر آمد . مار یامی د ید که کلکین ها یکی بعد دیگری‌روشن

بقیه صفحه ٦١

گیسوانی چون آبشار طلا

میشود . رو شنی کمرنگ صبح همه جا بال گسترد. در وازه ها باز شد وسگ ها شروع به عوعو کرده و خروس قبل از و قت بـــه اذا ن دادن شروع کرد .

قیافه ها با بالاپوش های ر نگ رفته و پو ستین های سیاه بـــراه افتادند . در آخـر شـب بـه دور درخت‌ها مردم زیادی گـرد آمدند. آنها کاه هارا کوت نمودند و آن ها را به آتش کشیدند.

ماریا با هیجان به آنان هوشدار داد .

– نه بسیار گرم که مبا دا نهالها بسوزد . فقط بگذارید دود گـــر م درخت هارا در بر گیرد .

برای سه شبانه روز مردم‌بنوبت آ تش را روشن نگه داشتند . روز چارم هواگرم شد . درخت‌ها نجات یافت . آنان هنوز از دست د شمن سر ما نجات نیافته بودندکه‌دشمنان مردم به آغیل شان آتش انداخت . یکتن فر یاد زد .

– بینداز . آغیل‌فارم آتش زبانه میکشد .

آنان درخت هارا ر ها کردند . وبرای نجات خود دهکده‌که دردست ویرانی قرار داشت یورش بردند . جمید اولین کسی بود که خودرا به آغیل ر ساند .

رمه تر سیده را از آغیل‌کشیدو محافظین زخمی را نـجـات داد . دختر حامله دار محافظ رمه از فرط ترس هلاك شد .

جمیددر حالیکه به قلل شا مـخ کوه ها می‌نگریست گفت :

– میدانیم اینکار کارکی ا ست؟ آنان انتقام گرفتند .

ولی در سر زمین کو هستان یك مادری که منتظر فر زندش می باشد مقدس است همیشه برایش راه باز می‌کنند ، همچنان در بین آ نـــان سنت است که مرد باید در موا قع خطر پیشاپیش حرکت کند و در غیر آن عقب زن حا مله دار باید راه‌رود. ولی‌گناه است اگر آ دم پشت خود را بطرف زن حامله‌دار بگر دا ند .

هرگاه دو مرد دراوج جنگ و ز دو خورد با خنجر های اخته با شندفقط یك زن حامله دار میتواندآنـد ورا از هم جداکند . در آ نصورت خنجر ها پایین می آید . در گذشته‌هرگاه کسی دست بروی زن حا ملـه دار بالامیکرد او را زنده ز نده مـی – سوختاندند . این خبر همه‌جابزودی پخش شد . خون همه مردم بجو ش آ مد .

بخاطر این عمل ناجوانمر دا نـه همهٔ دهکده بپا خاستند . همه‌مردها خانه و کارشان را ر ها کـــر دند و سو گند یاد نمودند که‌تاهنگامیکه قاتل را نیابند در جزا ی عمـــل نپردازند دوباره به خانه هـایشان برنگردند . جمید نیز به آ نها براه افتاد .

یك شب به صورت نا گـها نی نزد ز نش آ مدو گفت .

– صبح یازنده یا مرده خوا هـم آ مـد .

ماریا دستهایش را بگردن جمید آویخت و گریست .

ماریا و دو مرد جنگی بـد نبال جمید براه افتادند صبح جـا یـی رسیدند که ضد انقلابیون پـنـها ن شده‌بودند . جمید به آ هستگی‌عقب صخره ای پنهان شد . صدای‌گلولهٔ بلند گردید ، جمید به عقب خیززد. بعد دو گلو له به صخرهٔ اصا بـت نمود. تو ته‌های سنگ به هر طرف پرید .

جمید دنبال خودرا نگاه کرد د و مرد جنگی رادید واز لباس شا ن شناخت . عقب صخره پنهان شدو به گلو له زدن آغاز کرد . اول‌جواب گلوله ها از پایین می آمد و سپس خاموش شد . جمید در صخره خیز زد داخل مغاره گردید . صد ا ی گلوله‌ها ی زیاد شنیده شد. دومرد از مغاره بیرون آ مدند ولی‌ضن بات گلوله های طرفداران جمید آ ندو را نقش ز مین سا خت .

ماریا به دزوق مغاره دویـــد . جسد جمید در آ نجا افتاده بـــود. بدنش هنوز گر م بود .

(پایان)

بقیه صفحه ٦٠

مرد با نقاب بقه

الك باسر اشاره یی کرد: اوازخط آهن شمال فرود آمد که‌از پنج‌شهر آبر دین، ابر ورت، ادنبورگ، یارك ویادن کاستر عبور میکند. او مـرا ندید ومنهم سعی نکردم خـودم را بچشمش بزنم بمن جواب بدهیـــد آقای کلونل ،شما درباره این‌شخص چه فکر دارید ، پس‌از مکث‌کو تاهی عقیده اش را اظهار کرداحتمالاشما اوق‌رابقه می پندارید.

دیك گاردون لبخندی زده درجوابش گفـت :اگر شمااین فکررا ازکلـه خود بیرون سازید فرصت بیشتری برای انجام‌کارهاخواهیدداشت‌الك‌زیر لب غم غم کرد :من این مو ضوع را بدون چون وچرا میدانم اما ایـن جان بنت برای من معمائی‌شده است اگر او واقعاً بقه‌است‌پس دیروزشام نمیتوانست در منزل جانسن با شد واگر فر ض کنیم که‌با موترسایکل از دن کاستر حر کت کرده باشـد تاذهنیت هارا از خود بسوی دگری کشاند ه‌باشد ، دیك گاردون بـــا لبخند این جمله‌را ادا کردوپس از یك وقفه بصحبتش ادامه‌داد: من به‌راستی کنجکاو شده ام کـه آیا پولیس دن کاستر به‌دفترهاتلیفونی خبر خواهدداد یابه خبر کـــرد ن شعبه اطلاعات خود اکتفا خواهـد ورزید الك بادست‌پاچگی‌پـر سید اطلاعات ؟در باره چه، دیك‌جواب داد .

ـدر ما برلی هال که بیرون‌دن کاستر واقع است دیروز توسطیك دسته سا رقین دستبرد زده شـده ونیم تاج الماس خا نم فـــر تیس هرمن به سر قت رفته است الـك این مو ضوع تیوری شما را تقویت می بخشد همینطور نیست ؟

کلوپ هیر ون که‌به اثر هدایت پولیس موقته مسدود شده بوددو باره اجازه فعالیت را حاصل کرده بود .

رای بنت تقریباً همه روزه نـان چاشت خودرا در کلـوپ هـیر ون صرف می کرد واین درصورتی بود که‌با لو لا یکجانمیبود . البته لولادر کلوپ مثل چراغی میسو خت اگـر حاضر میشد که نان چاشت خودرا در انجا صرف کند .وقـتی اووارد سالون شدبعضی از میز هااشغا ل شده بود .

خاطره تفتیش پو لیس از ذ هنش هیچوجه زایل نشده بود هیچیك از مشتری های محتاط جر ات نکردند بر گردند .تنها یك‌موضوع به همه واضح شده بود که‌هاگن‌مدیر کلوپ در شب حادثه تفتیش کلوپ بـاز داشت شده وباز نگشته اسـت افواهاتی پیرامون محبو س‌شد ن‌او شنیده میشد .

رای عادت نداشته که پستهٔ خـود رابه آدرس کلوپ هیرون حا صـل بدارد وبنابر این وقتی گار سو نی که برای دریافت فر مایش غذانـزد رای مراجعه کرده بود دونامه را باو تحویل داد. یکی‌ازآندو چندین‌مهرو لاك شده وزن زیاد داشت ومکتوب دگرکوچکتر بودرا ی پاکت بزرکتر راباز کرده میخواست محتویات‌آنرا بیرون آورد امادرست درهمان‌لحظه متوجهٔ شد که‌درپاکت چیزی جـز پول وجود نداشت او مایل نـــبود بانکنوت ها را در حضور جمعیت در رستو ران بیرون آورده نما یش دهد . وبا نهایت سرور تـــعداد وارزش پول دا خلی‌پاکت‌رانزدخود تخمین‌زد یادداشت ونوت تحر یری درپاکت وجود نداشت اما یك پا کت دگرهم برایش رسیده بود .

رای سر پاکت دومی راباز کـرد مکتوب نه عنوان ونه تاریخی داشت ومتن نامهٔ که باماشین تایپ شده از اینقرار بود .

پس از چاشت روز جمعه لباسهای راکه برایتان می‌آورند ، میپو شید وپای پیاده به روی سرك ناتن‌گام روان میشو ید. نام شما جیم‌کارتر خواهد بوداسنا د وورقه‌هویت شما بهمین نام ترتیب شده در جیـب کرتی تان وجود دارد .ذریشی شما فردا توسط یك شخص معین برای تان ار سال می شود .شماازهمین لحظه به بعد ریش خودرانتر اشید

(ناتمام)

ژوندون

بقیه صفحه ۱۱

سرگذشت دردناک «ایزادورا»

خواهم یافت، ولی مطمین بودم که به تصویر دختر سپید پوش شباهتی ندارد، زیرا این عکس سال ماقبل برداشته شده بود. با اینهمه درین مورد نیز اطمینان داشتم که بازنی روبه رو نخواهم شد که مخالف تصویر هایی باشد که از او در ذهن خودم ساخته بودم.

از همین رو سخت تکان خوردم زیرا خودم رابا زنی تقریبا فربه روبه‌رو یافتم که مو های سرخ و گونه های پریده رنگ داشت. تنها چشمهای زیبا ولبخندشیرینش با اعضای دیگر بدنش هماهنگی نشان نمیداد. این چشمها واین لبخند سبب‌میشد که آدم اعضای دیگر او را فراموش کند.

وقتی نزدیکتر آمد، گفت:

ـمثل اینکه همه تان را یخ زده است!

اینها نخستین کلمه هایی بودکه اززبان«ایزادورا» شنیدم. خیلی زودشخصیت او مرا به شگفتی‌اندر ساخت.هنوز دو دقیقه از آمدنش نگذشته‌بود که‌فضا رنگ دیگری گرفت واتاق ما نند قسمتی ازوجود اوشد ما مثل سیاره هایی به دور اوبه‌چرخیدن درآمدیم.

اوگفت:

ـمن بازو های قشنگی دارم.

سپس با لحن اندوهناکی افزود:

ـوقتی یك زن زیبایی با زوانش رااز دست دهد، دیگر چیز پرشکوهی ندارد.

به‌نظر میرسید که زیاد غصه دار است.

پس ازمدتی صحبت، وقتی خواستیم ترکش کنیم، نپذیرفت‌و مارابه شام دعوت کرد:

ـدرخانه چیزی برای خوردن نیست. من غریب تر از آن هستم که‌چیزی بخرم، ولی ما میتوانیم به رستورانی که درین نزدیکیست برای صرف شام برویم.

بعد رویش را بسوی زن امریکایی کرد که همرایش آمده بودوگفت:

ـروتی پول غذاراخواهدپرداخت شمامردها بروید وغذا سفارش بدهید. من و روتی‌به دنبالتان خواهیم آمد.

روتی دختر مهربانی بود او ـ آرزو داشت که «ایزا دورا» پیش از آنکه چیزی بخورد، برای نمایش آینده اش مقداری تمرین کند.ولی «ایزادورا» نپذیرفت وگفت:

ـماشام خوبی خواهیم خورد.

بعد دستهایش را از هم بازکرد وگفت:

ـاینقدر غذا خواهیم خورد.

«روتی» گفت:

ـنی، من وتو مقداری گوشت سرد میخوریم. دیگران میتوانند کچالو هم بخورند. من‌فقط برای همین اندازه خوراك پول میدهم وبس.

بعد به سوی مادید و ملتمسانه گفت:

(باقی دارد)

انیس

ژوندون

مسؤول مدیر:

نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون: ۲۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ۲۴دالر

دیوی گڼی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

بقیه صفحه ٦

از کنفرانس واشنگتن تا کنفرانس...

و همچنان همزمان با این گفت والدهایم خبری نشر شد که‌نشان میدهد کیسنجر، معمار صلح بین مصر و اسرائیل، هم در زمینه پلانی دارد و آخرین خبر در زمینه این بوده است که رئیس جمهور سوریه لست اسرای جنگی اسرائیل را به سادات سپرده است، و باین اساس گویا قدم‌های در راه صلح درین جبهه هم بر داشته شده است علاوه بر تمام این گونه‌فعالیت ها درکنفرانس الجزایر سادات سعی مزید بخرج خواهد داد تا حافظ‌اسد را بیشتر در موضوع صلح و جدا ساختن قوا متمایل سازد.

موضوع عمده دیگری که در کنفرانس الجزایر مطرح بحث‌قرار میگیرد عبارت است از موضوع مقاطعه نفت. اصلاقراربرین‌بود که راجع به موضوع مقاطعه نفت‌کشور های عربی به تاریخ ۱٤ جولای در طرابلس کنفرانسی دایرشود ولی بروز ۲٤ دلو اعلان گردید که این کنفرانس تا مدت نا معلومی به تعویق افتاد از جانب دیگر قبل‌از انعقاد کنفرانس الجزایر قرار بر آن بود که کنفرانس بشمول‌شش کشور عربی شامل جمهوریت عربی مصر ـ عربستان سعودی ـ الجزایر ـ المغرب ـ سوریه وکویت در اسوان واقع مصر بر گزارشود ولی دیده شد که در هر دو محل این کنفرانس صورت نگرفت.

و در الجزیر انتقال‌یافت که واقعیت این امر هم تاکنون معلوم نگردیده است.

بهر حال آنچه راجع به مقاطعه نفت قابل یاد دهانی میباشد این است که کشور های‌عربی مخصوصا مصر در قبال‌مساعی داکتر کیسنجر مبنی بر عقب کشیدن قوای مصر و اسرائیل در جبهه سویز غالبا یك نوع مکلفیت احساس میکنند و شاید هم وقتی داکتر کیسنجر این موضوع را با سادات مطرح میکرد از نیاز مندی جدی ایالات متحده امریکا به نفت و مشکلات مربوطه آن به صراحت صحبت کرده باشد و در مقابل تعهدی در زمینه اخذ نموده باشد بنا اکنون باید روی دین موضوع بحث شود که آیا مقاطعه نفت در برابر امریکا رفع شود و یا خیر تا کدام حدرفع شود آیا عواقب آن چه خواهد بود؟ آیا اگر مقاطعه نفتی رفع شود امریکا اسرائیل را مجبور خواهد ساخت از سر زمینهای اشغالی بیرون رود و امثال آن.

همچنان موضوع جدا شدن قوا در جبهه گولان توام با مقاطعه نفت اعراب موردمداقه‌قرار داده‌میشود.چه عربها باید در همین جا از زیرکی کانی استفاده نموده ومقاطعه نفت را طوری طرح کنند که در امر جدا شدن قوا در گولان وسایر جبهات امتیازاتی حاصل نمایند.

دپښتو دانکشاف او تقویی آمریت

د گران هیواد ملی افتخار اتو او معنوی هستیو دژوندی ساتلو اود علم او پوهی دلیو الانو دتندی ماتولواود ذوی‌دعلمی دخیری دنلیازیاتو لو په مقصد دغه لاندی کتابو نه ترچاپ ورو سته کتاب پلو رنځیو ته‌د خرخلاو دپاره ور سپارلی دی.

۱ـ دعلامه ابور یحان البیرونی په باب یو دروند تحقیقی او غوره‌اثر دلوی محقق سید حسن برنی تالیف دښا غلی عارض ژباړه.

۲ـ په کابل کښی دافغانی ستر پوه او نابغه ابور یحان دزرم تلین دبین المللی سیمینار کامل متن (د داخلی او خارجی پوهانو دمقالواو ذدوی دپیغامونو او ورو ستی پرـ یکړی یوه مجموعه).

۳ـ ابدالی توره دښا غلی غوث خیبری اثر (د احمد شاه بابا دفتوـ حاتو په باب یو تاریخی ناول).

٤ـ دملگرو ملتو منشورچه دملگرو ملتو دټولو ځانگو او دهغوی د وظایفو او تاریخی‌گزار شاتومعرفی په کښی شویده.)

پور تنی گټور کتابو نه تاسو په مناسبه بیه دابن اسینا کتاب‌پلورنځی څخه لاس ته راوړلی شی.)

(۳۳) ٥ر٤

دو نمونه جا کت های موسمی